

دانشگاه پهلوی

کوشش

خرد



دقراول - اردیبهشت ۱۳۴۸

مجموعه بررسیهای علمی، فرهنگی، اجتماعی، هنری و ادبی

شورای نویسندگان

- | | |
|---------------------|-----------------------|
| ۱- محمد رضا جلیلی | ۵- دکتر اسماعیل عجمی |
| ۲- دکتر حسن خوب نظر | ۶- مسعود فرزاد |
| ۳- دکتر فرخ سعیدی | ۷- هوشنگ مقتدر |
| ۴- بیژن شاهمرادی | ۸- دکتر هوشنگ نهاوندی |

نویسندگان این دفتر :

	مقدمه	اسداله علم
۳	دکتر هوشنگ نهاوندی	عقب افتادگی و توسعه اقتصادی
۲۵	دکتر اسماعیل عجمی	اثرات اصلاحات ارضی
۴۸	دکتر فرهنگ مهر	تغییر و اصلاح قانون تجارت
۶۸	دکتر حسن خوب نظر	نظری اجمالی به فلسفه تاریخ و برداشتی منطقی از آن
۸۲	دکتر فرخ سعیدی	پیوند اعضاء از دید بیمار، جراح و اجتماع
۹۶	مسعود فرزاد	حافظ و خاقانی
۱۱۸	محمود فرخ	در شصت سالگی
۱۱۹	فریدون توللی	گرد برف
۱۲۰	دکتر وصال	پیوند با تاریکی
۱۲۲	مسعود فرزاد	بزم اضداد
۱۲۳	بیژن شاهمرادی	واحه ۶

چاپ ہمن

آموزش عالی در پیش برد هدفهای کشور ما نقش اساسی دارد . طرحها و برنامه‌های عظیم صنعتی و اقتصادی که در سالهای اخیر برهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر بموقع اجرا درآمده است نیازمندی کشور را به نیروی انسانی بیش از پیش آشکار می‌سازد و دانشگاه مرکزی است که در آن استعدادهای برجسته انسانی بمنظور هدایت امور کشور تربیت و به جامعه تحویل میشوند چنین مرکزی که مسئولیت خطیر تربیت لیدرهای جامعه را بعده دارد باید معنی و مفهوم خودش را همیشه حفظ کند باینصورت که واقعاً استعدادها را با دقت گنجین نماید بعد آنها را در محیط مناسبی پیوراند محیطی که کاملاً آماده پرورش افراد نخبه جامعه باشد یعنی هم آمادگی علمی و هم آمادگی عملی و هم آمادگی اخلاقی داشته باشد .

من وقتی برحسب امر شاهنشاه بزرگ مأمور این خدمت شدم هدفم این بود و تا آنجا که ممکن بود در تلاش و کوشش در راه نیل باین هدف نه من و نه همکاران عزیزم غفلت نکردیم .

اگر سخت گیری بیسابقه در امتحانات ورودی میشد و اگر در محیط دانشگاه سعی در رفع تبعیضها و بالابردن سطح دانش و پایه اخلاق میشد تماماً باین منظور بود و بسیار خوشوقتیم که وقتی دانشگاه را ترك می‌کردم، مفتخر بودم که در اجراء نیات بلند شاهنشاه اگر بدلائلی خارج از مقدورات کوتاهی کرده باشم غفلی نورزیده‌ام . اکنون نیز بسیار خوشوقت و مفتخرم که دانشگاه پهلوی و همکاران عزیز سابق و لاحق در راه تکامل دانشگاهی که شاید قدمهای اولیه آن بر پایه محکم و استوار است با متانت و تعمق کافی گام برمیدارند و مطمئن هستم دانشگاه پهلوی را بمقامی خواهند رساند که همه در پیشگاه شاهنشاه بزرگ و ملت ایران روسفید باشیم .

وزیر دربار شاهنشاهی و رئیس هیئت امناء
همکار همیشگی شما دانشگاهیان عزیز دانشگاه پهلوی
اسدالله علم

از : دکتر هوشنگ نهاوندی

عقب افتادگی و توسعه اقتصادی

در یکی از نمایشنامه‌های معروف مولیر Molière بنام Le Bourgeois gentil homme، قهرمان داستان Monsieur Jourdan که ثروتمندی تازه بدوران رسیده و سرگرم بآموختن رسوم و آداب زندگی اجتماعی است، بعد از مدتی فرق میان نظم و نثر را میآموزد و بالاخره میفهمد که سخنان او همه «نثر» است و این موضوع که اوسالها به نثر سخن میگفته بدون آنکه خود بداند، برایش بصورت اکتشافی بزرگ و حیرت آور جلوه گر میشود که دائم از آن سخن میگوید.

گفتگو درباره مسائل اقتصادی نیز بی شباهت باین داستان نیست. همه هر روزه از گرانی و ارزانی قیمت‌ها، مشکلات حمل و نقل، وضع برق، اتوبوسرانی و امثال آنها صحبت میکنند بدون آنکه خود بدانند يك رشته مسائل اساسی اقتصادی را مورد بحث قرار میدهند.

مسأله دشوار و پیچیده عقب افتادگی و توسعه اقتصادی نیز چنین است. امروزه در کمتر محفل و مجلسی است که از عواقب و نتایج عقب افتادگی و ضرورت توسعه اقتصادی صحبت نشود. اما کمتر کسی میتواند بدرستی بگوید عقب افتادگی چیست و مفهوم توسعه کدامست؟

مراد من از این بررسی، در حقیقت پاسخ گفتن باین دو سؤال بظاهر پیش پا افتاده است. اما طبیعتاً در توضیح این مطالب خواهم کوشید نظرات شخصی خود را، که هم ناشی از مطالعات علمی چند ساله و هم ناشی از تجارب مختلف در

سازمانهای اقتصادی، اجرائی و آموزشی است بیان کنم و در حقیقت آن تجربیات، مبنای این توضیحات و نظرات محسوب میشود.

* * *

مهمترین، اساسی‌ترین و درعین حال اندوه‌آورترین مسائل عصر ما، مسأله‌ای که با احتمال قریب به یقین در سالهای آینده اختلافات و نزاعهای موجود میان جهان موسوم به کمونیست و دنیای موسوم به سرمایه‌داری را تحت الشعاع قرار خواهد داد، بی‌هیچ شک و شبهه مسأله عقب‌افتادگی و کشورهای کمتر توسعه یافته، مسأله اختلاف فاحش و روزافزون میان سطح‌زندگی ملت‌های مختلف جهان است. متأسفانه فقر و تهی‌دستی و گرسنگی و نادانی و ناتوانی، یاران دیرین بشر هستند. بعبارت دیگر پدیده عقب‌افتادگی که اینها همه جلوه‌های آنند، پدیده تازدای نیست. اما مسأله عقب‌افتادگی اقتصادی « برای اول بار » بعد از پایان جنگ دوم جهانی مطرح شد و در کتب و محافل اقتصادی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

علت چیست؟

چرا پدیده‌ای که از ابتدای پیدایش جوامع بشری وجود داشته، یعنی نابرابری در توسعه، یعنی عقب‌افتادگی، فقط در ربع قرن اخیر مورد توجه و بحث و تحلیل قرار گرفته است؟

بگمان من ریشه این دگرگونی را باید منجمله در چند عامل جستجو کرد:

— نخستین آنها جنگ دوم جهانی و نتایج شگرف آن است.

در طی سالهای جنگ دوم جهانی، کشورهای متخاصم اصلی برای جلب کمک مادی و معنوی ملت‌هایی که از آزادی‌های سیاسی و حق خودمختاری برخوردار نبودند، بآنان مستقیماً یا بطور غیر مستقیم و ضمنی وعده استقلال دادند و در این کار سخت با یکدیگر برقابت برخاستند.

گرچه، غالب این وعده‌ها زودگذر بود و چون جنگ پایان رسید یا فراموش شد و یا مورد انکار واقع گشت، اما وجدانهای خفته ملل مستعمره را بیدار کرد و در میان آنان گرایشی عظیم به کسب استقلال سیاسی بوجود آورد و چون استقلال سیاسی

و اقتصادی، لافل در اذهان عمومی، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ متفکران و صاحب نظران این ملت‌ها به تأمل و تعمق درباره شرایط و مقتضیات زندگی اقتصادی خود پرداختند و اندک اندک عظمت رنج‌ها و دشواری‌ها و ناکامی‌ها و ناتوانی‌های ملی خود را دریافتند. بعبارت دیگر مسأله عقب افتادگی اقتصادی با همه جلوه‌هایش، منجمله ناتوانی و وابستگی، بر آنان آشکار و هویدا شد.

– از سوی دیگر جنگ دوم جهانی، يك رشته نقل و انتقالات عظیم در نفوس ممالك مختلف بوجود آورد. از جمله آنکه برای اول بار به مقیاس وسیع سربازان اهل کشورهای مستعمره برای دفاع از موجودیت ممالك استعماری به جبهه‌های جنگ روی آوردند. این وضع باعث شد که از یکطرف آنان نیاز ممالك استعماری و مالک الرقاب دیروز را بوجود خود حس کنند و از طرف دیگر چشم و گوششان بروی جهانی دیگر، جهان پیشرفته و صنعتی، با همه شگفتی‌هایش باز شد و در نتیجه به شرایط دشوار زندگی خود با درد و الم بسیار آگاهی یافتند.

بازگشت این سربازان به سرزمین‌های اصلی خود، حس جستجوی زندگی بهتر، حیثیت و آبرو و احترام بیشتر، یعنی خروج از حالت عقب افتادگی را در میان ملت‌های آنها برانگیخت و گسترش داد.

– عامل سومی که در این زمینه میتوان بآن اشاره کرد، گسترش حیرت‌انگیز وسائل ارتباط و اطلاع بخصوص مطبوعات، سینما، رادیو و تلویزیون در سال‌های جنگ و پس از جنگ است که بمعنای واقعی کلمه فواصل را از میان برده و ملت‌های مختلف جهان را بشرايط زندگی یکدیگر کاملاً آشنا کرده است.

گرچه این آشنائی در میان ملت‌های ثروتمند و توانا و صنعتی، نهضتی که شایسته این نام باشد برای کمک به مردم کشورهای کمتر توسعه یافته بوجود نیاورده اما در میان ملت‌های تهی‌دست، آگاهی و وجدانی دردناک نسبت بوضع خود آنها و گرایشی غیر قابل تردید بسوی بهتر زیستن و ترقی و تکامل بوجود آورده است.



باین ترتیب در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، بتدریج مسأله عقب افتادگی

و توسعه بصورت دردناکترین، دشوارترین و پیچیدهترین مسائل اقتصادی، اجتماعی، انسانی و در نتیجه سیاسی جهان در آمد و همه چیز را در پهنه گیتی تحت الشعاع قرار داد. هزاران کتاب و صدها هزار مقاله، کنگره‌ها و گفتگوها و مجالس و محافل مختلف بآن اختصاص یافت. دانا و نادان درباره آن اظهار نظر کردند، تا اینکه اندك اندك آنقدر موضوع پیچیده بنظر آمد كه بسیاری در برابر آن وحشت زده و مرعوب هستند.

كوشش ما بر این خواهد بود كه این مسأله بظاهر مشكل را آسان كنیم.

نخستین ضابطه‌ای كه برای شناسائی کشورهای كمتر توسعه یافته ذكر می‌كنند قلت در آمد سرانه و پائین بودن سطح زندگی است.

در حال حاضر در حدود ۰.۷٪ در آمد ملی در دنیا متعلق به ۰.۱۶٪ از ساكنان كره زمین است و به ۰.۵۴٪ از مردم جهان تنها ۰.۹٪ از عواید ملی تعلق می‌گیرد.

چنین گفته می‌شود، و این گفته تاحدی صحیح هم هست، كه ممالك توسعه یافته آنهایی هستند كه در آمد سرانه افراد آن از ۴۵۰ دلار در سال بیشتر باشد.

متأسفانه اختلاف و فاصله میان در آمد سرانه در غالب کشورهای كمتر توسعه یافته با ممالك صنعتی همواره رو با افزایش است.

بعنوان يك نمونه نسبتاً قدیمی، از سال ۱۹۴۹ الی ۱۹۵۳، در آمد متوسط سرانه در ایالات متحده امریکای شمالی از ۱۴۶۳ دلار به ۱۸۷۰ دلار رسید حال آنكه در همین مدت در آمد متوسط سرانه در هندوستان از ۵۷ دلار به ۶۰ دلار افزایش یافت.

بعبارت دیگر اغنیا غنی‌تر، و فقرا فقیرتر میشوند. اگر وضع مردم کشورهای توسعه نیافته در پایان دهه جهانی موسوم به توسعه اقتصادی (۱۹۶۰-۱۹۷۰) كه از طرف سازمان ملل متحد ترتیب یسافته و در حقیقت عبارت از تعدادی كنفرانس و گردش دسته جمعی در کشورهای مختلف برای گروه موسوم به متخصصان اقتصادی

بین‌المللی می‌باشد، آمارگیری و سنجیده شود، مسلماً نتایج بمراتب نگران‌کننده‌تری بدست خواهد آمد.

گرچه این ضابطه تا حد قابل ملاحظه‌ای مفید است ولی بنظر من به سه دلیل کافی نیست.

یکی آنکه درآمد سرانه مردم تعدادی از کشورها، بخصوص شیخ‌نشینهای خلیج فارس، بظاهر هم‌ردیف کشورهای بزرگ صنعتی است حال آنکه مردم این ممالک در فقر و تنگدستی و عقب افتادگی آشکار بسر می‌برند و درحقیقت این آمارگیری جنبه صوری دارد.

دوم آنکه در داخل بعضی از کشورهای متعلق به يك گروه از نظر درآمد نیز، نابرابری‌های مهمی در امر توزیع درآمدها وجود دارد و حتی به عقیده گونار-میردال G. Myrdal اقتصاددان معروف سوئدی «هرچه کشوری فقیرتر باشد اختلاف سطح زندگی فقیر و غنی در آن بیشتر است». این حکم بخصوص در مورد کشورهای که موفق با اجرای اصول اصلاحات ارضی و از میان بردن رژیم ارباب و رعیتی و بزرگ مالکی نشده‌اند، بنحو بارزی جاری است.

بعبارت دیگر، سطح زندگی و نحوه توزیع درآمدها و میزان مصرف واقعی نیز باید در نظر گرفته شود.

دلیل سوم بر عدم کفایت ضابطه درآمد، آن است که معمولاً در محاسبه درآمد ملی *auto consumption* یعنی آن قسمت از تولید خانوادگی که بوسیله خود اعضای خانواده بمصرف می‌رسد، محسوب نمی‌گردد. حال آنکه در بعضی ممالک مانند افغانستان که درآمد سرانه خیلی کمی دارند اساس زندگی اقتصادی بر تولید خانوادگی بمنظور مصرف خانواده نهاده شده و در نتیجه درآمد سرانه و سالیانه نمیتواند به تنهایی ضابطه و معرف میزان پیشرفت اقتصادی باشد.

دوم ضابطه‌ای که برای شناسائی پدیده عقب‌افتادگی بکار میرود کمبود مواد غذایی است که مسلماً مهمترین و عمومی‌ترین نشانه عقب افتادگی بشمار می‌رود.

معمولاً میتوان مواردی را که میزان غذای متوسط روزانه افراد از ۲۵۰۰ کالری کمتر است دال بر وجود علامت عدم توسعه اقتصادی دانست.

طبق آمار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی، میزان غذای متوسط روزانه ۰.۷۰٪ از مردم جهان کمتر از ۲۵۰۰ کالری است و حتی این رقم در مورد تقریباً ربع ساکنان کره زمین از ۲۰۰۰ کالری تجاوز نمیکند و در کشور پرجمعیت و بزرگی چون هندوستان در حدود ۱۷۰۰ کالری است.

علاوه بر احتیاج به مقدار معینی کالری، بدن انسان نیازمند به تنوع مواد غذایی منجمله مواد بیاض البیضی (پروتئین) و نیز املاح معدنی و ویتامینها میباشد و معمولاً در غالب موارد عدم کفایت مقداری و کمی مواد غذایی بر حسب کالری، همراه با کمبود کیفی از لحاظ تنوع مواد مورد احتیاج نیز هست.

ضابطه سوم شناسائی کشورهای کمتر توسعه یافته، ضعف کشاورزی و تورم غیر ضروری شماره کشاورزان آنها است.

برخی به غلط ممالك توسعه نیافته را جوامعی فلاحتی میدانند. حال آنکه ضعف نهادهای کشاورزی این ممالك یکی از اهم وجوه مشخصه آنها است: نیروی کشاورزان بنحو رضایت بخشی بکار نمیرود. از اراضی قابل کشت بهره برداری کمی و کیفی کافی نمیشود. در غالب کشورهای توسعه نیافته به علت وجود رژیم ارباب و رعیتی و بزرگ مالکی و یا زمین داری (هندوستان) کشاورزان علاقه ای بآب و خاک ندارند، بازده کشت در هکتار در بیشتر این ممالك ناچیز است و حجم جمعیت شاغل در بخش کشاورزی تناسبی با محصول محدود فعالیتهای آنان ندارد.

برای توضیح این موارد خوب است چند مثال بزنم. در امریکای جنوبی ۵۰٪ اراضی مزروعی فقط متعلق به ۰.۱۵٪ از مالکین است. منجمله در کلمبیا فقط ۰.۹٪ از مالکین دارای ۰.۴٪ از کل اراضی مزروعی میباشد.

در آفریقای جنوبی بانتوها که ۰.۷٪ کل جمعیت را تشکیل میدهند تا پنجسال

پیش فقط دارای ۰.۳۷٪ از اراضی ایالت ترانسوال و ۰.۵٪ اراضی ایالت اراثر بودند و شاید در حال حاضر بر اثر اجرای سیاست تبعیض نژادی و سلب مالکیت از سیاه‌پوستان این درصدها تقلیل یافته باشد.

طبق آمار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی يك کشاورز امریکائی سالیانه بطور متوسط بیش از ۵ تن غله تولید و غذای ۱۵ نفر را تأمین مینماید.

این دورقم برای اروپای غربی بترتیب معادل يك تن و ۱۰ نفر است. حال آنکه در مجموع ممالك توسعه نیافته میزان تولید متوسط غله به نسبت شماره کشاورزان ۴۰۰ کیلو است و تعداد کسانی که يك کشاورز میتواند زندگی آنها را تأمین کند بمراتب کمتر است: مثلاً در پرو ۶ نفر، در برزیل ۵ نفر، در هندوستان ۴ نفر و امثال آن

عدم پیشرفت صنایع و قلت مصرف نیرو، چهارمین ضابطه عمده در شناسائی پدیده عقب افتادگی است که متأسفانه همواره بموازات ضعف و ناتوانی بخش کشاورزی مشاهده میشود.

در این زمینه کافی است بگوئیم که يك پنجم جمعیت کره زمین ۰.۹۰٪ تولید صنعتی جهان را در اختیار دارند.

بعلاوه، تولید ناچیز صنعتی ممالك کمتر توسعه یافته، بیشتر در قسمت صنایع مواد مصرفی متمرکز است، مخصوصاً نساجی.

همین تناسب تقریباً در مورد میزان مصرف نیرو موجود است. ۰.۸۵٪ از میزان نیروی مصرفی جهان در کشورهای توسعه یافته بکار میرود.

البته توجه دارید که میزان مصرف نیرو بهترین معرف پیشرفت صنعتی و امکانات يك جامعه در رفع مشکلات و موانع طبیعی است.

ضعف کشاورزی، عدم پیشرفت صنایع و قلت مصرف نیرو از يك طرف، و وجود علل پیچیده و غامض تاریخی مخصوصاً پدیده استعمار، از طرف دیگر، در

بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته يك حالت وابستگی اقتصادی و در نتیجه كم و بیش سیاسی نسبت به ممالك بزرگ صنعتی دنیا بوجود آورده و اجرای يك سیاست مستقل ملی را برای آنان مشکل و حتی غیر ممکن ساخته است.

صادرات این ممالك غالباً مواد اولیه است كه قیمت‌های آن از چندین ده سال پیش باینطرف (شاید از ابتدای ركود اقتصادی سال‌های ۱۹۳۰ و بعد از آن) رو به تنزل است. حال آنكه واردات آنها كالا‌های مصنوع است كه قیمت‌های جهانی آن روز بروز افزایش میابد. در نتیجه ممالك كمتر توسعه یافته ناچارند هر ساله مقدار بیشتری از ثروت ملی خود را برای دریافت مقدار كمتری كالا به کشورهای صنعتی صادر كنند و متأسفانه تقسیم‌بندی بازارهای جهانی چنان است كه بیشتر این كشورها، و خوشبختانه نه همه آنها، در انتخاب بازارهای خود آزادی كامل ندارند و این فقد آزادی در انتخاب بازارها، يك حالت بهره‌برداری غیر مشروع از اقتصاد آنها بنفع يك یا چند كشور معین بوجود آورده است.

(بروابط اقتصادی شوروی با کشورهای عضو comecon و ایالات متحده با کشورهای امریکای جنوبی و ممالك بازار مشترك با سرزمین‌های افریقا توجه فرمائید).

وضع خاص بنیانها و نهادهای اجتماعی، را میتوان بعنوان ضابطه پنجم جهت شناسائی پدیده عقب‌افتادگی در کشورهای مختلف ذكر كرد.

از يك طرف در بعضی از این كشورها، حجم جمعیت شاغل در فعالیتهای غیر مولد ثروت بیش از حد متعارف است. منجمله در مكزيك ۲۲٪ از جمعیت فعاله بكار داد و ستد اشتغال داشته و ۵۶٪ از درآمد ملی را در اختیار دارند. در تركيه ۷٪ از جمعیت فعال به داد و ستد مشغولند و ۳۳٪ از درآمد ملی متعلق به آنها است.

از طرف دیگر در بسیاری از ممالك كمتر توسعه یافته، وجود بزرگ مالکی

و رژیم ارباب و رعیتی و یا تسلط رباخواران بر اراضی مزروعی (شیوه زمین‌داری در هندوستان) مانع اجرای هرگونه اصلاحات عمیق و اساسی اجتماعی و اقتصادی است.

یکی دیگر از خصوصیات ساختمان اجتماعی ممالک توسعه نیافته، وجود تعداد بسیار زیادی افراد غیر مولد ثروت است که دارای اشتغال مکفی نیستند. بیکاری و کم‌کاری، آشکار و یا پنهان، بمفهوم عدم استفاده صحیح و مخصوصاً کافی از نیروی انسانی، که فی‌المثل در روستاها بصورت وجود خوش نشینان جلوه‌گر میشود، در بسیاری از ممالک کمتر توسعه‌یافته جزء وجوه مشخصه اجتماع آنان بشمار می‌آید.

این بیکاری مزمن بخوبی در محلات موقتی اطراف شهرهای بزرگ پاره‌ای از کشورها مانند هندوستان و برزیل و یا در شماره روستائیانی که اجباراً و یا بتمایل خود در جستجوی کار بشهرها می‌آیند، قابل مشاهده میباشد. از نظر اقتصادی کسانی که باین ترتیب دستخوش بیکاری مزمن هستند، تحمیل بر جمعیت فعال واقعی جامعه محسوب میشوند.

آخرین ضابطه شناسائی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، یا ضابطه شناسائی پدیده عقب‌افتادگی، وضع نامطلوب آموزش و بهداشت است.

بی‌سوادی توده‌های مردم را نیز باید بطور قطع یکی از مشخصات عمده کشورهای توسعه نیافته دانست.

معمولاً شماره بی‌سوادان (کسانی که خواندن و نوشتن نمیدانند) در کشورهای پیشرفته از ۴ یا ۵ درصد افرادی که بیش از دهسال دارند تجاوز نمیکند.

این نسبت در ممالک توسعه نیافته بمراتب بیشتر است و در اکثر این کشورها کوشش جدی برای مبارزه با بی‌سوادی که شرط لازم تحقق و اجرای برنامه‌های عمرانی و اقتصادی است، بعمل نمی‌آید.

میزان بی‌سوادان در آرژانتین ۱۷٪، کل جمعیت، در ایتالیا و اسپانیا حار

۰/۰۲۰ در یونان ۰/۰۴۱ در پرتغال ۰/۰۴۹ در برزیل و ونزوئلا ۰/۰۵۷ در ترکیه ۰/۰۷۰ در مصر و مالزی حدود ۰/۰۸۵ و بالاخره در هندوستان و افریقای سیاه معادل ۹۰ درصد است.

پائین بودن سطح تعلیمات عمومی دارای نتایج وخیمی در زمینه‌های مختلف است: یکی از این نتایج قلت تعداد متخصصین فنی و اداری و اجتماعی و افراد کاردان و کارشناس است که نقصان آنها در حالت سکون و رکود اقتصادی محسوس نیست ولی هنگامی که موضوع توسعه اقتصادی و مبارزه شدید با عقب افتادگی بمیان بیاید، یکی از مشکلات عمده کار محسوب میشود.

وضع نامطلوب بهداشتی نیز یکی از مشخصات قابل ملاحظه پدیده عقب افتادگی است.

در حال حاضر میزان متوفیات در آمریکای جنوبی معادل ۱۷ در هزار، در آفریقا بین ۲۵ الی ۳۰ در هزار، در آسیا معادل ۲۸ الی ۳۲ در هزار است. اما این رقم در آمریکای شمالی و اروپا از ۱۰ در هزار تجاوز نمیکند.

در کشورهای کمتر توسعه یافته میزان مرگ و میر کودکان بیش از سایر ممالک محسوس است. در این کشورها بیماری‌هایی وجود دارد که میلیون‌ها نفر بطور دائم بآن مبتلا هستند تا آنجا که شیوع و عمومیت آنها را بساید از موانع ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی دانست. مهمترین این بیماری‌ها عبارتند از مالاریا (که سیصد میلیون نفر در سرتاسر جهان بآن مبتلا هستند) سل، تراخم، سیفلیس، بیماری‌های مزمن دستگاه گوارش و انگل‌ها و کرم‌های روده و معده که تا ۲۰ الی ۳۰٪ غذای ناچیز مبتلایان را از بین میبرد.

خوشبختانه باید گفت که طی سالهای اخیر با کمک ممالک صنعتی و پیشرفته و مخصوصاً با استفاده از روشهای جدید پیشگیری و درمان، از این جهت موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای در بیشتر کشورهای کمتر توسعه یافته حاصل شده است.

اما این پیشرفتهای در بسیاری از این ممالک به کاهش میزان مرگ و میر و افزایش آهنگ ازدیاد نفوس منتهی گردیده و عدم تعادل میان ازدیاد جمعیت از یک طرف

و توسعه اقتصادی را از طرف دیگر تشدید کرده و برای بسیاری از این ممالک مشکلات تازه‌ای را بوجود آورده است.

چنانکه بعداً خواهیم دید، این نکته بخوبی نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی و مبارزه با عقب افتادگی فقط دارای يك جنبه نیست و نمی‌تواند باشد و باید سیاستی جامع و کامل در این زمینه اتخاذ شود تا باین قبیل نتایج غیر منتظره منتهی نگردد.

اینها بود بنظر من، مهمترین - تکرار می‌کنم مهمترین ولی نه همه - وجوه مشخصه پدیده عقب افتادگی.

مجموع این عوامل بقول اقتصاددان انگلیسی خانم جوآن رایین سن Joan Robinson، به ایجاد يك احساس منتهی میشود: احساس ملی عقب افتادگی که مسلماً از هر عامل دیگری مهمتر است.

هنگامی میتوان به مرحله جهش اقتصادی باصطلاح Rostow رسید، یعنی حرکت سریع بسوی تکامل اقتصادی را آغاز کرد که در اجتماع احساس توسعه ملی ایجاد شود. تا آنکه بتوان اندك اندك بمرحله تکامل یافته یعنی «احساس ملی پیشرفتگی» نائل آمد.

برای نیل باین هدفها چه میتوان کرد؟

در اینجاست که قسمت دوم بحث من یعنی سیاستهای توسعه اقتصادی آغاز میشود.

من در اینجا بروشهای غیر علمی بعضی مجریان قدیمی که تصور میکردند فرضاً باید ابتدا بتأمین بهداشت پرداخت، کاری ندارم. نتایج غلط این طرز فکر را در جای دیگر دیدیم.

اشتباه مرسوم و معمول دیگری که در کار توسعه اقتصادی دیده شده و میشود، توجه انحصاری و غالباً نمایشی به يك یا چند بخش محدود از فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی است. مثلاً اختصاص تمام یا بیشتر منابع ملی به اجرای طرحهای خانه سازی، یا بنیان گذاری يك صنعت، یا حتی بانجام رساندن طرحهای صرفاً تجملی.

این عمل بدلایلی که همه میدانند جز تشدید و خامت اوضاع اقتصادی و بیشتر کردن عدم تعادلیهای ناشی از عقب افتادگی، حاصلی در بر ندارد و نمیتواند داشته باشد.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، بخصوص در سازمانهای اقتصادی بین المللی که هنوز هم کم و بیش از این طرز فکر پیروی میکنند، غالباً يك تجزیه و تحلیل ساده از عقب افتادگی انجام میشد و بر اساس آن يك راه حل بظاهر ساده برای توسعه اقتصادی ارائه میگردد.

مدعیان متخصص در عقب افتادگی و توسعه عقیده داشتند که عوامل مانع از بسط و توسعه اقتصادی عبارتند از نا آشنائی بروشهای جدید علمی و فنی، کمبود سرمایه و کارشناسان شایسته و بالاخره نداشتن برنامه های هماهنگ و متناسب برای بهره برداری از عوامل مختلف.

نتیجه آنکه، بعقیده آنها، جمع آوری این عوامل باعث خواهد شد که توسعه اقتصادی تحقق یابد.

برای جمع آوری این عوامل چه باید کرد؟

جواب، خیلی ساده و شاید برای اشخاص ساده لوح فریبنده بود.

– باید از خارج، یعنی از کشورهای پیشرفته کمکهای فنی تحصیل کرد.

– باید از خارج، یعنی از کشورهای پیشرفته ای که دارای پس انداز و سرمایه کافی هستند، اعتبار تحصیل کرد.

– باید از کارشناسان خارجی استفاده کرد و جوانان ممالک توسعه نیافته را به خارج فرستاد تا روشهای جدید علوم و فنون را بیاموزند.

– و بالاخره چون وجود برنامه ضروری است، باید يك برنامه سه ساله، پنج ساله یا هفت ساله بروی کاغذ آورد.

متأسفانه نه آن تشخیص صحیح بود و نه این درمان. و بر اثر همین اشتباهات، نیروها و سرمایه های بسیار بی حاصل تلف شد. ناکامی ها و ناامیدی های فراوان بار آمد، و بسیاری از ممالک کمتر توسعه یافته سالهای گرانبھائی را برای همیشه

از دست دادند.

عقب افتادگی اقتصادی، پدیده‌ای است با چهره‌های گوناگون. پدیده‌ای است پیچیده و غامض. پدیده‌ای است که غالباً ریشه‌های آنرا باید در شرایط و نهادهای خاص هر اجتماع جستجو کرد.

بنابراین در کار توسعه اقتصادی باید در جستجوی راه حل‌های اصیل، راه حل‌های ملی و منطبق با امکانات، مقتضیات و نهاد و سنت‌های هر جامعه و هر کشور بود.

بنظر من توسعه اقتصادی صحیح باید ملی، جامع و مترقی باشد و خواهم کوشید بغایت اختصار اصول يك سیاست بسط و توسعه اقتصادی را در تحت این سه عنوان یاد آور شوم.

توسعه اقتصادی باید دارای جنبه ملی باشد.

مقصود من آن نیست که باید کشور در حال توسعه خود را از جریان‌های تجارت بین‌المللی مجزا کند و بروش «اقتصاد بسته» بمعنائی که فن‌تون Von Thünen میگفت بگردد. اگر هم بفرض، اتخاذ چنین شیوه‌ای ممکن باشد، عاقلانه و منطقی نخواهد بود. مقصود من آن است که توسعه اقتصادی باید بر اساس امکانات و مقتضیات و هدف‌های ملی هر کشور، با رعایت روحیات و سنت‌های مردم آن، با توجه و تجزیه و تحلیل نهادهای اجتماعی آن، برنامه‌ریزی شود و بمرحله اجرا درآید.

در کار توسعه اقتصادی هیچ چیز خطرناکتر از تقلید کورکورانه از روش‌های خارجی نیست. شك نیست که باید از تجارب دیگران عبرت گرفت. شك نیست که باید، چنانکه خواهیم دید، تازه‌ترین روش‌های علمی و فنی را اختیار کرد.

اما همچنانکه در يك مزرعه برنج نمیتوان از تراکتورهای سنگین مخصوص زمین‌های سخت استفاده کرد، يك روش توسعه اقتصادی را که در کشوری آزموده شده، نمیتوان چشم بسته در کشوری دیگر بکار بست.

موفقیت اجرای برنامه اصلاحات ارضی در کشور ما که بر اساس بنیادهای

زراعی ایران طرح‌ریزی شده بود، گذشته از آنکه مانع اصلی بسط و توسعه اقتصاد ایران را از میان برداشت، از نظر علمی نشان داد که در مسائل توسعه اقتصادی باید راه‌های اصیل اختیار کرد. همین حکم در مورد روشهایی که بعد از ششم بهمن ۱۳۴۱ در میهن ما در زمینه مبارزه با بیسوادی و یا تعمیم بهداشت در روستاها اتخاذ شده است، جاری است.

نکته لازم بیادآوری این است که امروزه علم اقتصاد جدید، اصول مطلق، تغییر ناپذیر و جهان‌شمول کلاسیک‌ها و طرز فکر کلاسیک را کنار گذاشته و کمتر کسی است که به نسبت فرضیات و قوانین اقتصادی و ضرورت تطبیق آنها با نهادهای ملی و اجتماعی قائل نباشد.

با این اوصاف چگونه میتوان سیاست توسعه اقتصادی را بر تقلید بنیان نهاد؟ و چگونه میتوان انتظار داشت که تقلید کورکورانه در کار توسعه اقتصادی جز ناکامی حاصل دیگری داشته باشد؟

اصل دوم در این زمینه آن است که سیاست توسعه اقتصادی باید جامع و هماهنگ باشد.

نمیتوان تنها بیک جنبه از توسعه اقتصادی توجه داشت و بقیه را نادیده گرفت لازمه ترقی آن است که همه جنبه‌های پدیده عقب‌افتادگی بر اساس یک سیاست صحیح و هماهنگ که قطعاً مستلزم برنامه‌ریزی علمی و منطقی اقتصادی است، بتدریج ناپدید شود.

از نخستین ضروریات توسعه اقتصادی، توجه قاطع به بخش کشاورزی است. توسعه رضایت‌بخش فعالیتهای کشاورزی و افزایش بازده کشاورزی ضروری است زیرا مواد اولیه بسیاری از صنایع از طریق کشاورزی تأمین میشود. بنابراین توسعه صنعت مستلزم توسعه کشاورزی است.

علاوه بر این، توسعه صنعت میسر نیست مگر از طریق ایجاد و گسترش بازار، و در درجه اول بازارهای داخلی، برای محصولات صنعتی. وجود بازارهای وسیع

داخلی مستلزم تأمین قوه خرید کافی برای کشاورزان است که در غالب کشورهای کمتر توسعه یافته اکثریت نفوس را تشکیل میدهند. افزایش قوه خرید کشاورزان میسر نیست، مگر از طریق بهبود بازده کشاورزی و ترقی عمومی و هماهنگی آن. بنابراین توسعه کشاورزی شرط مهم توسعه صنعتی است.

بالاخره، مهمتر از همه این عوامل، مبارزه با کمبود مواد غذایی که یکی از علائم اصلی عقب افتادگی است و تأمین غذای مکفی برای همه که یکی از عوامل اصلی صلح و صفای اجتماعی است، تنها از طریق بسط و توسعه بخش کشاورزی و تنوع و بهبود روزافزون محصولات کشاورزی میسر است.

اما نیل به استقلال اقتصادی، نیل بمرحله «اقتصاد جامع» بقول فردریک لیست Frederic List و مخصوصاً خروج از گروه کشورهای تولیدکننده مواد اولیه، مستلزم توسعه صنایع است.

مسئله توسعه صنایع مواد مصرفی هم لازم است و هم مفید. اما تا کشوری دارای صنایع مواد تولیدی یعنی صنایع اساسی یعنی صنایع سنگین نباشد و قسمت قابل ملاحظه‌ای از کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز خود را، خود تأمین نکند نمیتواند بمرحله رشد هماهنگ اقتصادی نائل شود.

امروزه ایجاد کارخانه‌های نساجی یا واحدهای تولید مواد مصرفی تنها برای صنعتی شدن کافی نیست. باید بصنایع اساسی، مانند ذوب آهن، پتروشیمی، صنعت سیمان، ماشین‌سازی و امثال آن توجه کرد.

ترکیب جریانات بازرگانی خارجی بسیاری از ممالک رو به توسعه نشان میدهد که سهم کالاهای سرمایه‌ای در واردات و مصارف ارزی آنان روزافزون است. نتیجه آنکه برای تأمین منابع ارزی کافی و نیل بمرحله اقتصاد جامع باید بسر اساس یک سیاست منطقی، بسط و توسعه صنایع مواد تولیدی را هم مورد توجه خاص قرار داد. توسعه صنایع از نظر اجتماعی برای کشورهای توسعه نیافته ضروری است. چرا که بدون آن امکان انتقال جمعیت اضافی روستانشین به شهرها و حذف بیکاری

پنهان و نیل به بهره‌وری مکفی نیروی انسانی، میسر نخواهد بود. در اینجا لازم به یادآوری است که توسعه منابع نیرو، لازمه توسعه صنعت و گسترش کشاورزی، مخصوصاً از نظر تأمین منابع آب میباید و باید یکی از عوامل اساسی هر سیاست صحیح توسعه اقتصادی بشمار آید. بدین ترتیب ملاحظه میشود که اساس هر سیاست جامع توسعه اقتصادی، گسترش هماهنگی صنعت و کشاورزی و تدارک موجبات آن است. اما، توسعه کشاورزی و گسترش صنعت محتاج به نیروی انسانی است. برای تدارک و تأمین نیروی انسانی مورد نیاز :

اولاً) موجبات توسعه بهداشت و سلامت عمومی فراهم شود. ثانیاً) با اجرای يك برنامه وسیع آموزش و تربیت نیروی انسانی، گذشته از مبارزه با بی‌سوادی که شرط اصلی تحقق برنامه‌های عمرانی است، افراد فنی و کارشناسان مورد احتیاج را به مقدار کافی و با مشخصات لازم برای اقتصاد ملی تربیت نمود. عبارت دیگر، برنامه‌های آموزشی باید چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی و مقداری با مقتضیات توسعه اقتصادی هماهنگ باشد.

در اینجا لازم به تذکر نیست که تأمین و هماهنگی مجموع عوامل یاد شده و تأمین عوامل دیگر رشد هماهنگ اقتصادی، مخصوصاً برنامه‌های مربوط به حمل و نقل و ارتباطات، سیاست پولی و ارزی و بازرگانی خارجی، سیاست ثبات نسبی قیمتها و تضمین ارزش پول و قوه خرید مستلزم يك برنامه‌ریزی جامع و علمی اقتصادی است.

بدون برنامه‌ریزی صحیح که باید بهدایت دولت انجام شود، تحقق يك توسعه اقتصادی جامع و هماهنگ طبیعتاً میسر نیست. نتیجه آنکه در حقیقت باید برنامه‌ریزی اقتصادی را نیز بدون تردید یکی از عوامل اصلی بسط و توسعه دانست.

آخرین نکته‌ای که درباره روشهای توسعه اقتصادی می‌خواهم یادآور شوم، آن است که توسعه اقتصادی باید مترقی باشد. مقصود من از توسعه اقتصادی مترقی، توجه به چهار عامل است.

اول) ضرورت توجه به برنامه‌های رفاه اجتماعی از قبیل نوسازی شهرها و روستاها، تأمین مسکن، گسترش فرهنگ و هنرهای زیبا، اشاعه معارف و علوم. مسلماً توسعه اقتصادی مستلزم فداکاری، مخصوصاً فداکاری يك نسل برای نسل‌های بعدی است.

اما بحکم تجربه، تمرکز کلیه سرمایه‌گذارها در زمینه اقتصادی و عدم توجه بضرورت‌های اجتماعی، معنوی و انسانی، سبب میشود که توسعه اقتصادی با رفاه اجتماعی همراه نباشد. و تایید و همکاری افکار عمومی که از ضرورت‌های بسط و توسعه است، تحقق نیابد.

بنظر من توسعه اقتصادی بدون رفاه اجتماعی دارای جنبه مترقی نیست و نمیتواند باشد.

دوم) در کار توسعه اقتصادی باید به تحول نهادهای اجتماعی، مخصوصاً رفع موانع اجتماعی توسعه اقتصادی توجه و اولویت خاص داد. انجام اصلاحات ارضی و از میان بردن نظام بزرگ مالکی، در مالکی که هنوز باین کار دست نزده‌اند شرط اصلی و اولیه اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی است.

اگر توسعه اقتصادی، یعنی افزایش ثروتها، به ازدیاد قوه خرید و بهبود سطح زندگی عمومی نیانجامد مسلماً با ترقی اجتماعی همراه نخواهد بود.

بهمین سبب تدابیری در جهت تعمیم بیمه‌های اجتماعی، مشارکت عوامل کار و سرمایه در بهره‌کارگاه، ایجاد تأسیسات خیریه و عام‌المنفعه و نظایر آن نه تنها مباین بسط و توسعه اقتصادی نیست بلکه از ضروریات و لوازم آن است.

سوم) در توسعه اقتصادی، از نظر علوم و فنون باید از آخرین و جدیدترین روشهای جهانی استفاده کرد. مخصوصاً در زمینه توسعه صنعتی باید جدیدترین

وسایل تولید، یعنی امروزه دستگاههای الکترونیک و ماشینهای خودکار، مورد استفاده قرار گیرد و گرنه فاصله صنعتی و علمی میان کشورهای پیشرفته و جوامع عقب افتاده نه تنها کاهش نخواهد یافت بلکه بیشتر خواهد شد.

مسلماً باید از نیروی انسانی در بسط و توسعه اقتصادی استفاده کرد. اما مفهوم این اصل آن نیست که وسایل و روشهای کهنه صنعتی در بسط و توسعه اقتصادی بکار برده شود بلکه کشورهای کمتر توسعه یافته بحکم ضرورت پیشرفت مکلفند نوترین روشهای فنی و صنعتی و آخرین مرحله تکنولوژی را مورد استفاده قرار دهند.

اگر هم این روش احياناً برای مدتی کوتاه به بعضی نقل و انتقالها در نیروی انسانی و حتی پیدایش بیکاری دسته جمعی محدود منتهی شود، میتوان با استفاده از سیستمهای بیمه بیکاری و غیره، این نتایج نامطلوب موقت انسانی را جبران کرد. در عوض بهره گیری از آخرین سیستمهای اقتصادی، چه در صنعت، چه در کشاورزی، چه در تأمین منابع نیرو و نظایر آنها، بالمال باعث تسریع در آهنگ بسط و توسعه اقتصادی و گسترش رونق و ارتقاء سطح زندگی عامه و بهبود قوه خرید خواهد شد. (چهارم) جنبه مترقی توسعه اقتصادی مستلزم وجود يك سیاست منطقی توزیع درآمدها است. بنحوی که همه افراد و گروههای جامعه از پیشرفت بهره مند شوند و بعبارت دیگر توسعه اقتصادی با ترقی اجتماعی همراه باشد. ازاهم ضروریات این سیاست، کوشش جدی و مستمر در زمینه تأمین ثبات نسبی قیمتها و تضمین ارزش واحد پول ملی است.

مسلماً در يك اقتصاد متحول، تأمین ثبات مطلق قیمتها بسیار دشوار و حتی غیرممکن است. اما تردید نیست که اگر توسعه اقتصادی با تورم پول و سیر صعودی بی بندوبار قیمتها همراه باشد، چنین وضعی گذشته از سلب اعتماد عمومی و ایجاد اختلال در پس انداز و سرمایه گذاری، که گسترش هماهنگ آنها از مقتضیات اولیه بسط و توسعه است، مخصوصاً بضرر صاحبان درآمدهای ثابت خواهد بود و همه اثرات اجتماعی توسعه اقتصادی را زائل خواهد کرد.

برخلاف تصور بعضی از صاحب نظران سوسیالیست مشرب پیشین، که جستجوی انضباط مالی و ثبات نسبی ارزش پول را غیر مترقی و حتی ارتجاعی تصور میکردند، وبهمین سبب هرگز سوسیالیسم اروپائی موفق به تدوین يك سیاست اقتصادی و مالی سالم نگردید و غالباً حكومت‌های متكى باحزاب سوسیالیست بر اثر بی بند و باری مالی دستخوش ناکامی شدند، تضمین ارزش واحد پول نخستین شرط تأمین رفاه اجتماعی و ازدیاد قوه خرید گروه‌های مختلف است.

منت‌های مراتب نمیتوان، وبهیچوجه نباید، سیاست مترقی تضمین ارزش واحد پول ملی و جستجوی ثبات نسبی قیمت‌ها را که از اهم ضرورت‌های بسط و توسعه اقتصادی است، با محافظه کاری پولی و مالی وفقدان شهامت در سیاست‌های بانکی و اعتباری اشتباه کرد.

مسئلاً نمیتوان در کشورهای کمتر توسعه یافته نظریات پولی کلاسیك را بکار بست و اثرات ادغام سریع بخش روستائی در اقتصاد ملی را بر روی سیاست اعتباری از دیده بدور داشت.

مسئلاً نمیتوان روش‌های اعتباری و بانکی متداول در کشورهای پیشرفته صنعتی را بی چون و چرا در ممالك کمتر توسعه یافته بکار بست.

اشتباه سیاست‌های موسوم به تثبیت اقتصادی که بتوصیه مقامات صندوق بین‌المللی پول بارها در کشورهای امریکای جنوبی و بعضی دیگر از ممالك بکاربرده شد و هر بار به نتایج نامطلوب اجتماعی و سیاسی انجامید ونمونه كوچك آنرا خود ما در سالهای ۴۰ و ۴۱ دیدیم، همین است.

ظرافت و دقت سیاست پولی و اعتباری در کشورهای روتوسعه نیز در همین جا است که باید میان محافظه کاری کلاسیك که مترادف با سکون و رکود اقتصادی است و بی بند و باری‌های مالی و اعتباری که مباین همه اصول و مبانی بسط و توسعه است راه میانه را برگزید تا توسعه اقتصادی بدون تورم و در عین ثبات نسبی قیمت‌ها و تضمین ارزش واحد پول ملی جامه عمل بپوشد.

* * *

این بود اصول مطالبی که میل داشتم در باره عقب افتادگی و توسعه بیان کنم. بدیهی است نمیتوان انتظار داشت که در تجزیه و تحلیلی چنین کوتاه و مختصر حق مسأله‌ای عظیم که در هر نکته آن کتب و مقالات فراوان و بیرون از شمار بهمه زبانهای زنده جهان انتشار یافته، ادا شده باشد.

اگر با يك دید كاملاً علمی به مسائل کنونی توسعه اقتصادی در ایران بنگریم، خوشبختانه، علل و موجبات خوشبینی و امیدواری بآینده فراوان است.

بر اثر ثبات سیاسی، که نه تنها در میان کشورهای کمتر توسعه یافته بلکه در بین ممالك پیشرفته صنعتی جهان نیز کم نظیر است، از يك طرف و رفع موانع اجتماعی توسعه اقتصادی مخصوصاً از میان رفتن نظام بزرگ مالکی از طرف دیگر؛ عوامل سیاسی و اجتماعی بسط و توسعه هماهنگ اقتصاد ملی ایران کاملاً مهیا و فراهم است.

سیاست مستقل ملی ایران، به ما اجازه میدهد تنها با رعایت مصالح ملی خود، در زمینه بازرگانی خارجی و روابط اقتصادی بین‌المللی، بهترین راه و روشها را انتخاب کنیم.

ثبات ارزش پول کشور در سالهای اخیر و آهنگ رضایت بخش توسعه اقتصادی سبب شده است که حتی با توجه به میزان افزایش جمعیت، قوه خرید و سطح رفاه عمومی بسرعت رو به بهبود باشد.

بعبارت دیگر بجرئت میتوان گفت که بخصوص در سالهای بعد از ششم بهمن ۱۳۴۱، توسعه اقتصادی در ایران، بمعنای علمی کلمه با ترقی اجتماعی همراه و هماهنگ بوده است.

اختیار روشهای اصیل ملی در زمینه مبارزه با بیسوادی در شهرها و روستاها و گسترش بهداشت عمومی و بسیج نیروی جوانان کشور در راه تکامل زندگی روستائی، نتایجی بیرون از حد انتظار در بر داشته و میتوان امیدوار بود که در مدتی کمتر از

دهسال عقب افتادگی آموزشی و بهداشتی کشور جبران شود.

آغاز اجرای منشور انقلاب آموزشی باید دانشگاههای ما را چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی قادر به تأمین صحیح نیازمندیهای مملکت از نظر نیروی انسانی متخصص و شایسته، بنماید و امید است، همچنانکه دانشگاه پهلوی بعنوان دانشگاه پیشرو و نمونه، در این راه توفیق فراوان بدست آورده سایر دانشگاههای کشور نیز بتوانند به هدفهای تعیین شده نائل آیند.

بالاخره در زمینه سرمایه گذاریهای صنعتی، کشاورزی، عمرانی و اجتماعی، مخصوصاً در برنامه چهارم کشور، رعایت ضرورتهای تاریخی جامعه متحول امروزی تا حد توانائی بعمل آمده و کلیه موجبات يك توسعه اقتصادی ملی، جامع و مترقی فراهم شده است.

بویژه در زمینه سرمایه گذاری برای زیربنای اقتصاد کشور و ایجاد صنایع اساسی از قبیل ذوب آهن و پتروشیمی و استفاده عقلائی از منابع عظیم نیرو، اقداماتی وسیع بر اساس آرزوهای دیرین ایرانیان انجام گرفته که ثمرات آن بدون تردید چهره اقتصاد ملی ایران را دگرگون خواهد ساخت.

باید امیدوار و آرزومند بود که سیاستهای اجرائی در زمینه مسائل اقتصادی پولی و عمرانی، موجبات ادامه اجرا و تحقق سریع این برنامهها و نیل به هدفهای شورانگیزی را که رهبر ارجمند ایران برای میهن ما تعیین کرده اند، فراهم خواهد ساخت.

شك نیست که هرچه وسعت برنامههای عمران و توسعه ملی بیشتر شود، مسائل ناشی از آن زیاده تر و دشوارتر و حل آنها برای نسل کنونی غرور انگیزتر خواهد بود.

شك نیست که بر اثر این همه کوشش و تلاش، جامعه فردای ایران از رفاه و تنعم و قدرتی بمراتب بیش از امروز برخوردار خواهد بود و مدیران فردای این

کشور با مسائل و مشکلات کمتری مواجه خواهند گشت. ایران نیرومندتر، مرفه‌تر و متمدن‌تر، نیاز به مدیران و رهبران شایسته و کاردان و مؤمن و فداکار دارد تا بتوانند چرخ تکامل مملکت را با آهنگی سریع‌تر به جلو ببرند و در آستانه قرن بیست و یکم بنیادهای کشور ما را نه تنها با اوضاع کنونی ممالک صنعتی، بلکه با شرایط و مرحله پیشرفت آنروزی آنها، همراه و هماهنگ سازند.

از : دکتر اسمعیل عجمی *

اثرات اصلاحات ارضی

پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی روستائی

مقدمه

در این مقاله مسأله اصلاحات ارضی از دو جهت مورد بررسی قرار گرفته است. اول اصلاحات ارضی بعنوان يك پدیده عمومی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطرح شده و نظریات عمده محققان علوم اجتماعی درباره ماهیت، اثرات و عواقب آن بطور کلی در جوامع مختلف بیان گردیده و سپس نگارنده نظریه‌ای از دیدگاه جامعه‌شناسی باختصار عرضه داشته است. دوم، خلاصه تحقیقی که نگارنده درباره نتایج اصلاحات ارضی در یکی از روستاهای فارس به انجام رسانده تشریح شده است تا بر خوانندگان ارجمند برخی از مسائل روش تحقیق پیرامون اصلاحات ارضی و نتایج ناشی از آن در روستاهای کشور روشن گردد.

اول - بررسی برخی از نظریات اساسی درباره اصلاحات ارضی:

درباره اصلاحات ارضی، صاحب‌نظران موافق مقتضیات جامعه خود و ازدید رشته‌های تخصصی خویش و بواسطه وجود جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن نظریات متفاوت و غالباً متناقضی ابراز داشته‌اند. این ابهام و تناقض و تا حدی عقب‌افتادگی علمی که در زمینه مطالعه اصلاحات ارضی وجود دارد تا اندازه‌ای نیز ناشی از آنستکه موضوع آن در هیچ يك از علوم اجتماعی پایگاه تخصصی خاصی تا کنون نداشته است، به بیان دیگر، اصلاحات ارضی در قلمرو ارضی علوم اجتماعی فاقد مالکیت خصوصی بوده است.

در نظر افراد مختلف، اصلاحات ارضی معانی متفاوت دارد. برخی از مردم

اصلاحات ارضی را بمعنای تملك زمین‌هائیکه در گذشته از آن محروم بوده‌اند میدانند، بعضی دیگر اصلاحات ارضی را بمعنای مجموعه برنامه‌هائی که برای حل مسائل زمینداری بکار میرود تعریف کرده‌اند. عده‌ای اصلاحات ارضی را وسیله‌ای برای مداخله دولت در حقوق مالکیت خصوصی افراد پنداشته‌اند و معتقدند که هدف اساسی اصلاحات ارضی تغییر ترکیب طبقاتی جامعه و از بین بردن قدرت و نفوذ طبقه عمده مالکان و ایجاد ثبات سیاسی است. برخی از دانشمندان معنای وسیعی برای اصلاح ارضی قائل میشوند و آنرا شامل کلیه فعالیتهای لازم برای توسعه کشاورزی، افزایش بازده محصولات و بهبود زندگی روستائیان میدانند و سرانجام در نظر اکثر مردم مراد از اصلاحات ارضی تقسیم ارضی مزروعی بین کشاورزان است، بر روی هم، اصلاحات ارضی میتواند همه معانی مذکور را در برگیرد.^۱

۱ - برای کسب اطلاع بیشتر درباره اصلاحات ارضی رجوع شود به منابع زیر:

1. Froehlich, Walter. *Land Tenure, Industrialization and Social Stability*. Wisconsin: The Marguette University Press. 1961.
2. Jacoby, Erich. *Agrarian Unrest in Southeast Asia*. London Asia Publishing House, 1961.
3. Parsons, Kenneth (ed) *Land Tenure*. Madison: The University of Wisconsin Press, 1956
4. Warriner, Doreen *Land Reform and Development in the Middle East*. London: Oxford University Press, 1962.
5. Barlowe, Raleigh. «Land Reform and Economic Development», *Journal of Farms Economics*, Vol. 35.No.2, 1953.
6. Long, Erwin. «The Economic Basis of Land Reform in Under-developed Countries.» *Land Economic*, Vol. 37, No. 2. 1961.
7. Raup, Philip. «The Contribution of Land Reform to Agricultural Development: An Analytical Framework», *Economic Development and Cultural Change* Vol. 12, No. 1, 1963.
8. Carroll, Thomas. *Land Reform as an Explosive Force in Latin America*. Stanford University: Center for Advanced Studies in Behavioral Science.
9. United Nations. *Land Reform: Defects in Agrarian Structures as Obstacles to Economic Development*. New York: Department of Economic Affairs. 1951.

از نظر جامعه‌شناسی اصلاحات ارضی يك تغيير اساسی در نهادهای جامعه است زیرا در جوامع کشاورزی نهاد مالکیت ارضی تنها به قلمرو مناسبات اقتصادی و بهره‌برداری از زمین منحصر نمی‌شود بلکه روابط قدرت و مناسبات اجتماعی افراد را نیز در بردارد. از اینرو اصلاحات ارضی را میتوان به عنوان يك نهضت اجتماعی که هدف آن تغییر روابط زمینداری به نفع کشاورزان است تعریف کرد. بدیهی است تغییر روابط زمینداری متضمن تغییرات اساسی از جمله تقسیم ارضی بزرگ، بهبود روابط اجتماعی در زمینه بهره‌برداری کشاورزی و تغییر روابط قدرت و ترکیب طبقاتی جامعه است.^۱

اثرات اصلاحات ارضی:

اصلاحات ارضی بطوریکه از آن سخن رفت، تغییرات ژرفی در نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه بوجود می‌آورد. اما تا کنون بیشتر محققان به اثرات اقتصادی آن توجه داشته و عواقب و نتایج سیاسی و اجتماعی آنرا کمتر مورد بررسی علمی قرار داده‌اند. اثرات اقتصادی اصلاحات ارضی را میتوان در دو نظریه متفاوت یکی موافق و دیگری مخالف آن خلاصه کرد.

اقتصاد دانانی که موافق اصلاحات ارضی هستند آنرا یکی از عوامل مؤثر توسعه کشاورزی بدلالی چند میدانند. نخست آنکه اصلاحات ارضی با واگذاری زمین به کشاورزان و ایجاد انگیزه مالکیت موجب افزایش میزان کار و صرف انرژی

۱۰ - اصلاحات ارضی در ایران، نوشته داریوش همایون، مجله تحقیقات اقتصادی شماره ۶۵ خرداد ۱۳۴۲.

۱۱ - انقلاب آرام روستاها، نگارش دکتر علی محمد طباطبائی، تیرماه ۱۳۴۵

۱۲ - سیمای به‌آباد پس از اصلاحات ارضی، تحقیق از دکتر اسمعیل عجمی، ضمیمه گزارش بررسی وضع اقتصادی و اجتماعی روستاهای مشهد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

(۱) رجوع شود به :

Ismail Ajomi, *Land Reform: A Sociological Interpretation*, unpublished Ph. D. Dissertation, Cornell University, 1964.

بیشتر، نگاهداری بهتر از زمین و آمادگی برای پذیرش و بکار بردن روشها و تکنیک‌های تازه کشت و آبیاری از طرف زارعین میشود و در نتیجه به توسعه کشاورزی کمک فراوان می‌کند. دوم آنکه اصلاحات ارضی قدرت انحصاری مالکین بزرگ را در زمینه عوامل تولید بویژه زمین و دستمزد کار درهم می‌شکند. با از بین رفتن قدرت انحصاری مالکین تحرك اقتصادی و رقابت بیشتری در فعالیت-های کشاورزی پدیدار میشود و عوائد و درآمدهای زراعی بطور عادلانه‌تری توزیع میگردد. سوم آنکه چون اصلاحات ارضی سبب از دست دادن درآمد نسبتاً زیاد و ثابت عمده مالکان میشود، افراد گروه مزبور برای بدست آوردن منابع جدید ثروت و درآمد به سایر فعالیتهای اقتصادی روی می‌آورند و در نتیجه تحرك و جهش بیشتری در گردش چرخهای اقتصادی بوجود می‌آید.

اما مخالفان اصلاحات ارضی میگویند که این امر از دو جهت سبب کاهش تولیدات کشاورزی میگردد: یکی اینکه موجب تقسیم و خرد کردن مزارع بزرگ به واحدهای کوچک غیر اقتصادی میگردد و دیگر اینکه مدیریت و سرمایه مالکین را از دهات بدور میراند. از این رو بر اثر خرد شدن واحدهای تولید، کمبود منابع مالی و فقدان مدیریت، نظام کشاورزی جامعه دچار تزلزل خواهد شد و سطح تولید پائین خواهد رفت.

ناگفته نماند که هر دو نظریه مذکور بسته به اینکه نوع مالکیت و شکل بهره-برداری کشاورزی در جامعه چگونه باشد ممکن است درست یا نادرست باشد. یکی از کارشناسان اصلاحات ارضی بنام وارینر^۱ بزرگ مالکی را به سه نوع تقسیم کرده است. اول نظام بزرگ مالکی از نوع آسیائی است که در آن مالکیت بزرگ توأم با واحد تولید کشاورزی به مقیاس وسیع نیست. به بیان دیگر، اراضی وسیعی که در تصرف عمده مالکان است، بصورت واحدهای متعدد کوچکی بوسیله کشاورزان

(۱) رجوع شود به :

Doreen Warriner, *Land Reform and Economic Development*, Cairo, A publication of National Bank of Egypt, 1955.

مورد بهره برداری قرار میگیرد. نوع دوم بزرگ مالکی، مالکیت مزارع وسیعی است که بصورت واحدهای بزرگ تولید اداره میشود اما روش کشت «سطحی» (extensive) است. این نوع عمده مالکی به نام لاتیفوندیا (Latifundia) معروف است. نوع سوم مالکیتهای بزرگ، از مزارع وسیعی تشکیل میشود که بصورت واحد بزرگ و با روش کشت «عمقی» (intensive) مورد بهره برداری قرار میگیرد. این نوع بزرگ مالکی را مزارع مکانیزه یا (Plantation) نامند.

از نظر اقتصادی، استدلال مخالفان اصلاحات ارضی در مورد نوع اول و دوم بزرگ مالکی صادق نیست. زیرا در نوع اول اراضی عمده مالکی بصورت واحدهای کوچک کشت و زرع میشود و از اینرو اصلاحات ارضی فقط حقوق مالکیت را از مالکان بزرگ به کشاورزان منتقل میسازد و در واحد تولید کمتر تغییری بوجود میآورد و در نوع دوم هم چون مزارع بزرگ لاتیفوندیا فاقد کار آئی اقتصادی است و مقداری از نیروی کاروزمین در آنها بهدر میرود استدلال مخالفین اصلاحات ارضی درست نیست. اما در مورد مزارع مکانیزه نظریه مخالفین اصلاحات ارضی کاملاً صادق است. از اینرو در بررسی نتایج اصلاحات ارضی باید توجه داشت که نظام بزرگ مالکی مورد مطالعه از کدام یک از انواع سه گانه فوق الذکر میباشد.

در زمینه اثرات سیاسی و نتایج اجتماعی اصلاحات ارضی، اختلاف نظر بین محققین بمراتب بیشتر است تا در مورد نتایج اقتصادی آن. چه بسیاری از نتایج اجتماعی و سیاسی اصلاحات ارضی جنبه کیفی دارند و نمیتوان آنها را با ملاکها و معیارهای کمی مورد سنجش و مطالعه قرار داد. از اینرو، تعیین صحت و یا سقم اینگونه نظریات در شرائط فعلی علوم اجتماعی کار بسیار دشواری است. با این وصف، طرفداران اصلاحات ارضی، گسترش آزادیهای فردی، رشد حکومت دموکراسی، توسعه عدالت اجتماعی و تحکیم مبانی همبستگی ملی و ثبات سیاسی را از جمله نتایج کیفی و مهم اصلاحات ارضی بشمار میآورند. و اینر میگوید که تحقیقات تاریخی مبین آنست که بیشتر دولتهائی که دست بکار اصلاحات ارضی زده اند در درجه اول انتظار ثمرات اقتصادی آنرا نداشته اند بلکه در پی آن بوده اند که با اجرای

اصلاحات ارضی نظام اجتماعی عادلانه‌تر و آزادتری بنا نهند.^۱ در مطالعات جامعه‌شناسی، غالباً اصلاحات ارضی بمنزله پدیده‌ای که همراه و ناشی از پیشرفتهای نوین^۲ در جوامع کشاورزی و سنت‌گرای ظهور میکند مورد بررسی قرار گرفته است. و لذا نتایج آن در مدت زمان طولانی از لحاظ تغییراتی که در روابط و مبانی اقتصادی و اجتماعی و سازمان قدرت سیاسی جامعه پدیدار میشود بحث شده است. فرضیه اصلی این است که اصلاحات ارضی روابط زمین-داری متحجر و موروثی استوار بر عرف و عادت را به روابط قانونی و مشخص بر اساس موقع و منزلت اکتسابی افراد تغییر میدهد.^۳

اگر فرضیه مزبور از بوطه آزمایش بدرستی و اعتبار درآید میتوان انتظار داشت که با اجرای اصلاحات ارضی از یک سو، تحرك و شکفتگی در نظام اجتماعی روستاها پدیدار شود و این خود پذیرش افکار و روشهای جدید را در میان ده‌نشینان تسهیل میکند و از سوی دیگر با ایجاد انگیزه مالکیت در زارعین آنانرا به کار و صرف انرژی بیشتر و نگاهداری بهتر از اراضی تشویق نماید. بدین ترتیب در نتیجه ترکیب دو عامل مذکور میزان تولیدات کشاورزی افزایش یافته و سطح زندگی روستائیان بالا رود. اما در سطح جامعه، اصلاحات ارضی موجب افزایش تحرك طبقاتی و گردش و تغییر گروههای نخبه و حاکم جامعه میگردد^۴. بدین معنی که گروههای نوخاسته از میان طبقات متوسط و صاحبان صنایع به رقابت با مالکان عمده که از قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی در این قبیل جوامع بهره‌مندند بر می‌خیزند و سرانجام در این گردش و تحول طبقاتی گروههای پیشرو و نوآور فائق آمده و بر سرکار می‌آیند. شرکت گروههای نوخاسته در کادر رهبری جامعه سبب پیدایش انعطاف و تحرك بیشتری

۱ - رجوع شود به مقاله وارینر که قبلاً ذکر آن رفت.

۲ - اصطلاح «پیشرفتهای نوین» را برای معادل فارسی Modernization بکار برده‌ایم.

۳ - رجوع شود به رساله دکتری اینجانب که سابقاً ذکر آن رفت.

۴ - جامعه‌شناس مشهور ایتالی Vilfredo Pareto این نوع جریان گردش طبقاتی را The Circulation of Elites نامیده است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب: Pareto, The Mind and Society, translated by Bongiorno and Livingston, New York, 1935.

در ساختمان طبقاتی جامعه می‌گردد و به نشر و اشاعه تکنولوژی جدید و مناسبات و اصول جدید اجتماعی و اقتصادی کمک می‌نماید و در نتیجه جریان توسعه اقتصادی و رشد اجتماعی جامعه تسریع می‌شود.

دوم- نتایج و عواقب اصلاحات ارضی در شش‌دانگی^۱

اینک پس از توضیحات کلی که درباره مفهوم و ماهیت و اثرات و نتایج اصلاحات ارضی بیان داشتیم، به بررسی نتایج و مشکلات ناشی از اجرای برنامه اصلاحات ارضی در اجتماع شش‌دانگی می‌پردازیم. اما باید اذعان نمائیم که در پی آن نبوده‌ایم که با مطالعه یک روستا درباره درستی یا نادرستی پاره‌ای از نظریه‌های مذکور حکم کنیم بلکه از نظریات مذکور بعنوان موازین و ضوابط علمی در تحقیق حاضر بهره برد؛ ایم قبلاً لازم است مختصری از وضع عمومی روستای مورد مطالعه بیان گردد تا خوانندگان را شناخت مقدماتی حاصل آید.

شش‌دانگی که جمعیتی حدود ۷۸۰ نفر دارد یکی از روستاهای محدوده شهر مرودشت است. وسعت اراضی مزروعی این ده قریب ۱۲۱۵ هکتار می‌باشد که به دو مالک عمده، ۱۳ خانوار تلمبه‌کار و ۳۴ خانوار دهقان تعلق دارد. فراورده‌های عمده آن شامل گندم، جو، چغندر و جالیز است. قسمتی از اراضی زیر کشت این روستا از رودخانه سیوند مشروب می‌شود ولی قسمت عمده آب زراعی آن از ۲۷ حلقه چاه کم‌عمق بوسیله موتور پمپ‌های گازوئیلی تأمین می‌گردد.

نظام زمینداری در شش‌دانگی بصورت پیچیده‌ای درآمده و مبین نمونه‌های مختلف مالکیت ارضی است. تا قبل از اجرای مرحله دوم قانون اصلاحات ارضی، زمینهای ده متعلق به دو عمده‌مالک شهری بود که هر یک سه دانگ آنرا بصورت مفروز در تصرف خود داشت. در اراضی سه دانگ متعلق به یکی از دو مالک مزبور، از سال ۱۳۳۸ زراعت مکانیزه آغاز شده و با سرعت توسعه یافته است ولی اراضی سه دانگ دیگر تا پایان سال ۱۳۴۴ به شیوه از باب - رعیتی مورد بهره‌برداری قرار

۲ - شش‌دانگی نام مجازی است که برای ده مورد مطالعه خود اختیار کرده‌ایم. در این مقاله مختصری از تحقیق مذکور گزارش شده است. امید است که گزارش کامل این تحقیق بصورت کتابی تحت عنوان «شش‌دانگی در راه تحول» در اوائل سال آینده از طرف دانشگاه پهلوی انتشار یابد.

میگرفته است. اراضی مالک اخیر توسط ۳۴ خانوار رعیت کشت و زرع میشده و رعایا از محصول گندم و جو ۳۰ درصد و از چغندر ۵۰ درصد سهم میبردند. از این گذشته، هریک از دو مالک حق استفاده از قسمتی از اراضی خود را به تعدادی زارع که در عرف محل به تلمبه کار معروفند واگذار نموده است. تلمبه کاران با حفر چاه و نصب موتور پمپ و فراهم نمودن سایر عوامل کشاورزی به زراعت پرداخته‌اند و در مقابل استفاده از زمین، ۱/۱۰ از محصولات سالانه خود را بعنوان بهره مالکانه به مالک میدهند.

در مرحله اول اصلاحات ارضی سه دانگ مکانیزه جزء مستثنیات قانون قرار گرفت و لذا تقسیم نشد. اما چون زمینهای سه دانگ دیگر که بطریقه ارباب رعیتی بهره‌برداری میشد مشمول مرحله دوم قانون اصلاحات ارضی گردید، در سال ۱۳۴۴ با توافق مالک بر اساس بهره مالکانه تقسیم شد. حدود ۲۱۸ هکتار زمین در اختیار مالک باقی ماند و ۱۵۷ هکتار دیگر بین ۳۴ خانوار زارع تقسیم گردید بنحویکه بطور متوسط بهره خانوار ۴/۷ هکتار زمین رسید. اکنون مدت سه سال است که دهقانان مزبور بطور مستقل و آزاد از اراضی خود بشکل دوفردی یا چهارفردی بهره‌برداری مینمایند.^۱

بطوریکه ملاحظه میشود بر اثر دگرگونی نظام زمینداری و اشاعه فنون و روشهای جدید کشاورزی در حال حاضر چهار نظام مختلف بهره‌برداری مرکب از نظام مکانیزه، تلمبه کاری، دهقانی و بقایای نظام اربابی در اراضی این روستا بموازات یکدیگر بکارند. از اینرو، میتوان کارآئی اقتصادی و اثرات تغییر روابط زمینداری را در سازمان اقتصادی و اجتماعی این ده بطور علمی مطالعه نمود. برای این منظور از دو روش و شیوه تحقیق استفاده شده است.

یکی روشی است که در عرف علوم اجتماعی به مطالعه ماقبل و مابعد^۲ معروف است. در این روش وضع اقتصادی و اجتماعی نظام بهره‌برداری اربابی قبل از اجرای اصلاحات ارضی با وضع کنونی بهره‌برداری دهقانان و بقایای بهره‌برداری

۱ - در عرف محل منظور از دوفردی شرکت دو دهقان (یک جفت) و چهار فردی شرکت چهار دهقان (دوجفت) در کار کشت و زرع است.

اربابی مقایسه میشود. طبق روش مذکور ارقام و آمار مربوط به سال زراعی ۱۳۴۴-۴۵ با ارقام و اطلاعات دوسال بعد از تقسیم اراضی یعنی سالهای ۱۳۴۶ و ۴۷ مورد مقایسه قرار گرفته اند. نقص عمده این روش در آن است که احتمال ورود تفاوت بین سالهای قبل و بعد از تقسیم اراضی، ناشی از عوامل دیگری غیر از اثرات اصلاحات ارضی باشد و این نقص در کشاورزی کشور ما که سخت تحت تأثیر عوامل جوی و میزان بارندگی است کاملاً مصداق پیدا میکند. از این گذشته، چون ده مورد مطالعه قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی بررسی نشده و ارقام و اطلاعات مربوط به سال زراعی ۱۳۴۴-۴۵ در تابستان ۱۳۴۶ بدست آمده بیم آن میرود که چندان قابل اعتماد نباشد. با در نظر گرفتن نارسائی های روش مذکور، شیوه و روش دیگری در این مطالعه نیز مورد استفاده قرار گرفته است. این روش عبارتست از مقایسه کار آئی و بازده اقتصادی نظام بهره برداری اربابی و دهقانی در طول زمان معین، یعنی در طول دو سال زراعی ۴۶-۴۷ و ۴۶-۴۵. با توجه باینکه اراضی مالک و دهقانان بطور تصادفی در سه دانگ ده توزیع شده و عامل زمان نیز ثابت است، با بکار بردن روش اخیر میتوان تفاوتهای اقتصادی و اجتماعی دو نظام مذکور را ناشی از کیفیت و شیوه بهره برداری کشاورزی دانست و از اینرو نسبت به نتایج اصلاحات ارضی بطور علمی قضاوت کرد.

اثرات اقتصادی :

با اینکه جنبه های اقتصادی اصلاحات ارضی بیشمار است، ولی در این مطالعه تنها به بررسی چند متغیر اصلی اکتفاء شده و در مقابل کوشش بعمل آمده است تا متغیرهای مزبور با دقت مورد اندازه گیری قرار گیرد و آمار و ارقام قابل اعتماد عرضه شود. بدین ترتیب تأثیر اصلاحات ارضی در چند زمینه اساسی عبارت از سازمان کار و تولید کشاورزی، سطح زیر کشت و بازده محصولات، حجم سرمایه گذاری و هزینه های جاری، و بالاخره در آمد خالص خانوارهای زارع مورد مطالعه و ارزیابی قرار گرفته است.

۱- تغییرات سازمان تولید :

قبل از اجرای اصلاحات ارضی زمینهای سه دانگ اربابی این ده بوسیله ۸

گروه که هر گروه مرکب از ۶ فرد زارع بود مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است. هر گروه ۶ نفری را يك «حراثه» می‌نامیدند. اراضی مزروعی بر اساس درجه مرغوبیت و نزدیکی به منابع آب به چند طبقه تقسیم‌بندی می‌شده و سپس هر حراثه طبق قرعه $\frac{1}{8}$ از زمین مخصوص چغندر، گندم و جو را در هر يك از نواحی مرغوب، متوسط و بد ده برای کشت سالانه خود انتخاب مینموده است. سازمان کار تولید کشاورزی به این شکل بود که هر ۶ فرد زارع بصورت گروه واحدی در اراضی حراثه خود که در قسمتهای مختلف ده قرار داشت زیر نظر سر حراثه بکشت و زرع می‌پرداخته است.

در هنگام تقسیم اراضی، ۱۰۳ هکتار زمین متعلق به دهقانان بصورت ۵ قطعه مساوی تقسیم‌گردید و سپس هر يك از این قطعات پنجگانه که ده فردی نامیده می‌شود بطور مشاع به تعدادی از خانوارهای زارع واگذار شد. وسعت هر قطعه ده فردی تقریباً $\frac{20}{5}$ هکتار است و در سه ده فردی هر يك ۶ خانوار و در دو ده فردی دیگر به ترتیب ۷ خانوار و ۹ خانوار زراعت می‌کنند. علاوه بر این به خانوارهای مذکور ۵۴ هکتار زمین از اراضی ده مجاور ششدانگی نیز واگذار شده که بصورت يك قطعه و مشاع است. بطوریکه مشاهده می‌شود با ترتیب فوق از خرد شدن اراضی دهقانان به قطعات بسیار كوچك جلوگیری شده است. اما بدیهی است که وسعت زمین خانوارهای زارع نسبت به قبل از تقسیم اراضی کاهش یافته زیرا فقط $\frac{1}{3}$ اراضی رعیتی سابق به آنها واگذار شده است. به عبارت دیگر، خانوارهای زارع که قبل از تقسیم اراضی هر يك بطور متوسط دارای ۱۴ هکتار زمین رعیتی بودند اکنون $\frac{4}{7}$ هکتار زمین در اختیار دارند.

با تقسیم اراضی سازمان کار کشاورزی متداول در ششدانگی یعنی حراثه‌ها از میان رفت. اما در سال اول پس از اجرای اصلاحات ارضی، خانوارهای هر يك از قطعات ده فردی برای تأمین آب زراعی مورد نیاز خود بـا همکاری و شرکت یکدیگر به حفر سه حلقه چاه کم عمق و نصب موتور پمپ اقدام نمودند و چون به اندازه کافی سرمایه جهت تأمین هزینه‌های جاری کشاورزی خود نداشتند گندم و جو و چغندر خود را هم بطور شراکت کاشتند. در تابستان سال ۱۳۴۶ که مرحله اول

تحقیق حاضر شروع شده بود استنباط من این بود که دهقانان هریک از قطعات پنجگانه با همکاری و شرکت یکدیگر بصورت سازمان کار واحدی از اراضی خود بهره برداری خواهند کرد.

اما در تابستان سال ۱۳۴۷ که مجدداً برای انجام مرحله دوم بررسی خود به شش دانگی رفتم مشاهده نمودم که اکثر دهقانان مذکور بصورت دوفردی زراعت کرده اند و فقط خانوارهای يك ده فردی با هم بطور مشارکت گندم و جو خود را کشت نموده ولی این عده هم چغندر را بصورت دوفردی کاشته بودند. از این رو میتوان گفت که واحد کار تولید کشاورزی کم و بیش به حد اقل آن که از يك دوفردی (جفت) تشکیل میشود و معمولاً ۹/۴ هکتار زمین در اختیار دارد کاهش یافته است.

بنظر نگارنده علل اساسی عدم پیشرفت همکاری میان دهقانان را باید در خصوصیات خلقی و روانی آنان جستجو کرد چه در این ده با اینکه شرائط اقتصادی و نحوه تقسیم اراضی مناسب رشد و گسترش واحدهای تولید زراعی بمقیاس بزرگتر از واحد کار خانوادگی بوده با وجود این در سه سال گذشته شکل بهره برداری کشاورزی بصورت دوفردی تکامل یافته است. اکثر دهقانان معتقدند که زراعت بصورت دوفردی در آمد بیشتری برای آنها دارد زیرا هر زارع وقتی بطور جداگانه کار میکند به امور کشت خود رسیدگی و توجه بیشتری مبذول میدارد تا موقعی که با دیگران شریک باشد.

۲ - تغییرات سطح زیر کشت و بازده محصولات :

پیش از تقسیم اراضی از ۳۲۱ هکتار زمینهای سه دانگ اربابی سالانه حدود ۱۹۰ هکتار آن زیر کشت گندم، جو و چغندر میرفت و ۱۳۱ هکتار بقیه به آیش گذارده میشد. اما در اراضی زیر کشت بواسطه نداشتن آب کافی و عدم استفاده از روشهای نو کشاورزی محصول کمی بدست میآمد.

اکنون با گذشت مدت سه سال از تاریخ اجرای اصلاحات ارضی میزان تولید هم در اراضی دهقانان و هم در اراضی مالک بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته

است. با اینکه هنوز تنوع کشت گسترش نیافته و به زراعت سه محصول سابق یعنی گندم و جو و چغندر اکتفاء شده ولی بواسطه استفاده از موتور پمپ‌های آبی سطح زیر کشت چغندر افزایش یافته و میزان عملکرد هر سه محصول بالا رفته است. برای آنکه بتوان این افزایش تولید را بخوبی نشان داد متوسط میزان تولید و ارزش ناخالص تولیدات اراضی مالک و زمینهای دهقانان برای دو سال پس از تقسیم اراضی باهم جمع گردیده و با ارقام مشابه سال قبل از اجرای اصلاحات ارضی مقایسه شده است (جدول ۱).

جدول ۱- مقایسه میزان تولیدات کشاورزی در سه دانگ اربابی ده

نوع محصول	قبل از اجرای اصلاحات ارضی (سال زراعی ۴۵-۱۳۴۴)			پس از اجرای اصلاحات ارضی (متوسط دو سال زراعی ۴۷-۴۶ و ۴۵-۴۶)		
	سطح زیر کشت (هکتار)	مقدار محصول (کیلوگرم)	ارزش ناخالص تولیدات (ریال)	سطح زیر کشت (هکتار)	مقدار محصول (کیلوگرم)	ارزش ناخالص تولیدات (ریال)
گندم	۱۰۰	۱۵۰،۰۰۰	۵۴۰،۰۰۰	۱۴۰٫۵	۲۹۵،۲۵۰	۴۶۷،۰۰۰
جو	۵۰	۷۰،۰۰۰	۲۶۰،۰۰۰	۱۵	۲۱،۱۱۲	۷۸،۴۲۵
چغندر	۴۰	— (۱)	—	۳۱٫۵	۸۷۹،۰۰۰	۱،۰۲۰،۵۲۰
جمع	۱۹۰	—	۸۰۰،۰۰۰ (۲)	۱۸۷	—	۲،۵۶۵،۹۴۵ (۲)

بطوریکه ارقام جدول بالا گواه است، با اینکه سطح اراضی زیر کشت تقریباً ثابت مانده ولی میزان تولید محصولات پس از تقسیم اراضی بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. ارزش ناخالص تولیدات اراضی سه دانگ که در سال ۱۳۴۵ حدود ۸۰۰،۰۰۰ ریال بود پس از تقسیم اراضی بالغ بر ۲،۵۶۵،۹۴۵ ریال گردیده یعنی متجاوز از سه برابر شده است. بدیهی است نباید چنین تصور کرد که این افزایش تولید فقط به سبب تقسیم اراضی عاید شده است مخصوصاً با توجه باینکه سال زراعی ۱۳۴۴-۴۵ در مقایسه با دو سال ۱۳۴۶ و ۴۷ سال نسبتاً خشک و نامناسبی برای کشاورزی فارس بوده است. با وجود این، میتوان گفت که تقسیم اراضی یکی از عوامل مؤثر

۱ - بواسطه نداشتن آب کافی چغندر عملکرد نداشته است.

۲ - ارزش تولیدات براساس قیمتهای سال ۱۳۴۶ محاسبه شده است.

این افزایش تولید بوده است زیرا باعث شده که مالک با از دست دادن قسمتی از زمینهای خود برای جبران در آمد زراعی خویش به سرمایه گذاری در اراضی باقیمانده اش اقدام نماید و دهقانان هم تحت تأثیر انگیزه مالکیت به کار بیشتر و سرمایه گذاری در زمین و آب خود تشویق و برانگیخته شده باشند.

برای اثبات این مدعی که افزایش تولیدات کشاورزی سهدانگ اربابی پس از اجرای اصلاحات ارضی فقط نتیجه مساعد بودن شرائط جوی و میزان بارندگی در سالهای زراعی ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ نبوده بلکه تغییر روابط زمینداری و تحول شیوه بهره برداری از زمین نیز سهم بسزائی در این امر داشته است به مقایسه کارآئی اقتصادی و بازده محصول نظام اربابی و نظام دهقانی پرداخته ایم. بدین منظور میزان عملکرد و ارزش تولیدات ۲۱۸ هکتار زمین که در تصرف مالک باقیمانده و بطریق غیر مستقیم بهره برداری میشود با عملکرد و ارزش تولیدات اراضی دهقانان مورد مقایسه قرار گرفته است. بطوریکه ارقام جدول زیر نشان میدهد نظام دهقانی از لحاظ کارآئی اقتصادی، میزان بازده محصول و درجه سود آوری در مقایسه با نظام بهره برداری اربابی رجحان و برتری قابل ملاحظه ای دارد.

جدول ۲- مقایسه میزان عملکرد و ارزش تولیدات کشاورزی نظام اربابی با نظام دهقانی (متوسط دو سال زراعی ۴۶-۴۷ و ۴۶-۴۵-۱۳۴۵)

نظام بهره برداری دهقانی			نظام بهره برداری اربابی			نوع محصول
ارزش تولیدات (ریال)	عملکرد در يك هكتار (کیلو)	سطح زیر کشت (هكتار)	ارزش تولیدات (ریال)	عملکرد در يك هكتار (کیلو)	سطح زیر کشت (هكتار)	
۵۳۰,۰۰۰	۱,۹۹۷	۵۰٫۵	۸۳۷,۰۰۰	۱,۷۰۸	۹۰	گندم
-	-	(۱)-	۸۷,۴۲۵	۱,۴۷۷	۱۵	جو
۸۱۷,۵۲۰	۳۰,۱۵۰	۲۲٫۵	۲۰۳,۰۰۰	۲۰,۰۰۰	۹	چغندر
-	-	۳۰	-	-	۱۰۴	سطح زیر آبش
۱,۳۴۷,۵۲۰	-	۱۰۳	۱,۱۱۸,۴۲۵	-	۲۱۸	جمع

۱- چون اراضی جوکاری دهقانان جزء اراضی این ده نیست و در قلمرو ده مجاور میباشد تولید محصول جو آنها در این جدول منظور نشده است.

ارقام جدول فوق حاکی از آنستکه نظام دهقانی، با توجه باینکه تقریباً معادل نصف وسعت اراضی اربابی زمین در اختیار دارد ارزش تولیدات آن حتی کمی بیش از ارزش تولیدات نظام اربابی است. به بیان دیگر، در نظام اربابی بطور متوسط هر هکتار زمین مزروعی محصولی معادل ۵،۱۳۰ ریال در سال تولید کرده و حال آنکه رقم مشابه برای نظام دهقانی ۱۳،۰۸۲ ریال معادل دوبرابر و نیم است.

از آنچه گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که اولاً نظام اربابی سابق از نظر تولید یک نظام عقب افتاده و فاقد کار آئی اقتصادی بوده است و ثانیاً اجرای اصلاحات ارضی با تحدید وسعت اراضی مالکی و ایجاد بهره برداری دهقانی سهم بسزائی در افزایش تولیدات کشاورزی اراضی نیمی از این روستا در دو سال اخیر داشته است. تأثیر مذکور بویژه در زمینه افزایش حجم سرمایه گذاری و تحرك اقتصادی هم در مورد دهقانان و هم در مورد مالك بطور روشن مشهود است.

۳- تغییر حجم سرمایه گذاری و هزینه های جاری کشاورزی

تا پیش از اجرای اصلاحات ارضی در زمینهای سه دانگ این روستا سرمایه گذاری ثابت مالك منحصر به مبلغی بود که جهت بهای زمین پرداخته و هیچ گونه سرمایه دیگری در زمینه تهیه منابع آب و لوازم و وسائل کشاورزی بمصرف نرسیده بود. از لحاظ هزینه های جاری کشاورزی نیز مالك تنها به تهیه عوامل قدیمی زراعت یعنی بذر و مخارج شخم اکتفاء مینمود. بدیهی است که خانوارهای رعیت سابق هم نه از امکانات مالی لازم جهت تهیه عوامل جدید تولید برخوردار بوده و نه انگیزه و محرك ویژه ای برای اینکار داشتند.

پس از تقسیم اراضی، ابتدا خانوارهای زارع در صد گسترش و توسعه کشاورزی خود برآمدند. زیرا متوجه شدند که با مقدار کمی زمین (۴/۷ هکتار بطور متوسط) ادامه شیوه و روش سابق کشت و برداشت حتی قوت بخور و نمیری هم برای خانواده آنها فراهم نخواهد ساخت. با توجه باینکه حقایق آنان از رودخانه سیوند مخصوصاً در سالهای خشك بسیار اندك و غیر کافی برای زراعت بود نخستین

احتیاج اساسی بصورت تأمین آب زراعی منظم در نظر دهقانان جلوه گر و نمودار گردید. برای این منظور، دهقانان مزبور بصورت سه گروه متشکل شدند و هر گروه در پائیز سال ۱۳۴۵ به حفر يك حلقه چاه و نصب موتورپمپ اقدام نمود. دهقانان سه گروه مذکور جمعاً بالغ بر ۴۷۴,۰۰۰ ریال برای تأمین آب سرمایه گذاری نمودند.

مالك هم که در سال اول پس از تقسیم اراضی از يك سو بواسطه ازدست دادن ۱/۴ اراضی مزروعی خود و با توجه باینکه در شیوه بهره برداری از زمین تغییری نداده بود در آمدش بمیزان قابل توجهی کاهش یافته بود و از سوی دیگر، چند سال متوالی میگذشت که زراعت چغندر او بعلت نداشتن آب کافی محصولی بعمل نمی آورد در آذرماه ۱۳۴۶ به حفر يك حلقه چاه کم عمق و نصب موتورپمپ پرداخت مالك از این بابت جمعاً مبلغ ۳۴۰,۰۰۰ ریال سرمایه گذاری کرد.

بدین نحو، تقسیم اراضی از دو نظر نقش اساسی در افزایش سرمایه گذاری ثابت در امور کشاورزی این روستا داشته است. زیرا از يك طرف، دهقانان را به سرمایه گذاری در زمینه تهیه آب زراعتی تشویق کرده و از طرف دیگر، مالکی را که در حدود ۳۰ سال امور کشاورزی خویش را به عوامل طبیعی سپرده بود به جنبش و تحرك در آورده است. مقایسه ارقام سرمایه گذاری برای سالهای قبل و بعد از تقسیم اراضی اهمیت این تحرك اقتصادی را بطور روشن معلوم میدارد. در سال زراعی ۴۵-۱۳۴۴ جمع هزینه های جاری و ثابت سه دانگ اربابی حدود ۵۱۷,۶۸۰ ریال بود ولی این مبلغ پس از تقسیم اراضی بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته بطوریکه در سال زراعی ۴۷-۱۳۴۶ جمع سرمایه گذاریهای مالك و ۳۴ خانوار دهقان بالغ بر ۱,۶۱۰,۸۴۰ ریال گردیده یعنی سه برابر شده است.

۴ - تغییر در آمد خانوارهای زارع :

سطح در آمد ۳۴ خانوار زارع که بصورت رعیتی در اراضی سه دانگ این

۱ - بطور متوسط هريك از دهقانان ۶,۰۰۰ ریال وام از شرکت تعاونی ده برای این منظور قرض گرفته و بقیه را از منابع شخصی تأمین کرده اند.

روستا بکشت و زرع میپرداختند تا قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی بسیار پائین بود. زیرا بازده محصول، بطوریکه قبلاً گفته شد، پائین بود و از این گذشته خانوارهای رعیت بواسطه اینکه فقط عامل نیروی کار را در نظام زراعی اربابی فراهم میساختند سهم بسیار ناچیزی از محصول میبردند. چنانکه قبلاً اشارت رفت زارعین از گندم و جو ۳۰ درصد و از محصول چغندر پس از کسر ۱۳ درصد عوارض بابت حقوق کدخدای و نایب ۵۰ درصد سهم داشتند اما اراضی زیر کشت چغندر بواسطه اینکه متکی به آب رودخانه بوده در بسیاری از سالها محصولی ببار نمیآورده است. بنا بر اظهار اکثر دهقانان اراضی چغندرکاری مالک از سال ۱۳۴۰ به بعد بواسطه کمبود آب محصولی که قابل برداشت باشد بعمل نیاورده و لذا مالک اراضی چغندرکاری را رها میکرده است. از این رو در آمد خانوارهای کشاورز منحصر به محصول گندم و جو بوده است. چون از وضع تولید و در آمد خانوارهای زارع برای سال قبل از تقسیم اراضی اطلاعی نداریم در مطالعه حاضر تنها بر مبنای ارقام سال ۴۵-۱۳۴۴ یعنی سال اجرای قانون اصلاحات ارضی در این ده میزان در آمد خانوارهای رعیت سابق محاسبه شده است. در سال مذکور متوسط در آمد خانوارهای مزبور از محل زراعت در اراضی اربابی ۲۵۵،۱۶ ریال می شود. (جدول شماره ۳)

بطوریکه از جدول زیر برمیآید با اینکه هر خانوار در حد ۴/۱۴ هکتار زمین بصورت رعیتی کشت و زرع میکرده ولی بواسطه فقدان سرمایه گذاری از طرف مالک وعدم توانائی مالی کشاورزان در فراهم ساختن عوامل زراعی میزان تولید و عملکرد محصولات در سطح پائین قرار داشته و در نتیجه در آمد خانوار ناچیز بوده است.

اما از سال زراعی ۴۶-۱۳۴۵ که دهقانان بطور مستقل به بهره برداری از اراضی خود که از طریق برنامه اصلاحات ارضی بآنها واگذار شده پرداخته اند در صد توسعه کشاورزی خویش بویژه کشت چغندر برآمده اند. مدت سه سالی که از این تاریخ میگذرد دهقانان بعلت شرائط مساعد جوی و بواسطه سرمایه گذاری در منابع آب و به برکت نیروی کار و فعالیت خویش میزان تولیدات کشاورزی خود را

جدول ۳- متوسط زمین، مقدار سهم محصول و درآمد خانوارهای رعیت قبل از اجرای اصلاحات ارضی (سال زراعی ۴۵-۱۳۴۴)

نوع محصول	سطح زیر کشت (هکتار)	سهم خانوار از محصول (کیلوگرم)	درآمد خالص خانوار از هر محصول (۱) (ریال)
گندم	۳	۱۰۲۳۵	۶۰۱۵۴
جو	۶۲	۲۰۷۱۹	۸۰۰۱۰۱
چغندر	۱۱	(۲)-	-
سطح زیر آیش	۴۱	-	-
جمع	۱۴۴	-	۱۶۰۲۵۵

بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش داده و در نتیجه از درآمد بیشتری بهره‌مند شده‌اند.
(جدول ۴)

جدول ۴- متوسط زمین، مقدار محصول و درآمد خالص خانوارهای دهقان پس از تقسیم اراضی (متوسط برای دو سال زراعی ۴۶-۴۷ و ۴۵-۴۶)

نوع محصول	سطح زیر کشت (هکتار)	مقدار محصول (کیلوگرم)	درآمد خالص هر محصول (۳) (ریال)
گندم	۱۵	۲۰۹۸۵	۱۲۰۸۵۰
جو	۱۶	۲۰۴۸۶	۷۰۸۲۷
چغندر	۶	۱۸۰۰۹۰	۱۴۰۲۵۸
سطح زیر آیش	۱۰	-	-
جمع	۴۷	-	۳۴۰۹۳۵

ارقام جدول بالا مبین آنست که متوسط درآمد خالص ۳۴ خانوار دهقان از

۱- درآمد خالص خانوارهای رعیت از محصولات کشاورزی براساس قیمت‌های سال ۱۳۴۶ محاسبه شده است.

۲- در سال ۱۳۴۵ زمین زیر کشت چغندر بواسطه کمبود آب محصول نداشته‌است.

۳- درآمد خالص خانوار از محصولات کشاورزی براساس قیمت‌های فروش ۱۳۴۶ محاسبه شده است.

محل زراعت، با توجه باینکه وسعت مزارع آنها به ۱/۲ قبل از تقسیم اراضی تقلیل یافته، به ۳۴،۹۳۵ ریال یعنی کمی بیش از دو برابر در آمد آنها در سال قبل از اصلاحات ارضی افزایش یافته است. این افزایش در آمد فقط نتیجه بالا رفتن میزان تولید بوده و نوسانات قیمت فروش در آن اثر نداشته زیرا قیمت‌ها ثابت نگاهداشته شده و ارزش تولیدات بر مبنای قیمت‌های سال ۱۳۴۶ محاسبه شده است.

از آنچه گذشت به جرأت میتوان گفت که اجرای برنامه اصلاحات ارضی از نظر اقتصادی در شش‌دانگی بدلائلی چند موفق آمیز بوده است. نخست آنکه سبب افزایش سرمایه‌گذاری در کشاورزی بویژه در منابع جدید آب شده و در نتیجه سطح زیر کشت صیفی و میزان بازده محصولات بالا رفته است. دوم آنکه هم موجب افزایش در آمد مالک و هم سبب افزایش در آمد خانوارهای دهقان گردیده و سوم آنکه تحرك و بیداری اقتصادی در میان خانوارهای زارع بوجود آورده و در نتیجه راه را بر اشاعه و نشر روش‌های جدید کشت و آبیاری هموار ساخته است.

نتایج و عواقب اجتماعی :

بطوریکه قبلا اشاره گردید اکثر صاحب نظران علوم اجتماعی معتقدند که چون بسیاری از اثرات اجتماعی اصلاحات ارضی جنبه کیفی دارد لذا نمیتوان آنها را بصورت عینی با ملاکها و معیارهای کمی مورد سنجش و اندازه‌گیری قرار داد. با این وصف، بواسطه اهمیت بسیاری که اصلاحات ارضی در تغییر و تحول مبانی و روابط و نهادهای اجتماعی دارد نمیتوان از مطالعه اثرات آن فقط بدلیل اینکه قابل اندازه‌گیری نیست صرف نظر و چشم‌پوشی کرد. از اینرو، در تحقیق حاضر برخی از اثرات عمده اجتماعی اصلاحات ارضی از قبیل تغییر بنیان و ترکیب طبقاتی ده، توزیع عادلانه تر عوائد کشاورزی و نحوه اتخاذ تصمیم درباره امور بهره‌برداری زراعی مورد مطالعه قرار گرفته است.

۱- تغییر بنیان و ترکیب طبقاتی ده :

ترکیب اجتماعی شش‌دانگی تا قبل از تقسیم اراضی از سه قشر تلمبه‌کار، رعیت و خوش‌نشین تشکیل شده بود. دو قشر اول هر یک کم و بیش بصورت یک طبقه متجانس بودند ولی قشر خوش‌نشین از دو گروه متمایز یعنی دکانداران ده و

کارگران روزمزد تشکیل شده بود. چون تعداد دکانداران ده بیش از پنج خانوار نیست از مطالعه وضع آنها در این تحقیق صرف نظر شده و قشر خوش نشین تحت عنوان قشر کارگر کشاورز مورد بررسی قرار گرفته است.

از نظر کمی، قشر کارگر کشاورز با تعداد ۷۸ خانوار اکثر افراد ششدانگی را در بر میگرفت و سپس به ترتیب، قشر رعیت مرکب از ۳۴ خانوار و قشر تلمبه کار شامل ۱۳ خانوار داشت.

خانوارهای تلمبه کار که از لحاظ جایگاه و منزلت اجتماعی و قدرت اقتصادی میتوان آنها را مشابه و نظیر خرده مالکان کشاورز سایر دهات ایران دانست در سطح بالایی ساختمان اجتماعی ده قرار داشتند و پس از آنها خانوارهای رعیت و کارگران کشاورز قرار گرفته بودند. خانوارهای رعیت به سبب وابستگی خاصی که به زمین اربابی داشتند تا اندازه‌ای از تأمین اقتصادی و اجتماعی برخوردار بودند و حال آنکه کارگر کشاورز هیچگونه ارتباط قانونی یا عرفی یا اقتصادی با اراضی مزروعی نداشت و در نتیجه زندگی و معیشت او سخت متزلزل و دستخوش دگرگونیها و نایمینی‌های زمان قرار میگرفت.

با اینکه تا پیش از تغییر نظام زمینداری، دو قشر رعیت و کارگر کشاورز بر اساس نوع روابط آنها با زمین بصورت دو قشر متفاوت و متمایز جلوه گر میشدند اما در حقیقت از نظر سطح زندگی و احساس طبقاتی وضع مشابهی داشتند. بطوریکه قبلاً اشاره گردید، متوسط درآمد خانوارهای رعیت در سال قبل از تقسیم اراضی از محل زراعت ۱۶،۲۵۵ ریال بود و با توجه به عوائد آنها از محل دامپروری که حدود ۱۰،۰۰۰ ریال برآورد میشود جمع درآمد سالیانه خانوارهای رعیت بطور متوسط بالغ بر ۲۶،۲۵۵ ریال میگردد که در مقایسه با متوسط درآمد کارگران کشاورزی که حدود ۲۶،۰۳۰ ریال^(۱) برآورد شده چندان تفاوتی ندارد. گذشته از این،

۱ - مبلغ ۲۶،۰۳۰ ریال متوسط درآمد کارگران زراعی درسه روستای فارس در سال

۱۳۴۶ بوده است برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقاله :

Ismail Ajami, Social Classes , Family Demographic Characteristics and Mobility in three Iranian Villages; Sociologia Ruralis, No. I, January 1969.

چون زندگی اقتصادی رعیت و کارگر کشاورز تا حد زیادی تابع میل و اراده مالکین بود افراد این دو قشر خود را از یکدیگر جدا نمیدانستند و در مقابل مالک يك نوع احساس همدردی و همبستگی نسبت به یکدیگر از خود نشان میدادند.

اما برنامه اصلاحات ارضی با واگذاری زمین به رعایای صاحب نسق از يك جهت، موجب استقلال و آزادی آنان را از قیود رژیم ارباب - رعیتی فراهم ساخت و از جهت دیگر سطح درآمد خانوارهای دهقانرا، چنانکه قبلاً گفته شد، بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. ولی در مورد قشر دیگر پائین اجتماع شش‌دانگی، یعنی کارگران کشاورز نتیجه مثبتی به بار نیاورده است. از این‌رو میتوان گفت که اثرات اصلاحات ارضی محدود به تغییر موقعیت و ارتقاء منزلت اجتماعی قشر رعیت بوده و در موقع اجتماعی دو قشر دیگر یعنی تلمبه‌کاران و کارگران زراعی ده چنانکه بعداً خواهیم دید اثرات مثبتی نداشته است.

در این گردش و تحول طبقاتی، قشر کارگر کشاورزی نه تنها بهره‌مند نشده بلکه تا حدی هم دچار محدودیتهای تازه‌ای در مورد بدست آوردن کار در مزارع شش‌دانگی شده است. زیرا در گذشته مالکین آنها را بصورت روزمزد در اراضی خود بکار میگرفتند ولی اکنون بسا پیشرفت زراعت مکانیزه در سه دانگ ده و پیدایش مالکیت دهقانی، امکانات اشتغال برای این گروه تا اندازه‌ای کاسته شده است. باتوجه باینکه قشر کارگر کشاورز اکثریت یعنی نزدیک ۶۰ درصد خانوارهای این روستا را شامل میشود، یکی از نتایج پیش بینی نشده و غیر مترقبه اصلاحات ارضی تقلیل امکانات شغلی و تا اندازه‌ای کاهش درآمد خانوارهای این قشر میباشد. از این‌رو می‌توان انتظار داشت که در آینده دهقانان صاحب زمین این روستا کمتر به شهرها مهاجرت کنند ولی در مقابل میزان مهاجرت کارگران کشاورز بواسطه تقلیل امکانات شغلیشان افزایش یابد.

دیگر از عواقب پیش‌بینی نشده تقسیم اراضی، تغییرات عمده‌ای است که در روابط اجتماعی میان دو قشر رعیت و خوش‌نشین پدیدار گشته است. روابط این دو قشر، چنانکه قبلاً گفته شد، بر اساس همدردی و همبستگی با یکدیگر در مقابل مالک

استوار بود. اما چون برنامه اصلاحات ارضی تنها متوجه تأمین منافع قشر رعیت گردیده و زمین و آب و دیگر امتیازات اقتصادی مانند عضویت در شرکتهای تعاونی روستائی را باین قشر اختصاص داده و کمتر توجهی به بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی قشر خوش نشین کرده از اینرو يك نوع احساس خصومت و کینه و حسد در دل کارگران زراعی نسبت به دهقانان بوجود آورده است. اکثر افراد این قشر خود را زبون و حقیر و از یاد رفته میدانند و کمتر احساس علاقه و وابستگی به اجتماع خود دارند.

۲ - توزیع عادلانه عوائد کشاورزی :

با اجرای قوانین اصلاحات ارضی نه تنها روابط حقوقی و اقتصادی ناشی از رژیم ارباب - رعیتی در نیمی از اراضی این ده منسوخ گردید و اساس مزارعه از میان برداشته شد بلکه با واگذاری دو عامل تولید زراعی یعنی زمین و آب به دهقانان موجبات افزایش در آمد و بهبود سطح زندگی آنها فراهم گردید. در گذشته رعایا مجبور بودند که ۷۰ درصد از محصول گندم و جو و ۵۰ درصد از محصول چغندر را به مالک بدهند و چون سطح بازده محصولات مذکور بعلمی که قبلاً اشاره شد پائین بود لذا سهم کشاورزان بسیار جزئی و بسختی کفاف تأمین معاش خانوار را می نمود. اما در مقابل در آمد خالص مالک بواسطه وسعت اراضی که در تصرف داشت مبلغ قابل توجهی را تشکیل میداد. به بیان دیگر، خانوار مالک از ۷۰ درصد عوائد کشاورزی ۳۲۱ هکتار زمینهای این ده برخوردار بود و حال آنکه ۳۰ درصد بقیه عوائد بین ۳۴ خانوار رعیت توزیع میگردد.

پس از تقسیم اراضی، در آمد خانوارهای دهقان بدو علت افزایش یافت یکی بواسطه آنکه دیگر سهمی از محصولات را به مالک نمیدهند و دوم اینکه بازده محصولات در سطح زیر کشت بطور قابل ملاحظه ای بالا رفته است. از اینرو میتوان گفت که برنامه اصلاحات ارضی در این ده به دوهدف مطلوب تحقق بخشیده یعنی از يك سو موجب افزایش کار آئی و بازده اقتصادی بهره برداری کشاورزی شده و از سوی دیگر، توزیع عادلانه تر در آمد و در نتیجه عدالت اجتماعی را گسترش

داده است. تأمین دو هدف مذکور بموازات یکدیگر در ششدهانگی از این جهت شایان توجه است که در بیشتر مطالعات و مباحث جاری درباره نتایج اصلاحات ارضی چنین ابراز عقیده میشود که افزایش تولید کشاورزی و کارآئی اقتصادی یا هدف عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه تر درآمدهای کشاورزی مغایر و غیر قابل حصول است.

۳ - تغییر روش و نحوه اتخاذ تصمیم :

در گذشته کشاورزان در کلیه مراحل کشت و زرع خویش مطیع و فرمانبردار دستورات مالک یا نماینده او بودند. نوع و میزان بذر، نحوه کشت و آیش، نوع محصول و سایر امور زراعی از طرف مالک تعیین میشد و کشاورزان در جریان اتخاذ تصمیمات مربوط به امور بهره برداری کشاورزی هیچ گونه مداخله و شرکتی نداشتند. به بیان دیگر، بیشتر کشاورزان بصورت پذیرنده صرف بودند تا تصمیم گیرنده. استمرار و دوام این شیوه رفتار موجب شده بود بیشتر کشاورزان فاقد اعتماد به نفس و بی اراده باشند و بصورت ابزار و وسیله تولید در جهت تأمین منافع مالکان مورد استفاده یا بهتر بگوئیم سوء استفاده قرار گیرند.

اکنون پس از تقسیم اراضی، دهقانان ششدهانگی برخلاف آنچه اکثر مخالفین اصلاحات ارضی انتظار می داشتند، با آزادی از قیود گذشته، بصورت افرادی مستقل در امور کشاورزی خود تصمیم میگیرند و بیشتر تصمیمات ایشان، تا آنجائیکه این نگارنده استنباط نموده، بر اصول صحیح و بطور معقول بوده است. دهقانان نه تنها در کار اداره امور کشاورزی و ادامه آن به طریق گذشته فرو نمانده بلکه عوامل تازه ای نیز در فعالیتهای زراعی خود وارد ساخته و از این ره گذر رونق خاصی به کشاورزی و زندگی خود بخشیده اند.

مجموع کلام آنکه، اصلاحات ارضی در ششدهانگی هم از جهات اقتصادی و هم از نظر اجتماعی موفقیت آمیز بوده است. هم اکنون اثرات اقتصادی آن تا حد زیادی آشکار شده و نتایج اجتماعیش بویژه در تغییر ساختمان طبقاتی ده در حال

تکوین است. اما در آینده نزدیک باید منتظر اثرات و نتایج اصلاحات ارضی در خصوصیات خلقی و طرز تفکر روستائیان بود. انتظار میرود که دهقانان از حالت تزلزل و بی ارادگی و سرنوشت پرستی و بدبینی گذشته بدر آیند و بصورت افرادی فعال و دارای اعتماد به نفس بیش از پیش در نظام اقتصادی و سیاسی کشور شرکت جویند.

از: دکتر فرهنگ مهر *

تغییر و اصلاح قانون تجارت

چند سالی است که از لزوم تغییر و اصلاح قانون تجارت صحبت میشود . تردیدی نیست که قوانین باید جوابگوی احتیاجات اقتصادی و اجتماعی زمان خود باشند . دگرگونیهای عمده‌ای که بر اثر پیشرفت صنعت و اقتصاد در روابط تجاری افراد بوجود آمده اجرای این تغییرات و اصلاحات را غیر قابل اجتناب مینماید در عین حال بیش از هر اقدامی باید منظور و هدف از تغییر روشن شود . اهداف و مقاصدی که حصول بآنها با مقررات فعلی مشکل و یا غیر عملی است باید معین گردد. اقدام به تغییر قانون قبل از تعیین اهداف و مقاصد و اثبات آنکه تحقق آنها با قانون موجود امکان‌پذیر نبوده و یا صعب‌الوصول است دور از مصلحت خواهد بود. مهمترین ضرر ناشی از تغییر بی‌هدف و مکرر قانون سرگردانی کسانی است که روابط خود را با قوانین موجود تنظیم نموده‌اند .

بنابراین باید دید آیا تغییر و اصلاح قانون تجارت فعلی لزوم دارد یا نه ؟ و در صورت اثبات آن باید تحقیق شود قانون مورد نظر باید حصول به چه مقاصدی را تسهیل نماید ؟ و تحقیق در این هر دو مستلزم شناخت کمبودهای قانون فعلی است. بنظر عده‌ای ، قانون تجارت ایران در سی و چند سالی که از عمر آن می‌گذرد نتوانسته است فعالیتهای اقتصادی را در طریقی که مورد نظر واضعین آن بوده، هدایت نماید . و تحولاتی که در صنعت ، تجارت و مدیریت در سالهای اخیر بوجود آمده بیش از پیش قانون فعلی را نارسا کرده است .

تغییراتی که در قانون تجارت باید بعمل آید هم از جهت شکلی ، فصل‌بندی

* - دکتر در حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه لندن - رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل

شرکت سهامی بیمه ایران .

و لفظی است و هم از جهت مفاهیم و احکام .

قانون تجارت فعلی مشتمل بر شانزده باب و ششصد ماده است و هر باب مشتمل بر تعدادی فصول و هر فصل حاوی مباحثی است. گفتگو درباره همه این مباحث طبعاً خارج از حوصله این مجلس خواهد بود. اینست که با اجازه حضار محترم فقط به ذکر مواردی میپردازیم که بنظر اینجانب حائز اهمیت بیشتری است.

از جهت موضوع ممکن است اصولاً تردید شود که آیا شرکتهای تعاونی باید در عرض شرکتهای تجاری و بصورت یکی از انواع آنها ذکر شود و یا فصل جداگانه ای بآن تخصیص یابد . همه میدانیم شرکتهای تجاری قالبهایی هستند که ماده معین را باختیار میتوان در هر یک از آنها ریخت ولی شرکتهای تعاونی دارای یک مقصد مخصوص اجتماعی هستند (فکر و فلسفه تعاون) که احیاناً باید بتوان از قالبهای مختلفی برای آن استفاده کرد.

امروز تأسیسات حقوقی وجود دارد مثل مؤسسات تجاری غیر انتفاعی، که تابع قانون تجارت هستند در حالی که قصد اصلی در تجارت منفعت است و مؤسساتی هستند که انتفاعی و غیر تجاری هستند و تسایع قانون تجارت نمیشوند. شرکتهای دولتی مسائل پیچیده و تازدای را بوجود آورده اند این ناسازگاریها و ضد و نقیضها باید در قانون تجارت اصلاح و روشن شود.

مقررات مربوط بحمل و نقل شاید در عصری که با دلیران حمل و نقل صورت میگیرد و فقط از دور شاهد خطوط کشتیرانی و هوایی خارجی بودیم کافی بود ولی مسلماً برای ملت ما که امروز کشتیهای آن پرچم ایران را بر فراز اقیانوسها باهتزاز دارند و در تجارت صادرات و واردات به نحوی مؤثر وارد شده ایم کافی نیست. مواد مربوط به آواری (جنرال اورج) در قانون ما از تعداد انگشتان یکدست تجاوز نمیکند و در قوانین خارجی چند فصل بآن اختصاص دارد همینطور است مقررات مربوط به بیمه (در مورد بیمه گری اساساً در قانون ما مقرراتی وجود ندارد).

با ایهامات مقررات مربوط بضمانت (باب دهم) مسلماً دانشمندان حقوق که در اینجا حضور دارند بیش از بنده آشنا هستند. در این باب در ماده ۴۰۲ با آنکه

اساس نقل ذمه به ذمه که در فقه شیعه و در قانون مدنی وجود دارد پذیرفته شده است. ولی در مواد بعدسعی شده است اصل ضم ذمه به ذمه را برای توجیه مسئولیت تضامنی در شرکت‌های تضامنی و یا شرکت‌های مختلط و یا درباره مسئولین برات و سفته و چک (در ظهنویس) قانونی نماید. در تحریر و تنظیم قوانین باید به واقعیات و احتیاجات اقتصادی بیش از مسائل تاریخی و احساسی توجه کرد.

از این ملاحظات کلی که صرفنظر شود مسائلی در قانون فعلی تجارت هست که با طرز عمل دنیای امروز تطبیق ننموده و بکلی پوسیده و قدیمی شده اند. مقررات فصل اول از باب دوم درباره دفاتر تجاری نمونه‌ای از این مسائل است. طبق ماده ۶ قانون تجارت هر تاجری (باستثنای کسبه جزء) مکلف است چهار دفتر:

روزنامه، کل، دارائی و کپیہ نگهداری نماید. از زمان تحریر قانون تجارت در اصول حسابداری و دفترداری انقلاب عظیمی بوجود آمده است. روزی که تاجر با چرتکه کار میکردند و یا تازه حسابداری دو بل در ایران معرفی شده بود نگاهداری این دفاتر لازم و شاید کافی بود و مسلماً تا حدود زیادی از سوء نیت و سوء عمل احتمالی مدیران شرکت جلوگیری میکرد ولی امروز که در تعداد زیادی از صنایع، بانکها و تجارتخانه‌های ایرانی از ماشین‌های الکترونیکی حساب استفاده میشود مسلماً مکلف نمودن تاجر به نگاهداری دفاتری باین صورت فرار از حقایق است. امروز روشهای مختلف حسابداری صنعتی، بانکی، دولتی وجود دارد و در داخل صنعت یا تجارت هم برای هر رشته روش ویژه‌ای بکار میرود، نگاهداری حساب با کارت و نوار و ماشین با دفترداری بشرح مقرر در قانون تجارت هم‌آهنگی ندارد. بعلاوه تشریفات از قبیل امضاء صفحات، منگنه کردن قیطان با مهرسری (مقررات ماده ۱۱ و ۱۲ قانون تجارت) و امثالهم مسلماً تشریفات زائد و بیفایده است. تصور اینکه این تدابیر بتواند تاجر منحرف را از جعل و تقلب در دفاتر مانع شود و یا اصرار در اینکه مطابق بودن دفتر روزنامه و دفتر کل دلیل بر صحت آنها دانسته شود نشانه خوش بینی زائدالوصف است.

اساساً علت وجودی ماده ۱۴ قانون تجارت که میگوید «دفاتر مذکور در ماده ۶

و سایر دفاتری که تجار برای امور تجارتی خود بکار میبرند در صورتیکه مطابق مقررات باین قانون مرتب شده باشد بین تجار در امور تجارتی سندیت خواهد داشت و در غیر اینصورت بر علیه صاحب آن معتبر خواهد بود» بر اینجانب روشن نیست. شاید با تردید در لزوم اجبار تجار بنگاهداشتن چنین دفاتری بحث در این ماده زائد باشد. مع هذا ضروری است که گفته شود که در رسیدگی قضائی به هر موضوع و اختلافی، هدف اصلی باید احراز واقع و اجرای عدالت باشد و مسلماً نباید دادگاه را بعلت مطابقت دفاتر با شکل معین شده در قانون از رسیدگی بصحت و سقم مطالب مندرج در دفاتر بازداشت. چه بسا کسانی که باسابق تصمیم دفاتری بشکل صحیح محتوی مطالب نادرست فراهم میآورند. هیچ منطقی حکم نمیکند که حق کسی که تمام مدار کش صحیح و درست باشد فقط بعلت آنکه بشکل مقرر در قانون تنظیم نشده از بین برود.

بدیهی است منظور از اجبار تجار بحفظ اسناد و مدارك و حساب صحیح اینست که اگر امر مربوط بشرکت باشد حقوق صاحبان سهام محفوظ باشد. حقوق طلبکاران تاجر با شرکت مصون بماند، و به حقوق دولت از نظر مالیات هم تخطی نشود. بنظر میرسد که بهترین راه حصول این هدف آن باشد که اولاً، شکل قانونی ترازنامه و یا حساب سود و زیان و صورت دارائی و غیره معین و ضمیمه قانون شود و طوری تنظیم شود که ارقام مندرج در آنها اطلاعات کافی راجع به وضع شرکت از جهت مالی به عامه بدهد، و در خصوص نحوه نگاهداشتن حساب دست تجار را تا حدی آزاد بگذارند. ثانیاً، شرکتهای بزرگ، را موظف به استفاده از حسابرسی که منحصرأ از بین حسابداران تحصیل کرده و یسا قسم خورده باید انتخاب شوند بنماید با این دو تدبیر میتوان تا حد زیادی از صحت حسابها مطمئن شد.

اینک به بحث درباره شرکتهای و بخصوص شرکت سهامی که از نظر اهمیت اصلاح مقررات مربوط بآن بیش از سایر مواد باید مورد توجه قرار گیرد میپردازیم و شاید با ورود در آن فرصت اشاره بسایر ابواب مخصوصاً اسناد تجاری را نداشته باشیم.

شرکت سهامی وسیله‌ای است برای جذب پس‌اندازهای كوچك عده زیادی از مردم بمنظور سرمایه‌گذاری در کارهای بزرگ، بدون آنکه صاحبان سهام مجبور بدخالت در مدیریت و یا صرف وقت باشند و بدون آنکه با خرید سهام در شرکت بقیه دارائی خود را در معرض خطر قرار دهند.

اینك تحقیق كنیم آیا قانون تجارت ما توانسته است در تأمین این نظرات توفیق یابد؟ مسلماً جواب منفی است. امروز بسیاری از شرکتهای سهامی وسیله‌ای برای فرار از مالیات بمنظور استفاده از امتیازات خاص، برای خارج کردن دارائی مدیران و مؤسسين از تعرض احتمالی طلب کاران آینده است. بیشتر شرکتهای امروزی، شرکتهای خانوادگی هستند که علاوه بر برخورداری از مسئولیت محدود بادیفرسازی بسهولت میتوانند منافع سرشار خود را بدون آنکه انعکاس در دفاتر پلمپ شده پیدا کند بین صاحبان سهام که افراد خانواده هستند تقسیم نموده و احیاناً ارقام موهومی هم بنام دارائی و ذخائر شرکت در روی دفاتر باقی گذارند که در روز انحلال یا ورشکستگی شرکت دو پول سیاه برای طلبکاران شرکت نیارزد.

تا شرکتهای سهامی صحیح در ایران تشکیل نشود پس‌اندازهای كوچك برای سرمایه‌گذارهای بزرگ صنعتی و عمرانی تجهیز نخواهد شد، معامله در زمین و اموال غیر منقول ادامه خواهد یافت، از بورس اسمی بی‌مسما و خالی از معنا باقی خواهد ماند، و تفكیک مدیریت از مالکیت آنطور که منظور ابلاغ کنندگان تأسیس حقوقی شرکت سهامی بوده است تحقق نخواهد یافت.

اینك بینیم مقررات مربوط بشرکتهای سهامی چه هدف هائی را باید تأمین کنند :

- ۱ - حمایت سرمایه‌گذاران در شرکت یعنی صاحبان سهام - باین معنی که شرایطی بوجود آید که صاحبان پس‌انداز که میخواهند در شرکتی سرمایه‌گذاری نمایند و سهام شوند مطمئن شوند که مؤسسين شرکت پیش‌بینی‌های لازم را دقیقاً نموده‌اند و ضمناً فرصت کلاهبرداری به مؤسسين یا مدیران شرکت داده نشود.
- ۲ - حمایت از طبقاتی از سهامداران که دارای حقوق ممتازی هستند و باتکاء

و اعتماد استفاده از آن حقوق در شرکت سرمایه گذاری نموده اند .

۳- حمایت معقول از اقلیت صاحبان سهام در برابر اکثریت .

۴- حمایت از طلبکاران شرکت و صاحبان اوراق قرضه و کسانی که با شرکت معامله مینمایند .

۵- جلوگیری از توسل به راههای فرار از اجرای مقررات قانون در زیر نقاب شرکت .

اینک هر يك از این اهداف را باختصار بررسی میکنیم :

۱- حمایت صاحبان سهام : یعنی حمایت کسانی که میخواهند در شرکت سهام

بخرند در برابر نادانی و یا نادرستی احتمالی مؤسسين و مدیران شرکت.

برای جلب اطمینان مردم ب سرمایه گذاری در شرکتها باید شرایطی بوجود آورد که مردم با اطلاع کافی از جریان تشکیل شرکت ، هویت مؤسسين و مدیران و منافع آنها در شرکت در شرف تأسیس تعهد قبول سهام در شرکت نمایند.

(الف) اعتقاد عمومی بر این است کسانی که شرکت تشکیل میدهند در وهله

اول دنبال منفعت شخصی هستند و سعی میکنند مزایائی بیش از سایرین در شرکت برای خود قائل شوند. غالباً در همه جای دنیا همینطور هست . اساساً پیدایش سهام مؤسسين باین نیت بوده است. گاهی مؤسسين با آوردن مالی در شرکت (سهام غیر نقدی) استفاده لازم میبرند. شخصی در کسبش بامشکلات مالی مواجه میشود شرکتی تأسیس میکند و کسب خود را با سود سرشار بشرکت می فروشد .

طبق ماده ۴۱ قانون تجارت وقتی شخصی سهام غیر نقدی اختیار کرده و یا

حق الامتیاز و یا حق غیر نقدی دیگری را بعنوان آورده در شرکت میگذارد و یا سهام مؤسس را با مزایائی بخود تخصیص میدهد در جلسه اول مجمع مؤسس امر بتقویم سهام غیر نقدی میشود و مجمع موجبات مزایای مطالبه شده را تحت نظر میگیرد و در جلسه بعدمجمع عمومی تقویم سهام غیر نقدی و مزایا را تصویب مینماید . ضمناً برای اینکه واقعاً شرکاء از این مزایا و کیفیت سهام غیر نقدی استحضار حاصل نمایند اولاً، پنج روز قبل از انعقاد جلسه دوم گزارشی درباره این مزایا طبع و بین تمام تعهد کنندگان بخرید سهم توزیع میشود، ثانیاً کسی که سرمایه غیر نقدی و یا مزایای او مورد بحث است

حقوقی در آن قسمت ندارد. ثالثاً در این جلسه باید نصف کل شرکائی که خرید سهام نقدی را تعهد کرده‌اند حاضر بوده و نصف کل سرمایه نقدی را دارا باشند، ولی آیا این مقررات کافی است؟ آیا تقویم بوسیله چه کارشناسی صورت میگیرد؟ آیا رأی ندادن صاحب مزایا وقتی که مزایای او مطرح است تضمین کافی برای موجه بودن مزایا هست؟ آیا امکان اینکه صاحبان سهام غیر نقدی بیکدیگر نان قرض داده و تقویم را عیناً تصویب نمایند نیروود؟ آیا بهتر نیست که صاحبان سهام غیر نقدی مکلف شوند منفعتی را که از واگذاری مالی بابت قیمت سهام غیر نقدی بشرکت عایدشان میشود حتماً فاش نمایند.

در مقررات بعضی از کشور های آنگلوساکسون مؤسسين و مديران موظفند در اعلان فروش سهام مطالب زیر را باطلاع عامه برسانند: تعداد سهام مؤسس و حقوق و مزایای آنها - تعداد سهام مدیریت و نحوه پرداخت بهای آنها - امتیازاتی که برای افرادی قائل شده‌اند باز کر نام و مشخصات افراد و موجبات اعطای آن مزایا - نام و مشخصات فروشندگان اموال بشرکت و تذکر باینکه در این فروش چقدر نفع برده‌اند و باز آن پول و یا سهم بآنها واگذار شده است - جزئیات کارمزدی که برای فروش سهام داده شده و اینکه آیا مدیران در آن نفعی داشته‌اند یا نه؟ - تخمین سرمایه نقدی لازم برای شروع کار - منافع مدیران شرکت در هر معامله و یا واگذاری اموالی بشرکت و هر نوع فایده دیگری که از تشکیل شرکت برده‌اند.

با افشای این مطالب مردم با چشم باز و با اطمینان خاطر بیشتری اقدام به سرمایه‌گذاری و خرید سهم مینمایند. ضمانت اجرای این مقررات علاوه بر مسئولیت حقوقی و جزائی مدیران و مؤسسين و کارشناسانی که مطالب این اعلان را تأیید کرده‌اند اینست که تعهد کنندگان خرید سهام میتوانند قرارداد خود را فسخ نمایند و یا مؤسسين و مدیرانی که منافع خود را افشاء نکرده‌اند تعقیب شده تا مابه التفاوت را بشرکت مسترد دارند.

بعلاوه کلیه مطالب مالی باید به تأیید حسابرس یا حسابرسان قسم خورده

برسد .

(ب) حداقل سرمایه لازم برای شروع موفقیت آمیز کار شرکت - در سالهای

اخیر ناظر شرکتها و کارخانجاتی بوده‌ایم که با حساب غلط از احتیاجات مالی و با خوش بینی غیر واقع بینانه شروع بکار کرده‌اند و فاصله کمی بعلت فقد سرمایه لازم دچار مشکلات شده‌اند .

در قانون تجارت ایران تشخیص میزان سرمایه بعهده مؤسسين شرکت است البته امکان ازدیاد سرمایه طبق مقررات اساسنامه و قانون وجود دارد. شاید لازم باشد در این مورد مقرراتی در قانون پیش‌بینی شود که در هر مورد که سهام شرکت برای فروش به عامه عرضه میشود نظر کارشناسان یا بانک‌های صلاحیت‌داری برای کفایت سرمایه اخذ شود . در قانون ایران در ماده ۳۸ گفته شده است که تشکیل شرکت‌های سهامی محقق نمیشود مگر بعد از اینکه تأدیه تمام سرمایه شرکت تعهد شده باشد و ثلث سرمایه نقدی پرداخت شده و سرمایه غیر نقدی کلاً تسلیم شود و اگر قطعات سهام زائد بر پنجاه ریال نباشد تمام آن باید تأدیه شود.

از سالها پیش مقررات بورس لندن الزام می‌کرد که در اعلام فروش سهام ، حداقل سرمایه‌ای که برای شروع موفقیت کار لازم بود از طرف مدیران و مؤسسين شرکت پیش‌بینی و اعلام شود. این امر را بعداً قانون شرکتها، موضوعه در سال ۱۹۴۸ قبول کرد. طبق قانون انگلستان اگر شرکت در ظرف چهل روز پس از صدور اعلان انتشار سهام نتواند این مبلغ را جمع‌آوری نماید باید کلیه پولهای وصولی را ظرف یک هفته مسترد دارد .

پیش‌بینی مرجعی در قانون تجارت ایران برای رسیدگی به صحت پیش‌بینی های مؤسسين شرکتها که سهام آنها برای فروش به عامه عرضه میشود قدم مؤثری در جهت صحیح خواهد بود .

(ج) در اینجا بد نیست چند کلمه هم راجع به سهام مدیریت گفته شود . طبق ماده ۵۲ قانون تجارت مدیران باید يك عده سهامی را که بموجب اساسنامه مقرر است دارا باشند. این سهام برای تضمین خساراتی است که ممکن است از اعمال اداری مدیران مشترکاً و یا منفرداً بر شرکت وارد شود . سهام مذکور با اسم بوده و قابل انتقال نیست.

آیا این ماده برای آنکه جبران خسارت وارده از طرف مدیران به شرکت را

تضمین کند کافی است؟ امروز در اکثر شرکتهای بزرگ حقوق و مزایای مدیران بمراتب از سود سهام مدیریتشان بیشتر است و مقایسه قطره در برابر دریاست .
 بنابراین وجود چنین شرطی واقعاً چاره‌ای برای درد نیست . چون جای دیگری فرصت بیان این مطلب نخواهد بود ، اجازه می‌خواهم از این فرصت استفاده کرده مطالبی هم درباره شرکتهای دولتی عرض کنم .

غالباً گفته میشود که شرکتهای دولتی خوب عمل نمیکنند برای آنکه محرک مادی و یا منفعت شخصی در کار نیست . بنظر بنده اگر هم شرکتهای دولتی بد اداره شوند (که بنده درباره آنها چنین عقیدتی ندارم) دلیل بد اداره شدن نبودن منفعت شخصی نیست . در شرکتهای بزرگ دنیا عدم نفع شخصی مدیران (بمعنای سود سهام) همانقدر است که عدم نفع شخصی مدیران در شرکتهای دولتی . اساساً تفکیک مدیریت از مالکیت این وضع را تاحدی متضمن است . بنابراین گرفتاری شرکت های دولتی غالباً در مقررات پیچیده دولتی و دخالت های نابجائی است که از طرف دولت در آنها میشود . شرکتهای دولتی آزادی عمل شرکتهای خصوصی را در استخدام و اخراج کارمندان و در تشویق و تنبیه آنها و در اقدام به عملیات ابتکاری که متضمن منافع سرشار و احیاناً ضررهائی خواهد بود ندارند ، این محدودیتها و گرفتاریها مشکل اساسی شرکتهای دولتی را تشکیل میدهند .

۲- حمایت از طبقات صاحبان سهام ممتاز : ممکن است شرکت از ابتدا بجتهائی سهام ممتاز منتشر نماید و یا بعداً اگر پول احتیاج پیدا کند برای جلب سرمایه های بیشتر افراد سهام ممتاز منتشر نماید . در صورتی که در قانون حمایت کافی برای این افراد وجود نداشته باشد ، سرمایه داران از کمک کردن به شرکتهای در مواقع احتیاج خودداری خواهند کرد . در ماده ۷۳ قانون تجارت مقررات در مواردی که مجمع عمومی شرکاء نسبت به حقوق نوع مخصوص از سهام تصمیمی بگیرند که تغییری در حقوق آنها بدهد آن تصمیم قطعی نخواهد بود مگر بعد از آنکه صاحبان سهام مزبور در جلسه خاص آن تصمیم را تصویب نمایند و برای آنکه آراء در جلسه خاص مذکور معتبر باشد باید حاضرین جلسه لا اقل صاحب بیش از $\frac{1}{3}$ سرمایه مجموع سهامی که موضوع مذاکره است باشند .

اگر شرکتی سهام ممتاز منتشر کند و اشخاص با اطمینان به حقوق و امتیازات آن سهام سرمایه‌گذاری نمایند ولی پس از چندی اکثریت در مجمع عمومی فوق‌العاده امتیاز این سهام را که دارندگان آن در اقلیت هستند ملغی نماید این موضوع فریبی خواهد بود که اشخاص با اعتماد و اتکاء به قانون و اقدام مدیران خورده‌اند.

بنظر اینجانب باید حمایت این سهام بصورت بیشتری در قانون ظاهر شود به این معنی که اولاً، اگر در اساسنامه حقوق مربوط به این سهام غیر قابل تغییر اعلام شود و یا اگر اجازه خاص برای تغییر آنها داده نشده باشد، اخذ موافقت کلیه دارندگان سهام (اتفاق آراء) نوع آن لازم باشد و یا لا اقل کسانی که در اقلیت مانده‌اند و به تغییر این حقوق رضایت نداده‌اند حق داشته باشند ظرف مدت معینی به دادگاه شکایت نمایند تا در صورتیکه دادگاه اتخاذ تصمیم را بضرر اقلیت و یا بمنظور وارد آوردن فشار بر آنها تشخیص داد از اجراء تصمیم جلوگیری نماید. در قوانین بعضی از کشورهای انگلو ساکسون این حق اعتراض به دارندگان ۱۵٪ از سهام هر طبقه داده شده است که ظرف ۲۱ روز از اتخاذ تصمیم در مجمع حاضر اقدام نمایند.

۳- حمایت معقول از اقلیت صاحبان سهام در برابر اکثریت: در قانون تجارت ایران مجالی برای اعتراض نسبت به تصمیمات مجامع عمومی از طرف صاحبان سهامی که در اقلیت هستند نیست فقط اشخاصی که دعوی تزویر و تقلب بنمایند طبق قوانین جزا حق تعقیب دارند ولی از لحاظ حقوقی اقدامی نمیتوانند بکنند در حالیکه تجربه نشان داده است که بیشتر اختلافاتی که بین شرکاء پیدا میشود مربوط به تصمیمات مجمع عمومی است. در بعضی از شرکت‌های سهامی اشخاص معینی همیشه مصدر امور بوده و احیاناً سوء استفاده‌هایی میکنند و بعلم آنکه ترکیب شرکت سهامی طوری است که عده خاصی میتوانند با استفاده از وکالت و آراء دیگران در مجامع عمومی حکومت نمایند و اکثریت را داشته باشند لهذا مردم بتدریج از سرمایه‌گذاری در شرکت‌های سهامی بیزار میشوند.

تردیدی نیست که در شرکت‌های سهامی رأی اکثریت سهام داران باید حاکم باشد، قبول اصول دموکراسی و احترام به تصمیم اکثریت تنها راه اداره و انجام

امور در شرکت‌های سهامی است. این حکومت از طریق مجمع عمومی اعمال می‌شود ضمناً صاحبان سهام حق دخالت در امور جاری شرکت را ندارند. طبق اصل تقسیم کار اداره امور شرکت بامدیران است ولی مسلم است که اکثریت می‌توانند بارعایت تشریفات مقرر در قانون و اساسنامه، مدیران را تغییر دهند.

اکثریت در مجمع عمومی می‌تواند تصمیمات مهمی با اثرات فوق‌العاده در آینده شرکت و سرنوشت اقلیت صاحبان سهام اتخاذ نماید، از جمله:

الف) اساسنامه را طبق شرایط معینی تغییر دهد و بموجب آن احیاناً حقوقی از اقلیت سلب نماید. مثلاً فرض کنیم در شرکتی ۱۰۰ صاحبان سهام با تصمیماتی مخالف باشند و بعلت وجود مقرراتی در اساسنامه جلو تصمیمات اکثریت دارندگان ۹۰ سهام را بگیرند بعد اکثریت اساسنامه را بنحوی تغییر دهد که بموجب آن به ۹۰ صاحبان سهام اختیار بدهد که سهام ۱۰ بقیه را بقیمتی حتی قیمت بازار روز و یا بیشتر از آن بخرد، تردیدی نیست که این تصمیم بمنظور آوردن فشار بر اقلیت است. یا اکثریت اساسنامه را بنحوی تغییر دهد که عده‌ای از سهام مثلاً ۱۰ دارای حقوقی بیشتر از ۱ سهام بشود. یا با تغییر اساسنامه سهام ممتازی ایجاد و بین عده‌ای که مورد نظرند توزیع نمایند. آیا در این مورد باستناد اینکه تصمیمات طبق مقررات قانون تجارت و اساسنامه

بوسیله اکثریت گرفته شده است باید اجازه داد که حقوق اقلیت ضایع شود؟

متأسفانه در قانون تجارت فعلی وصول به چنین نتیجه‌ای غیر قابل اجتناب است ولی در قوانین بسیاری از کشورهای دیگر در اینگونه موارد هر يك از صاحبان سهام که در اقلیت بوده است اگر احساس نماید که این تغییر اساسنامه و این تصمیم بمنظور خفقان اقلیت بوده است می‌تواند بدادگاه شکایت نماید و دادگاه رأی بر ابطال آن تصمیم باحسن نیت و بصلاح شرکت می‌دهد.

ب) همچنین اگر اکثریت نمیتواند تصمیمی را که باید طبق اساسنامه با تشریفات خاص و باحد نصاب معین گرفت باعدم توجه به آن تشریفات و با آراء کمتری اتخاذ نماید، در این مورد اقلیت حق دارد از دادگاه ابطال آنها را بخواهد. بطریق اولی مسلم است که اکثریت نمیتواند تصمیماتی بگیرد که مخالف قانون باشد.

ج) در بعضی از قوانین خارجی به اقلیت اجازه میدهند در موافقی که تصمیمات مهمی از قبیل انحلال، یا ادغام شرکت مطرح میشود اگر با رأی متخذه مخالف باشند به دادگاه شکایت نمایند و رأی دادگاه پس از رسیدگی قطعی خواهد بود.

بنظر اینجانب همانطور که در بعضی از کشورها معمول است باید به عده ای از صاحبان سهام که در اقلیت هستند و تصور مینمایند که امور شرکت بنحوصحیحی اداره نمیشود اجازه داد که از وزارت اقتصاد (و یا هر مرجع دیگری که قانون معین نماید) بخواهند که نسبت به فعالیت و کار شرکت رسیدگی و بازرسی نماید. در قانون انگلستان صاحبان سهامی که ۱۰٪ سهام صادره را داشته باشند و یا دویست نفر صاحب سهم (با هر میزانی سهم) اگر معتقد شوند که رسیدگی بکار شرکت لازم است، ممکن است طبق ماده ۱۶۴ قانون کمپانی های ۱۹۴۸ انگلستان از اداره تجارت بخواهند که بکار شرکت رسیدگی نماید.

۴- حمایت معقول از طلبکاران شرکت: همانطور که میدانیم در شرکت سهامی سرمایه شرکت تنها وثیقه طلب طلبکاران است و این اصل که سرمایه شرکت باید کلاً وصول و دست نخورده باقی بماند فوق العاده حائز اهمیت است. منظور از «کلاً وصول شود» این است که اموالی بقیمت کمتر از قیمت واقعی بابت سهام تحویل شرکت نشود و یا سهام بقیمت کمتر از قیمت اسمی فروش نرود. منظور از «دست نخورده باقی بماند» این است که جز در جریان معاملات عادی شرکت سرمایه تلف نشود.

الف) آیا در ایران تضمینی هست که سرمایه شرکت کلاً وصول شود؟ ماده ۵۰ قانون تجارت مقرر میدارد برای اینکه تعهد و تأدیه همه سرمایه از طرف شرکاء ثابت شود باید مدیر شرکت وقوع آنرا بموجب نوشته ای که بدایره ثبت اسناد مرکز اصلی شرکت میسپارد و به ثبت میرسد اعلام نماید، اسامی شرکاء با مقداری از سرمایه که پرداخت شده و یک نسخه از اساسنامه باید ضمیمه نوشته مزبور باشد.

ظاهراً همه مدیران شرکتهای چنین نوشته ای را میدهند و لی آیا در هنگام تسلیم نوشته این وجوه وصول شده است؟ بنظر اینجانب باید در قانون پیش بینی شود که کلیه این وجوه در حساب معینی در بانک متمرکز شود تا هم از وصول

آنها اطمینان حاصل شود و هم هیچ برداشتی مگر برای مصارف شرکت از آن حساب صورت نگیرد.

ضمناً همانطور که قبلاً اشاره شد باید مقررات بنحوی باشد که مؤسسين بتوانند اموالی را بقیمت بیش از ارزش واقعی (سهام غیر نقدی) به شرکت واگذار کنند ممکن است اشخاص بابت سهام خود چك به شرکت داده و بعداً اموالی با قیمت بیش از ارزش واقعی بشرکت بفروشند و تهاثر نمایند. در اینصورت اصولاً موضوع سهام غیر نقدی و تقویم آنها موضوعیت پیدا نمیکند ولی سرمایه کلاً وصول نشده است. همینطور است اگر بعد از تشکیل شرکت بابت فروش سهام پرداخت شود.

در صورتیکه سهام شرکت در بازار بیش از قیمت اسمی ارزش پیدا کند، ممکن است شرکت سهامی را به قیمتی بیش از قیمت اسمی بفروشد. در قانون ایران پیش بینی راجع به اضافه مبلغ دریافتی از این بابت نشده است، در قوانین بعضی از کشورهای انگلوساکسون این وجوه در حساب مخصوصی بنام Share premium accout نگاهداری میشود و عیناً مانند سرمایه با آن عمل میشود.

ب) سرمایه شرکت دست نخورده باقی بماند- البته در جریان کار. شرکت ممکن است ضرر کند ولی شرکت نباید از محل سرمایه سهام خود را خریداری کند و یا سود موهوم توزیع نماید. اگر جز این میبود سرمایه شرکت سهامی نمیتوانست تضمینی برای طلبکاران باشد. بند ۳ از ماده ۹۹ قانون تجارت مقرر میدارد: مدیرانی که بانبودن صورت دارائی یا باستناد صورت دارائی منافع موهومی را بین صاحبان سهام تقسیم نموده باشند کلاهبردار محسوب میشوند.

ولی واقعاً چگونه میتوان مطمئن شد که این اصل رعایت شده است؟ سرمایه بعنوان يك واژه علمی زیاد استعمال میشود ولی مورد استعمال و معنای آن در همه جا یکی نیست. در اقتصاد از سرمایه و درآمد و یا سرمایه و کار صحبت میشود. در حسابداری سرمایه رقمی است که همه ساله در تراز نامه بدون هیچ تغییری ظاهر میشود خواه شرکت نفع کند یا ضرر. در عرف مردم عادی سرمایه یعنی ارزش خالص کسب و یا عبارت دیگر مبلغی که دارائی از بدهی بیشتر است.

هر کار و کسبی باید با اموال و سرمایه‌ای شروع شود. این اموال یا عینی هستند مثل زمین، اثاثیه، مال التجاره و پول و یا دینی مثل حق الامتیاز، حق انحصار و سرقفلی (در مورد کسبی که دایر است) برای کسی که با مال خودش و برای خودش کسب مینماید تنها فایده تقویم اموال به پول این است که بتواند بهتر از میزان در آمدش مطلع شده و منافع خود را نسبت به اموال با سرمایه‌ای که بکار انداخته ساده‌تر حساب نماید. ولی وقتی که دونه‌ری یا بیشتر بصورت شرکت کسب کنند تقویم اموال آنها بی‌پول برای تعیین میزان تعهد و مسئولیت و سهم آنها از منافع لازم است.

اشکال کار این است که تعیین ارزش خالص کار و کسب آنطور که هم مورد نظر مردم عادی است قابل اجرا نیست. دارائی تشکیل میشود از دارائی ثابت یعنی اموالی که برای کسب ثابت نگاهداری میشوند مانند زمین - ساختمان - ماشین آلات - اثاثیه و تجهیزات و دارائی در جریان مثل پول - اعتبارات تجاری و مال التجاره که دائماً در گردش است. در عمل دارائی ثابت بندرت تجدید ارزیابی میشود النهایه استهلاك سالیانه آنها منظور میگردد که تازه همین استهلاك هم غالباً طبق قواعد علمی محاسبه نشده و بیشتر بیک حساب سرانگشتی شبیه است.

نتیجه اینگونه حسابداری این است که غالباً قیمت دارائی‌های ثابت بصورتی در دفاتر ظاهر میشود که ارتباط منطقی با قیمت واقعی این اموال در بازار ندارد. دارائی‌های در جریان قاعدتاً باید در پایان هر سال ارزیابی شوند تا میزان واقعی سود و زیان سالیانه معین شود برای اینکار نه تنها باید پرداختها و وصولیه‌ها مشخص گردد بلکه باید تفاوت ارزش کالا‌های موجود در اول و آخر سال دقیقاً معلوم شود و همچنین مطالبات سوختی و امثال آن در حساب منظور گردد منتهی این اعمال همیشه با دقت انجام نمیشود و در نتیجه ترازنامه و حساب سود و زیان تصویر واقعی از وضع مالی شرکت بدست نمیدهند. سهل انگاری و یا اشتباه در حساب شرکتهای محدود و یا تضامنی تاحدی قابل اغماض است چه ضرر آن متوجه عده کثیری نمیشود ولی در شرکتهای سهامی که تعداد زیادی سهامدار و یا صاحبان اوراق قرضه وجود دارند از این سهل انگاریها باید جلوگیری شود و سرمایه دقیقتر معین شود.

در حال حاضر بنظر میرسد در عمل قواعد زیر ناظر به توزیع سود باشد:

۱- اگر بر اثر پرداخت سود شرکت قادر پرداخت بدهی خود در سررسید آن نباشد پرداخت سود غیرقانونی است .

۲- قانوناً احتساب استهلاك طبق قانون تجارت برای سرمایه ثابت اجباری نیست ، بنابراین شرکت بدون آنکه مجبور به تأمین ضرر های وارده به سرمایه ثابت قبل از توزیع سود باشد میتواند سود را توزیع کند.

۳- تأمین ضرر های وارده بر سرمایه در جریان - در طول سال مالی قبل از توزیع سود اجباری است ولی حتی در این مورد هم فقط کافی است ضرر های مربوطه کالا ها جبران شود و اگر در مورد سایر دارائیهای جاری تقلیل قیمتی پیش آید احتساب آن ضروری نیست .

۴- منفعت حاصله از فروش دارائی ثابت و محتملاً افزایش قیمت دارائی (حتی اگر هنوز فروش نرفته باشد) در تجدید ارزیابی ممکن است بعنوان سود قابل توزیع محسوب شود بشرطی که ارزش دارائی ثابت و جاری از بدهیها بیش باشد .

۵- لزومی به پر کردن ضرر های سالهای مالی قبل حتی اگر مربوط به دارائی های جاری باشد نیست یعنی بشرطی که در سال مالی مورد بحث منفعتی باشد (حتی اگر سالهای قبل شرکت ضرر کرده باشد) این سود قابل توزیع است. بدین ترتیب واقعاً منافع طلبکاران تأمین نمیشود .

نتیجه منطقی این طرز تفکر این خواهد بود که اگر منفعتی هم در یکسال وجود داشته ولی توزیع نشده باشد سال بعد دیگر نتوان آنرا توزیع کرد بعبارت دیگر بنفع و ضرر سالهای قبل کاری نباشد.

ولی اینطور نیست ، منافع سالهای قبل کماکان قابل توزیع است و ممکن است سالهای بعد توزیع شود ولی ضرر های گذشته لازم نیست پر شود .

بنظر اینجانب اصول لازم برای دست نخورده ماندن سرمایه باید در قانون تجارت تصریح شود از جمله آنکه سرمایه جنسی باید دقیقاً تقویم و در موقع تحویل صاحب سهام منفعت خود را از این معامله اعلام نماید .

سهام را بقیمت کمتر از قیمت اسمی نباید فروخت، و سود را از محل سرمایه نباید توزیع کرد.

بعلاوه در تقلیل سرمایه باید دقت کرد.

سرمایه شرکت بر اثر نوسانات کسب و کار ممکن است کاهش یابد و حتی از

بین برود.

طبق قانون تجارت ایران تقلیل سرمایه ممکن است قهری یا اختیاری باشد طبق ماده ۵۸ قانون تجارت تقلیل قهری سرمایه موقعی است که شرکت بواسطه ضررهای وارده نصف سرمایه خود را از دست داده باشد در چنین مواردی مدیران مکلفند تمام صاحبان سهام را برای انعقاد مجمع عمومی دعوت نموده و موضوع انحلال یا بقاء شرکت را مورد شور و رأی قرار دهند. تقلیل اختیاری سرمایه شرکت بسه طریق زیر ممکن است:

طریقه اول - بوسیله بازخرید قطعی سهام (ماده ۲۲۱ قانون تجارت) اگر بازخرید قطعی سهام از محل منافع جمع شده شرکت نباشد تقلیل سرمایه است و باید اعلان شود.

طریقه دوم - تقلیل سرمایه بوسیله تغییر اساسنامه طبق ماده ۷۴ قانون تجارت، شرکت میتواند مبلغ اسمی سهام را تقلیل دهد و بمیزان تقلیل سرمایه تمام یا قسمتی از تعهد صاحبان سهام را باطل کند، تقلیل سرمایه باستناد این ماده باید اعلان شود.

طریقه سوم - بازخرید موقت سهام - بعضی از شرکتها طبق مقررات اساسنامه خود عموماً در يك صورت مجازند تا میزان معین از سرمایه شرکت سهام خود را بطور موقت خریداری نمایند و آن وقتی است که قیمت سهام شرکت در بازار زیاد تنزل کند در این صورت شرکت میتواند تا میزانیکه در اساسنامه اجازه داده شده است سهام خسود را نقداً بخرد تا آنکه بعد که قیمت آن بالا رفت بفروشد تا هم از تنزل قیمت آن جلوگیری شود و هم از فروش مجدد آن احتمالاً نفعی ببرد.

بنظر اینجانب در مورد تقلیل سرمایه نباید به اعلان درجراید اکتفاء کرد بلکه باید حتماً موافقت دادگاه هم جلب شود، آنطور که در بعضی از کشورهای پیش افتاده

صنعتی عمل می‌شود تا مسلم گردد که این تقلیل منافع طلبکاران شرکت را بخطر میاندازد و نسبت به صاحبان سهام هم عادلانه عمل شده است .
 باز بنظر اینجانب لازم است در این موارد دادگاه لیستی از طلبکاران شرکت تهیه نماید و نسبت به طلب آن عده از طلبکاران که مخالف تقلیل سرمایه باشند تصمیماتی بشرح زیر اتخاذ نماید :

(۱) شرکت طلب آنها را فوراً بپردازد .

یا

(۲) در جهت تأمین پرداخت طلب آنها مبالغی را که محکمه تعیین می نماید در دادگستری تودیع نماید .

البته همیشه این فرض هست که محکمه به دلایلی تقلیل سرمایه را اجازه دهد بدون آنکه به تقاضای طلبکاران ترتیب اثر دهد . به عبارت دیگر محکمه باید مختار باشد با توجه به مصالح شرکت و کلیه اشخاص ذینفع هر حکمی را که مصلحت می داند صادر کند .
 ۵- جلوگیری از سوء استفاده از نقاب شخصیت حقوقی : آخرین مسأله ای که امروز بآن اشاره میکنم موضوع سوء استفاده از شخصیت حقوقی است .

در سالهای اخیر شرکتهای خانوادگی دیده شده اند که برای استفاده از قوانین راجع به حمایت های صنایع داخلی و معافیت از مالیات تشکیل شده و پس از انقضای مدت حمایت شرکت منحل و شرکت دیگری بانام دیگری تشکیل شد ، شرکت های دیده شده اند که مدتها از فعالیتهای خود استفاده های کلانی کرده اند و وقتی حکم مالیاتی قطعی شده است منحل شده اند . اصل استقلال شخصیت حقوقی و مجزای بودن آن از شخصیت افرادی که آنرا بوجود آورده اند اصل مهمی است ، مدتها بطول انجامید تا مردم بآن آشنا شده و توانستند بقول عوام آنرا هضم نمایند اینک لازم است قبول کنیم که اگر در مواقع لازم به این اصل تخطی کرده ، نقاب شخصیت حقوقی را عقب زده و مدیران یا مؤسسين شرکت را که از مقررات تخلف یا فرار کرده اند بجای شرکت مسئول بدانیم عمل ناعصوبی انجام نداده ایم .

در قانون انگلیس از جمله مواردیکه دادگاه ممکن است نقاب شخصیت حقوقی را عقب زده و مدیری را مسئول بداند وقتی است که مدیران شرکت بدانند که ادامه کار شرکت مقروض دیگر مفید نبوده و امکان عقلائی برای آنکه طلبکاران شرکت به طلب خود برسند وجود ندارد مع هذا بکار خود ادامه داده و بار دیون شرکت

را سنگینتر نموده است در این مورد دادگاه مدیران شرکت را متضامناً مسئول پرداخت دیون شرکت میداند.

همچنین در مواقعی که مدیران شرکت در معاملات مربوط به شرکت طوری عمل نمایند که طرف معامله تصور نماید که بحساب خود عمل میکنند در این صورت شخصاً مسئول بدهی های شرکت هستند. مورد مهمی که قانون ممکن است وجود شخصیت حقوقی شرکت را نادیده بگیرد مالیات دولت است. شرکتهای مالیات غیر مستقیم مثل حقوق گمرکی، عوارض، حق تمهر و غیره را مثل افراد طبیعی میپردازند. ولی در مورد مالیات مستقیم یا مالیات بر درآمد موضوع شکل دیگری بخود میگیرد.

در موضوع مالیات وزارت دارائی یکی از چهار عمل زیر را میتواند انجام دهد:

۱- با شرکت عیناً مثل اشخاص طبیعی رفتار نماید- (بدون احتساب معافیه های شخصی مربوط به عیال و اولاد و اشخاص تحت تکفل)

۲- شخصیت حقوقی شرکت را نادیده گرفته و منافع شرکت را درآمد صاحبان سهام تلقی نموده و از آنها مالیات بگیرد- این طرز عمل ممکن است از جهت صاحبان سهام غیر عادلانه باشد زیرا ممکن است شرکت مقداری از منافع خود را توزیع نکرده و در راه توسعه شرکت خرج کند.

۳- شرکت را از مالیات معاف نموده و بر اساس منافع تسهیم شده از صاحبان سهام مالیات وصول نماید.

۴- مالیات کاملاً متفاوتی برای شرکتهای وضع نماید.

در ایران قاعده اینست که در شرکت مالیات به نرخ ثابت بر روی کلیه منافع دریافت میدارند.

اگر شرکتهای را از عدم توزیع سود و نگهداری ذخائر بازداریم کارشان توسعه نمی یابد و اگر آنها را آزاد بگذاریم ممکن است برای فرار از مالیات اساساً سودی توزیع نکنند و در اینصورت ارزش تجاری سهامشان بالا میرود.

همچنین ممکن است شخصی با تأسیس شرکتی بشارکت همسریا پسرش - از مزایای مالی از جهت مخارج قابل قبول در احتساب مالیات مانند مخارج اتومبیل مدیر

و پذیرائیها و تبلیغات و غیره استفاده نماید و مثلاً بجای گرفتن بیمه نامه عمر بانرخ سنگین حق بیمه باز نشستگی پردازد که جزء هزینه های قابل قبول هم محسوب میشود. مورد دیگری که باید شخصیت حقوقی را نادیده گرفت و بماوراء نقاب رفت وقتی است که تعدادی شرکت بیکدیگر وابسته و در يك گروه هستند از آنجا که پیدایش شرکتهای مادر و شرکتهای وابسته پدیده نسبتاً جدیدی است در قانون تجارت ایران اشاره ای بآنها نشده است.

علی الاصول شرکت وابسته نمیتواند بشرکت مادر برای خرید سهام شرکت وابسته قرض بدهد. باید در قانون تجارت مقرراتی گنجانیده شود که از سوء استفاده گروه شرکتها جلوگیری نماید و شرکتهای عضو گروه نتوانند فعالیت و وضع مالی خود را از عامه پنهان نمایند. شرکت مادر باید ترازنامه و حساب سود و زیان خود را بصورت حساب يك کاسه تنظیم نماید که تصویر حقیقی از کار گروه شرکتها بدست دهد و شکل این حسابها را باید قانون معین نماید. در حسابهای هر شرکت وابسته باید جزئیات بدهی هایش بشرکتهای عضو گروه و طلب هایش از آنها روشن نشان داده شود. سال مالی همه شرکت های عضو گروه باید با سال مالی شرکت مادر یکنواخت باشد.

همانطور که گفتیم اگر غیر از این باشد ممکن است گروه شرکتها تصویر ناصحیحی از وضع شرکت های عضو گروه بدست بدهند.

باید از شرکت مادر و شرکت وابسته تعاریف صحیح دست داد - امروز جهت گرایش قانون تجارت کشورهای پیشرفته اینست که دیگر شرکتهای عضو گروه را يك شخصیت حقوقی مستقل تلقی ننموده بلکه برای گروه يك شخصیت مستقل قائل شوند. در پایان کلام ناچارم چند کلمه هم درباره دستگاه مدیریت و بازرسی شرکتها بگویم.

مدیران بمنزله دست و پا و نیروی محرکه شرکت و بازرسان بمنزله چشم و گوش و وجدان شرکت هستند راست است که مجمع عمومی میتواند مدیران را عزل کند ولی عملاً در شرکتها مکانیسم کار طوری است که تغییر مدیران بسهولت میسر نیست.

در ماده ۶۰ قانون تجارت ایران مقرر شده است که دارندگان يك پنجم سرمایه

شرکت میتواند در هر مورد کتباً تقاضای انعقاد مجمع عمومی فوق العاده را بنماید و دستور جلسه را در تقاضانامه تصریح نماید. بدین ترتیب اقلیت همیشه میتواند تقاضای تشکیل مجمع عمومی فوق العاده را نموده و تقاضای عزل مدیران را بنماید. ولی بنظر اینجانب یک پنجم زیاد است در قانون انگلیس یک بیستم صاحبان سهام میتوانند چنین تقاضائی را بکنند و حتی حق دارند از شرکت بخواهند که علل توجیه تقاضای آنها را بشرطی که از یک هزار کلمه بیشتر نباشد چاپ و توزیع نمایند. ضمناً باید در قانون مربوط بشرکت سهامی انتخاب مدیران دفعتاً واحداً ممنوع شود و برای هر یک جداگانه رأی گرفته شود.

در مورد بازرسان کافی است یاد آور شویم که بازرسان در شرایط فعلی چرخ پنجم هستند. عدم وجود شرایط لازم برای انتخاب بازرسان باعث میشود تا کسانی ببازرسی انتخاب شوند که اطلاعی از حسابرسی نداشته و آلتی در دست هیئت مدیره باشند بخصوص که انتخاب بازرسان باید هر سال تجدید شود در حالیکه مدیران معمولاً برای چهار سال انتخاب میشوند. در شرکت های دولتی غالباً صرف نظر از اینکه بازرسان اطلاعات حسابرسی ندارند وسیله ای هستند برای اشکال تراشی و اغلب سد راه مدیران میباشند.

الغاء مقررات مربوط به تفتیش و جانشین ساختن آن با مقرراتی مربوط به حسابرسی و استفاده از حساب برسان قسم خوردن از اهم مسائلی است که در تجدید نظر در قانون تجارت باید مورد عنایت کامل قرار گیرد.

درد نیائی که در باره معرفی سهام بدون ارزش رسمی (no Par value shores) گفتگو میشود، در عصری که معتقدند هدف شرکت های سهامی نباید فقط حفظ منافع سهامداران باشد و لازم است حفظ منافع عمومی و منافع کارکنان (کارمندان و کارگران) شرکت هم ملحوظ شود، حیف است که برفع موانع اساسی که در راه رشد شرکت های سهامی در ایران وجود دارد اقدام عاجل ننمائیم و مقرراتی که جوابگوی احتیاجات امروزی باشد عرضه نکنیم، اطمینان دارم با مجاهدتی که در اجرای نیات شاهنشاه آریامهر در پیش برد هدف های توسعه اقتصادی بعمل میآید اصلاحات لازم در قانون تجارت موجود بزودی بعمل خواهد آمد و قانونی که جوابگوی کلیه احتیاجات اقتصاد پیشرفته امروز کشور باشد در دسترس قرار خواهد گرفت.

از : دکتر حسن خوب نظر *

نظری اجمالی به فلسفه تاریخ و برداشتی منطقی از آن

در عصر ما که به عصر تکنولوژی نامبردار شده است، بسبب اکتشافات و اختراعات عدیده و ظهور وسائل مادی گوناگون انوار علوم پایه و مادر همچون فیزیک، شیمی، ریاضی و طبیعی چنان دیدگاه پژوهندگان جوان شرق و غرب را خیره کرده است که حدی برای آن متصور نیست. صحیح است که زمین شناسی، سنگواره شناسی و نیز تحقیقات علمای فیزیک و شیمی بما در شناختن قدمت آثار گذشته و سیر تکاملی فرهنگ و تمدن بشر کمک مؤثری مینمایند ولی این بدان مفهوم نیست که باید سایر کیفیات حیات انسانی را نادیده گرفت.

امروزه نه فقط در موسسات فرهنگی جهان اعم از مدارس و دانشکده ها کمتر کسی بفرافتن علوم تاریخ، جغرافیا، جامعه شناسی و غیره رغبتی از خود نشان میدهد، بلکه حتی باید گفت که غالب جوانان خصوصاً در ممالک در حال توسعه مشرق بمدرسین این علوم اصولاً چندان اعتنائی ندارند. چنین وضع ناهنجاری تابدان پایه شدت یافته است که در سرزمین ما بسبب قرابت لفظی دو کلمه «تاریخ» و «تاریک»^۱ اساساً مطالعات تاریخی و بررسی اسناد و مدارک مربوط بزندگی گذشتگان را کاری بیهوده و عبث میشمارند و در ممالک غربی بعضی بدون توجه به تغییر معنی لغوی تاریخ، از این کلمه همان معنی باستانی Stora یعنی اسطوره و داستان را بیشتر مورد قبول میدانند^۲ اگر زمانی ناپلئون میگفت:

«تاریخ چیست جز افسانه ای مورد وفاق»^۳ ویا رابرت و البول اعلام مینمود:

☆ رئیس بخش تاریخ و معاون دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی

۱ - رک آئین نگارش تاریخ تألیف رشید یاسمی .

۲ - رک به مقدمه دکتر رضا زاده شفق بر کتاب انسان در تکاپوی تمدن تألیف ادوین پالو

۳ - رک در آستانه رستاخیز تألیف آریا نپور صفحه ۶ .

«تمام تاریخ از دروغ انباشته شده است»^۱ امروزه نیز در اینخصوص همین نظرات بگوش میخورند چنانکه بنا بنوشته ادوین پالو نویسنده کتاب انسان در تکاپوی تمدن یکی از استادان انگلیسی بعنوان شکوه از دانشجویان میگوید: «طی تدریس خود من فقط يك شاگرد را دیدم که معتقد بود حوادث تاریخی اتفاق افتاده و بقیه شاگردان بدون استثنا عقیده داشتند که تاریخ افسانه است»^۲.

استنباطی بدینگونه نادرست از تاریخ از اینجا ناشی شده است که اولاً، از عهد مورخین یونان و روم باستان همچون هرودوت، توسیدید، کزنفون، پلوتارک و غیره تا قرون وسطی و حتی بعد از آن، کتابهای تاریخی با اساطیر مخلوط بوده است و ثانیاً، معلمین تاریخ بدرستی بتشریح کیفیات و علل و موجبات وقایع نپرداخته اند و تحولات مادی و معنوی ای را که بشریت از بدو تشکیل خود با هزاران رنج و مبارزه پی گیری امان بوجود آورده است بوضوح معلوم نساخته اند. مضاف بر اینکه غالب فرهنگ نویسان در لغتنامه خود معنی کامل و جامعی از این لغت ننموده اند. بعنوان مثال در لاروس کوچک جدید معنی این لغت «شرح وقایع» آمده و نیز فرهنگ کوچک انگلیسی اکسفورد معانی متداول پیشین این لغت را چنین میدهد: روایت، قصه، داستان، پیوند میان حوادث و روایت، مکتوبی از حوادث مربوط به ملتها بطور مستمر و بر حسب سیرزمانه.

از چه زمانی و چگونه بتاریخ و فلسفه آن توجه شده است سؤال می شود که لازم است هم اکنون بمنظور توجیه این مقاله روشن سازیم و لذا مناسب است بعقب بنگریم و تکامل اندیشه بشر را در این باب مورد بررسی قرار دهیم.

یکی از نخستین کسانی که تاریخ را بنیان گذاشت هرودوت میباشد که به پدر تاریخ موسوم گردیده است وی چون همانند مردمان عصر خود کائنات را نظامی ثابت می شمرد لذا بین تاریخ و طبیعت تفاوتی قایل نبود و فکر میکرد که وقایع اجتماعی بحکم تقدیر ازلی تغییر ناپذیرند و مرتباً تکرار میگردند.

نظریه ثبات گرایانه و در عین حال دورانی تاریخ که بسوسيله مورخ مذکور عنوان شده بود از آن پس خیزگاه فلسفه هائی گردید که حیات انسانی یا تمام هستی را

۱ - رك به كتاب در آستانه رستاخیز صفحه ۶.

۲ - رك به كتاب فوق الذکر صفحه ۸.

دستخوش حرکتی مسدود می‌شمرند و حوادث بیشمار عالم را تکرار و تجدید و قایعی معلوم و محدود می‌شناسانند.

يك نظر به عقاید و معتقدات فلاسفه یونان بخوبی روشن می‌سازد که چگونه آنان در سیستم فکری و فلسفی خودجائی برای درك معنی و مفهوم رشد و ترقی و اصالت بشر و غایت زندگی و تلاش های وی در خلال تاریخ نشناخته‌اند، چنانکه فی‌المثل «آنکسی من» برای همه تحولات و تجدیدات همچون تکوین کائنات اصلی واحد جاودانه و ازلی و ابدی قایل گردید.

فیثاغورث حدوث عالم وجود را نفی نمود و دم از تکرار صورتهای کلی هستی زد. هرا کلیت با همه علم و اطلاع از تغییرات پی‌درپی عالم کون و مکان و گوناگونی وقایع، صور کلی حیات را ثابت و تکراری خواند و افلاطون با ایجاد مکتب «مثالی» بقول خودبین تغییر و ثبات آشتی داد و اعلام نمود که امور و اشیاء عالم محسوس گرچه خود گذران و بی‌ثباتند ولی هر يك حقیقت یا ذاتی مثالی سرمدی و پایدار دارند.^۱

با ظهور و رواج عقاید عیسی هر چند تا قرن‌ها ماهیت اندیشه مورخین و فلاسفه باستان بحیات خود ادامه داد ولی از همان قرون اولیه تاریخ مسیحی متفکرینی همچون تروتولیان، اوریگن و سنت اگوستین پیدا شدند که درصدد برآمدند برای تاریخ مفهومی قایل شده و از تجربیات آدمیزادگان نتایجی کسب نمایند. چنانکه فی‌المثل شخص اخیر با انتشار کتاب «شهر خدا» برخلاف قدما برای تاریخ جهتی ترسیم نموده و بزعم خود مبداء تاریخ را خدا و محور آن را مسیح و سرانجامش را داوری پروردگار خواند.^۲ و بدین ترتیب تاریخ را از افسانه جدا ساخت.

درست است که مبداء و غایتگرایی مؤلف فوق و آنهم بدان شکل مبنای علمی نداشت ولی نباید فراموش کرد که زمان و زمینه نیز بسبب جمود فکری آباء کلیسا چندان برای ظهور عقاید علمی مساعد نبود. خوشبختانه زمان مناسب فرا رسید بدین معنی که بر اثر جنگهای صلیبی و تماس مسلمین با عیسویان، کشف مناطق وقاره‌های

۱ - رك به كتاب در آستانه رستاخیز صفحه ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۲ - رك به مقدمه مترجم: نظری به تاریخ تألیف آرنولد توینی.

جدید و توسعه روابط و تبدلات فرهنگی دامنه اندیشه محققین گسترش یافت و در نتیجه نه فقط از دوره رنسانس به بعد ادبا، شعرا، وفلاسفه تیزبین و هنرمندان بزرگی با بجهان گذاشتند بلکه مورخینی شایسته و باریک اندیش نیز ظاهر شدند و با تحلیل قضایا و حوادث راه را برای مجادلات و مباحثات علمی باز نمودند. بی تردید در بین علمای غرب اگر از جیوانی باتیستا ویکوفیل سوف ایتالیائی، ماکیاولی، وکی گاردنی صرف نظر نمائیم و لئورا بحق باید نخستین کسی دانست که مجدداً آنگنگ نوی در فلسفه تاریخ ساز کرد و در اثر معروف خود بنام «عصر لوئی چهاردهم» زندگی یک عصر را با تمام جهات و جنبه های فکری و هنری، اقتصادی، سیاسی و غیره مورد بررسی قرارداد.

طرز تفکر او را از جملات زیر که خود درباره تغییر وضع تاریخ نویسی نوشته است میتوان بهتر شناخت. او در این باره مینویسد: «من آرزو مندم که بشرح جنگها نپردازم و سرگذشت اجتماع را بنویسم میخوام تحقیق کنم که زندگی مردم در درون خانواده ها چگونه بوده و هنر هائیکه مشترکاً پیش برده اند چه بوده است. هدف من تاریخ فکر بشر است نه تفصیلات بیهوده وقایع. بتاریخ اعیان و اشراف نیز نخواهم پرداخت... دوست دارم بدانم مردم چگونه از توحش به تمدن رسیده اند.»^۱ و نیز همواره با لحن طعن آمیزی خطاب به خوانندگان تاریخ میگوید: «آرزو میکنید تاریخ قدیم را فلاسفه نوشته بودند زیرا میل دارید مانند فیلسوف تاریخ بخوانید. در جستجوی حقایق سودمند هستید و میگوئید بجز اشتباهات بیفایده چیزی در آن نیافته اید. بیائید باهم خود را روشن کنیم و بعضی آثار گرانبهارا از میان خرابه های قرون گذشته بدر آوریم»^۲. ندای حقیقت جوینان و لئورطبعاً در عصری که زمان در همه جای اروپا آستان حوادث بود نمیتوانسته است بی جواب بماند. بهمین جهت نه فقط طی نیمه دوم قرن هیجدهم یعنی هنگامیکه بگفته و یلدرانت «انتقال دامنه داری از وضع سیاسی و اقتصادی حکومت اشرافی فئودال به حکومت طبقه متوسط در جریان بود»^۳

۱ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۸۷ .

۲ - رك امری نف فلسفه تاریخ صفحه ۵ .

۳ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۶۹ ، ۱۷۰ .

سخافت بسیاری از سنتها روشن گردید بلکه از آن پس بقول «نیچه»: «به همت شیرانی خندان^۱» چون ولتر، منتسکیو، دیدرو، روسو، کندرسه، سن سیمون و غیره معیارهای جدیدی برای ارزیابی قضایا و حوادث وضع شدند. شکفت انگیز نیست که میبینیم لایب نیتز باتکای ترقیات روز افزون بشر از نبوغ فلاسفه زمان خود دم میزند و کسانی چون نیورو میشله مورخ را احیاء کنندگان پر شور وقایع گذشته میخوانند و خود را در غم و خوشی اسلاف شریک میدانند. این است آنچه را نیور درباره مورخ میگوید: «هنگامیکه مورخ زمانهای گذشته را احیاء میکند علاقه و همدلی او با آن وقایع به نسبت حادثات تلخ و شیرینی که خود به چشم دیده است شدیدتر میشود.

عدل و ظلم، خردمندی و حماقت، ظهور و افول عظمت و جلال، احساسات او را بر میانگیزد گوئی اینهمه در برابر دیدگان وی بوقوع پیوسته است و چون بدین-سان برانگیخته میشود زبانش بگفتار میآید»^۲.

متأسفانه تفکر نوینی که بر مبنای فلسفه تعلیلی (راسیونالیستی) در قرن هیجدهم تکوین یافته بود دیری نپائید و بجای آن اندیشه‌های نامطلوبی جایگزین گردیدند.

بدین معنی اولاً «هگل» و طرفدارانش با همه وقوف به جمع و در عین حال مبارزه ضدین بشر را سرانجام آلت قوه «مطلق» خواندند^۳، عده‌ای تجاوز را بهر شکل مشروع دانستند و گروهی نیز انسان را در ردیف حیوانات و نباتات قرار دادند. چنان که هگل میگوید: «تاریخ جهان صحنه سعادت و خوشبختی نیست، دوره‌های خوشبختی صفحات بیروح آن را تشکیل میدهد زیرا این دوره‌ها ادوار توافق بوده‌اند و چنین رضایت و خرسندی گرانبار سزاوار یک مرد نیست. تاریخ در ادواری درست شده است که تناقضات عالم واقع بوسیله پیشرفت و تکامل حل شده است همچنان که دودلیها و ناشیگریهای جوانی بنظم دوره کهولت ختم میگردد. تاریخ یک سیر عقلانی و تقریباً

۱ - رك تاريخ فلسفه صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲ - رك فلسفه تاريخ صفحه ۱.

۳ - رك به كتاب سير حكمت در اروپا تأليف محمد على فروغى جلد سوم صفحه ۳۹.

نظر اجمالی به فلسفه تاریخ ... رسته انقلابات است که در آن هر قومی پس از قوم دیگر و هر نابغه‌ای پس از نابغه دیگر آلت دست «مطلق» بوده‌اند^۱. و یاشپنگلر میگوید: «گل و گیاه و انسان همه در جستجوی آنند که از زندگی و حال آزادی به بردگی نباتی که از آن به تنهایی آزاد شده بود رجعت کنند»^۲ و باز همین مورخ در جای دیگر مینویسد: «تاریخ عظیم فرهنگ چین یا فرهنگ دوره باستان درست مترادف و برابر با تاریخ کوچک و ناچیز افراد انسانی یا حیوانات یا گیاهان و گلها می‌باشد»^۳.

تکوین چنین افکاری البته بدون علت نبود. بدبختی و فلاکت ناشی از جنگ‌های ناپلئون، بهم ریختن اوضاع سیاسی و اجتماعی اروپا در طول قرن نوزدهم و تضاد منافع دول بزرگ مستعمره طلب از يك طرف، انتشار عقاید توماس مالتوس درباره جلوگیری از ازدیاد جمعیت، تسلط بی‌چون و چرای تفکرات تکامل‌گرایانی همچون لامارک، اوراسموس داروین، لایل و خصوصاً چارلز داروین از طرف دیگر عواملی بودند که غالب مورخین اواخر قرن مذکور را از جاده صواب منحرف ساختند.

از این پس نه فقط سوسیال داروینیستها یعنی طرفداران فلسفه «انتخاب اصلح» و «تنازع بقا» قوانین طبیعی را در همه مراحل و از همه جهت حاکم بر سر نوشت انسان دانستند و بدین ترتیب این گوهر بی‌همتای کائنات را در ردیف ددان و وحوش قرار دادند بلکه عده‌ای دیگر بدست آویز تئوری غلط «برتری نژادی» پهنه گیتی را صحنه مبارزات خونین بین نژادهای عالی‌و پست دانستند و در نتیجه جنگ و خونریزی را امری اجتناب‌ناپذیر و حتی مفید بحال جامعه خواندند.

يك نظر به نوشته‌های مورخینی همچون تن، فوستردو کولانژ، کنت گوبینو، آندره زیگفرید، آمون، ولتمن، تریچکه، برناردی و غیره کافی است نشان دهد که تا چه حد ایشان تاریخ را دگرگونه جلوه‌گر ساخته و قادر بدرك اسرار وجود انسان

۱ - رك تاریخ فلسفه صفحه ۲۵۰.

۲ - رك فلسفه تاریخ صفحه ۲۳۸.

۳ - رك فلسفه تاریخ صفحه ۲۳۹.

و خلاقیت وی نبوده‌اند. برای اثبات این مدعی بدن نیست بذکر مثالهایی بپردازیم: آندره زیگفرید در کتابی تحت عنوان «نظر کلی به مدیترانه» چنین مینویسد: «نژاد سفید از زمانهای دور، دستی بر آسیا و دستی بر اروپا داشته است ولی دست اروپائی آن تمدن باختری را ایجاد کرده است. یونانیان در مقابل ایرانیان از زمانهای باستانی مغرب زمینی واقعی بوده‌اند، هراتون بایستی برای ما عنوان زیارتگاهی داشته باشد.... با آنکه همه سفید پوستان در ایجاد این تمدن سهیم نبوده و سفید پوستان آسیا در برابر آن عناد ورزیده‌اند باید گفت که تمدن باختری اثری که نژاد است. سفیدپوستان و تنها ایشان هستند که باخترزمین را ساخته‌اند. فاصله‌ئی که آنان را از سرخ‌پوستان و زردپوستان جدا میکند بسیار عظیم است و اگر امروز نژاد زرد هم کفایت شایسته‌ای از خود نشان می‌دهد، هنوز از نژاد سفید بسیار دور است...»^۱

و نیز کنت دوگوبینو در رد نظریه واهی یکی از کسانی که گلها را از فرانک‌ها برتر میدانست بطور واهی‌تری چنین پاسخ می‌دهد:

«من تشخیص شما را قبول دارم ولی بهتر است بگوئیم مردم فرانسه فرزندان «گلها» و طبقه اشراف اخلاف فرانک‌ها هستند. اما هر دوی اینها پاك نژادند و در بین صفات فکری و مشخصات جسمی آنها رابطه غیر قابل انکاری موجود است. آیا شما واقعاً تصور میکنید که گلها نماینده تمدن و فرانک‌ها نماینده توحش‌اند؟ این تمدنی که شما و گل‌ها وارث آن هستید از کجا سرچشمه گرفته؟ البته از روم. ولی چه بوده که روم را باین پایه از مجد و عظمت رساند؟ بیشک این معلول دخول خون «انسان شمالی» در بدن رومیان باستانی بود که همان در عروق من نیز جاری است. رومیان باستانی مانند ساکنان اولیه یونان انسانهای موبوری بودند که از اراضی جانبخش شمالی سرازیر شده، بومیان بی‌استعداد و ناتوان حوزه رخوت‌زای مدیترانه را بزیر انقیاد خویش در آوردند ولی بمرور زمان خون آنها آلوده گشت و در نتیجه بتدریج شکوه و عظمت خود را از دست دادند. پس از آن زمانی رسید که این انسانهای موبور

نجاتبخش مجدداً از شمال بحرکت درآمده، در کالبد تمدن جانی تازه دمیدند و از جمله آن انسانها فرانک‌ها هستند»^۱

همچنین فن برناردی در کتاب آینده ما بمنظور مداوای درد های زمان خود چنین حکم میکند: «اگر جنگ نبود، میدیدیم که نژاد های پست باشمار جمعیت و ثروت خود، بر نژادهای جوان و تندرست چیره میشدند. ما باید باتبلیغ صلح بشدت مبارزه کنیم... باید معتقد باشید که جنگ از دربايست های سیاست است و پرداختن بجنگ از آن سودمند است که از دیده زیست شناسی و اجتماعی و اخلاقی انسانرا پیشرفت میدهد»^۲

البته نباید پنداشت که در دوران رواج چنین افکار خلاف واقعیتی همه محققین دست روی دست گذاشته و بموعظه وحشت انگیز منادیان جنگ گوش فرامیداده اند. تکامل علوم اجتماعی، و پیشرفتهای مادی و معنوی ایکه هرروزه نصیب انسان میگردد پدیده هائی نبودند که ذهن وی را بخود مشغول ندارند. لذا از همان قرن نوزدهم علاوه بر ادبا و نویسندگان، مورخین بزرگی نیز برای رفع توهین از انسان پیاخاستند و با دلایل علمی نه فقط بطلان تئوری های فوق را ثابت کردند بلکه از طریق نقد منابع و تعیین و تبیین نقش ملتها و شخصیتها در ایجاد حوادث بریشه های اصلی وقایع دست یافتند و در نتیجه باردیگر راه اصلی تاریخ را هموار و روشن نمودند. چنان که اسپنسر با وجود عدم درك صحیح دینامیسم اصلی تساریخ باز برای نشان دادن راه صحیح بمورخین میگوید: «بجای تفسیر ساده و آسان حوادث از راه دخالت قوای مافوق طبیعی تتبع صحیح علل طبیعی اشیاء جایگزین میشود، تاریخ عبارت میشود از تحقیق حال جامعه فعال نه جنگ پادشاهان، و دیگر شرح حال اشخاص قوی صفحات تاریخ را تشکیل نمیدهد، بلکه شرح اختراعات بزرگ و افکار نو اساس تساریخ میگردد. قدرت دولت کمتر میشود و قدرت طبقه مولد در داخل دولت زیادتیر میگردد. این حال عبور از وضع فعلی بمرحله پیمان اجتماعی است»^۳

۱ - رك به كتاب نظری به تاریخ صفحه ۸۹ - ۹۰.

۲ - رك به كتاب سرگذشت تمدن صفحه ۵۰۲.

۳ - رك به كتاب فلسفه تاریخ صفحه ۳۵۳.

نویسندگان سرگذشت تمدن یعنی فردریک دنکاف و کارل ل. بکر چنین مینویسند: «ما وقتی درباره چیزی میانیشیم آن چیز را در رابطه بادیگر چیزها که در مکانی قرار دارد یا در بستر زمانی رویداده بدیده مینگریم». عبارت دیگر ما همه در دنیای زمان و مکان زیست داریم و اندیشه میکنیم. حال باید دید جهان زمان و مکان ما تاچه حد گسترش دارد؟ و این جهان با چه اندازه صحت و دقت از چیزها و رویدادها آکنده است؟ پیشرفت و افزایش آقائی هر فرد و هر نسل بیشتر بسته باین است که تاچه حد پهنه دنیای زمان و مکان خود را، دنیائی را که در آن میانیدشد، باز پس برد و آن را از چیزهائی که بواقع وجود دارد و هم از رویدادهائی که راستی پیدا آمده سرشار سازد.

کسی که بتاریخ مراجعه میکند در واقع بقول نویسنده سرگذشت تمدن: «جهان زمان و مکان او بزرگتر میشود و خود را میتواند در ارتباط بامردم و رویدادها ببیند و نتیجه آنکه هوشمندانه تر میتواند بیندیشد و کار کند.»^۱

همچنین تیهری در خصوص نقش ملتها در تاریخ میگوید: «منظور اصلی این تاریخ شرح سرنوشت اقوام و ملتها است، نه ذکر حال مردان مشهور و نشان دادن حوادث زندگی اجتماعی، و نه زندگی افراد است. همدردی بشری، شامل همه جمعیتها و جوامع میشود، یعنی شامل موجوداتی که دارای احساسات و عواطفند. زندگی آنها واجد همان تغییرات رنج و شادی و امید و ناکامی است که خود ما داریم. از این نظر تاریخ گذشته از علاقمندی بزمان حال غنی تر میشود، زیرا موجودات جمعی که درباره آنها بحث میشود، زندگی و احساس خود را از دست نداده اند و همان موجوداتی هستند که هنوز رنج میکشند و امید دارند.»^۲

و یلدورانت مؤلف تاریخ تمدن در مقدمه جلد اول کتاب خود اینطور اظهار نظر میکند:

«مدت مدیدی است که من باین عقیده رسیده ام که طریقه نوشتن تاریخ بشکل قسمتهای مجزی از یکدیگر که من آن را ترتیب طولی نام میدهم، مانند تاریخ

۱ - رك به كتاب فوق الذكر صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲ - رك به كتاب فلسفه تاریخ صفحه ۶.

اقتصادی، تاریخ سیاسی، تاریخ مذهبی، تاریخ فلسفه، تاریخ ادبیات، تاریخ علوم، تاریخ موسیقی، تاریخ هنر حق و وحدت زندگانی بشری را ادا نمی‌کند و تاریخ باید در عین حال که بصورت طولی نوشته میشود متفرعاتی هم داشته باشد و جنبه ترکیبی و تحلیلی هر دو باید مراعات شود. تاریخ وقتی بصورت کمال مطلوب نزدیک خواهد شد که مورخ برای هر دوره تاریخی صورت کاملی از سازمانها و حوادث و طرق زندگی را که از مجموع آنها فرهنگ يك ملت ساخته میشود رسم کند»^۱

ناگفته نگذاریم که اگر صاحبان قلم در مغرب زمین اند کی دیر بجنبش در آمده بودند در مشرق همچون سایر رشته‌های علوم این حرکت از دیرباز وجود داشته است مؤید این مطلب آثاریست که از ابن خلدون و بیهقی بجا مانده است. ابن خلدون که بنابنظر کلیه مورخین شرق و غرب تسا حدودی شیوه تاریخ نویسی جدید را پی‌ریزی کرده است در مقدمه کتاب خود چنین مینویسد: «بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد، و آنرا سودهای فراوان و هدفی شریف است. چه این فن ما را بسر گذشته‌ها و خوبیهای ملتها و سیرت‌های پیامبران و دولتها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه میکند و برای آنکه جوینده آن را در پیروی از این تجارب و در احوال دین و دنیا فایده تمام نصیب گردد او بمنابع متعدد و دانشهای گوناگون نیازمند است و هم باید ویرا حسن نظر و پایداری خاص باشد تا او را بحقیقت رهبری کند و از لغزشها و خطاها برهاند. چه اگر تنها بنقل کردن اخبار اعتماد کند، بی آنکه بقضاوت اصول عادات و رسوم قواعد سیاسی و طبیعت تمدن و کیفیات اجتماعات بشری بپردازد و حوادث نهان را با وقایع پیدا و اکنون را با رفته نسجد چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها و انحراف از شاهراه راستی درمان نباشد»^۲ و همو در جای دیگر اینطور اضافه میکند: «و اما در باطن اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها و بهمین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه میگیرد و سزااست که از دانشهای آن شمرده شود»^۳.

۱ - رك به كتاب اول مشرق زمین گهواره تمدن .

۲ - رك به كتاب مقدمه ابن خلدون صفحه ۱۲ .

۳ - رك به « « « « ۲

بیهقی مورخ دیگر ایرانی میگوید: در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته‌اند و شمه‌ئی بیش یاد نکرده‌اند اما من چون این کار را پیش گرفتم میخوام که داد این تاریخ را بتنهائی بدهم و گرد زوایا و خوابا بر گردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند.^۱ و در جای دیگر درباره تواریخ قدیم چنین طعن آمیز مینویسد: «اگر چه این اقاصیص از تاریخ بدور است چه در تواریخ چنان میخوانند که فلان پادشاه فلان سال را فلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند و این آنرا بزد و برین بگذشته‌اند، اما من آنچه واجب است بجای آورم»^۲ و باز همین مورخ در یکی از فصول کتاب خود بنام «باب خوارزم» پس از آنکه تاریخ را از افسانه بدور میدانند چنین مینویسد: «من که این تاریخ پیش گرفته‌ام التزام اینقدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است و یا از سماع درست از مردی ثقه ... و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من در تاریخ چون احتیاط میکنم»^۳ حال که از آراء مورخان روشن بین شرق و غرب آگاهی یافتیم لازمست در خصوص ضرورت تاریخ و اثرات آن نیز جملاتی چند بمنظور ختم این مقال بنگاریم.

بدو! باید گفت در سرتاسر پهنه گیتی کسی را نمیتوان یافت که نداند بشر برای رسیدن باین درجه از تکامل تمدن چه ادوار مشقت باری را پشت سر گذاشته است. بی‌تردید اگر نیاکان ما بکشف آتش و ابزار دست نمییافتند و برای حوائج مادی و معنوی خود به تلاش بر نمیخاستند هر آینه ما در عصر بدوی ترین تمدنها یعنی عصر سنگ نتراشیده میزیستیم، چگونه میتوان آنهمه فداکاریها، مقاومتها و سرسختیهای گذشتگان را در برابر ناملازمات حیات بفراموشی سپرد. شکافتن قلب اقیانوسها و کوهها، پرواز بسوی فضاها و دور دست و سرانجام تفوق نسبی بر طبیعت مجموعاً حاصل کوشش و کوشش همه بشریت طی هزاران سال است و بنظر من اگر فی‌المثل مغرب زمینیان به آراء و عقاید علمای مشرق دسترسی نداشتند هرگز در این مدت بچنین درجه‌ای از تکامل فرهنگی نمیرسیدند.^۴

۱ - ر.ک به کتاب تاریخ بیهقی صفحه ۱۱.

۲ - ر.ک به « ، ، ، ، ۳۵۴ ».

۳ - ر.ک به « ، ، ، ، ۶۶۷ ».

۴ - برای اطلاع از خدمات دانشمندان شرق رجوع شود به کتاب «میراث اسلام».

البته هیچ مورخی بقول نویسنده «تاریخ چیست» مدعی غیبگوئی نیست^۱ ولی مورخ میتواند با تحلیل قضایا و زنده کردن اعمال و رفتار اسلاف، توجیه اختلاف رسوم و عادات ملل و تشریح اثر قوانین علی الگوهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گذشته را بشناساند و با تقویت حس مسئولیت در انسانها در هر چه باشکوه تر ساختن ساختمان تمدن ایشان را برای همکاری بین المللی و پرهیز از ستیزه های وحشیانه سوق دهد. بنابراین باید بانویسنده کتاب «فکر متد در علوم» که میگوید: «حقیقت فردا از پستان خطا و اشتباه دیروز شیر میخورد»^۲ هم عقیده بود و با عقلی سلیم از خرمن تجارب ملل از طریق علم تاریخ بهره ور گردید.

«فهرست منابع»

- ۱ - آرنولد توینبی، نظری بتاریخ، ترجمه سهیل آذری، جلد اول و دوم انتشارات جهان ۱۳۳۶
- ۲ - آریانپور، درآستانه رستاخیز ۱۳۳۱ کتابفروشی ابن سینا
- ۳ - ابن خلدون: مقدمه ترجمه گنابادی بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۶
- ۴ - ادوین پالو: انسان در تکاپوی تمدن، ترجمه محمد سعیدی انتشارات امیرکبیر بهمن ۱۳۳۵
- ۵ - اقبال لاهوری محمد: سیر فلسفه در ایران ترجمه آریانپور، نشریه شماره ۸ مؤسسه منطقه ای تهران، ۱۳۴۷
- ۶ - امری نف: فلسفه تاریخ؛ ترجمه دکتر عبدالله فریار انتشارات فرانکلین، آبان ۱۳۴۰
- ۷ - بدیع امیر مهدی: یونانیان و بربرها، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشارات دیماه ۱۳۴۳
- ۸ - بکر. کارل. ل. فردریک دنکاف، سرگذشت تمدن. علی محمد رهنما، چاپ دانشگاه کابل
- ۹ - بیهقی: تاریخ بیهق، باهتمام دکتر غنسی و دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴
- ۱۰ - پورداد: یشتها، جلد دوم بهمنی ۱۳۱۰
- ۱۱ - فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا. انتشارات صفی علیشاه تبر ماه

۱۳۱۷

- ۱ - رك به كتاب تاريخ چیست صفحه ۸۳.
- ۲ - رك به كتاب يونانيان و بربرها صفحه ۸.

نظر اجمالی به فلسفه تاریخ ... ۸۱

۱۲ - ویلدورانت : تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب‌خوئی ، چاپ تابان ، تهران

اسفند ۱۳۳۵

۱۳ - ویلدورانت : تاریخ تمدن «مشرق زمین گهواره تمدن» ترجمه احمد آرام‌ناشر

اقبال ۱۳۳۷

۱۴ - یاسمی ، رشید : آئین نگارش تاریخ ، شرکت سهامی چاپ مهر ماه ۱۳۱۶

15 - Childe , G . V . : What is History . Newyork Henery Schuman
1935

16 - Norling . B. Towards A Better understanding of history Unive-
rsity of Notre Dame press 1960 Indiana .

17 - Shorter oxford English Dictionary , Vol . 1 .

از : دکتر فرخ سعیدی

پیوند اعضا از دید بیمار، جراح و اجتماع

پس از پرواز قمر مصنوعی شوروی بر فراز فضا قریب ۱۰ سال پیش ، هیچ عملی با اندازه پیوند قلب سال گذشته توجه جهانیان را بخود جلب نکرده است . یکسال پیش در همین ایام با يك عمل جراحی بر روی قلب يك انسان ، جراح جوانی قلوب مردم دنیا را تسخیر کرد، و امید تازه ای به عده کثیری از بیماران مأیوس بخشید و علم پزشکی را قدمی چند به جلو پیش برد .

گرچه عمل دکتر بارنارد در آفریقای جنوبی مورد استقبال شدید تمام مال و دول قرار گرفت و اکنون با زنده ماندن بیمار پس از یکسال موفقیت اعجاز آمیز او محرز میباشد ، معذلك از همان اول زمزمه های اعتراض آغاز شده بود . و هنگامیکه جراحان دگر دست بعمل پیوند قلب زدند و نتیجه معکوس گرفتند ، بر عده معترضین افزوده شد و ایراد آنان اکنون با صدای شنوائی بگوش میرسد . بحث و گفتگو پیرامون تعویض قلب انسان هنوز ادامه دارد و اگر از تمام جریانات يك نتیجه کلی بتوان گرفت اینستکه عمل پیوند قلب « آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها ».

بر خلاف پرواز اقمار مصنوعی که تحت برنامه خاص بعضی از دول انجام میگردد، هدف اصلی پیوند اعضا تأمین سلامت افراد اجتماع است . لذا این موضوع مستقیماً بخود مردم مربوط میشود و هر عضو بالغ اجتماع در این مورد ذینفع میباشد و حق نظر دارد .

بنابراین لازمست اطلاعات صحیح و کافی در اختیار مردم قرار گیرد تا افراد بتوانند عاقلانه و نه از روی احساسات در این مورد قضاوت کنند تا آنچه بصلاح خود آنهاست انجام پذیرد . هر چند علم و اطلاع ناقص خطر ناك میباشد و موضوع پیوند

پیوند اعضا از دید بیمار... ۸۳

اعضاء هم از نقطه نظر طبی بسیار پیچیده و دامنه دار است، معذک بجاست که اصول این مطلب بطور ساده بیان شود. درضمن نباید فراموش کرد که هنگام پیوند يك عضو برخلاف سایر اعمال جراحی همیشه در آن واحد دو نفر تحت عمل جراحی قرار میگیرند.

یکی از این دو نفر دهنده عضو است و دیگری گیرنده آن. چون منافع و مصالح هر دو نفر باید حفظ شود و رابطه آنان با یکدیگر مشخص گردد، در هر عمل پیوند اشکالات پزشکی قانونی و اجتماعی و بالاخره اخلاقی نیز خواه ناخواه مستتر است. با در نظر گرفتن این نکات، اصول و یا در حقیقت همان مشکلات پیوند اعضا منجمله پیوند قلب را میتوان به چهار دسته کلی تقسیم کرد:

مشکل فنی - مشکل ایمنی - مشکل اجتماعی - مشکل اخلاقی

مشکل فنی: از نقطه نظر فن جراحی، یعنی صرفاً برش و دوزش آن، پیوند تمام اعضا بغیر از مغز با مقایسه با سایر اعمال جراحی نسبتاً کار آسان است. تنها مرحله حساس و ظریف این گونه اعمال جراحی اتصال شریان و وریدهای کوچک است. اصول فنی این کار بخصوص پنجاه سال پیش پایه گذاری شده است و امروز هر جراح عادی باید بتواند این اتصال عروق کوچک را با موفقیت انجام دهد. اشکال پیوند مغز این نیست که نتوان اعصاب را بهم دوخت بلکه علت واقعی اینست که تعداد یاخته ها یا سلولهای مغزی هر انسان محدود و معین است و اگر یکبار قطع شوند یا آسیب بینند دیگر برخلاف سایر سلولها قادر به تولید مثل و رشد نمیشوند. بعبارت دیگر هر انسان در تمام مدت عمر خود دارای همان عده سلولهای مغزی است که با آن بدنیا آمده است و اگر شخصی عده ای از سلولهای مغزی یا عصبی خود را بعللی از دست دهد سلولهای مغزی دیگری جایگزین آنها نخواهند شد. پس قطع اعصاب که لازمه پیوند مغز است محدودیت فنی واقعی دارد که هنوز راه حلی برای آن پیدا نشده است. بنابراین صرفاً از نقطه نظر خود عمل جراحی پیوند اعضا کار دشواری نیست و گرچه محیط اطاق عمل و حرکات گروه جراحی و بیهوشی دهنده ناظر غیر پزشک را تحت تأثیر قرار میدهد ولی برای فردی که به جزئیات کار نااندازه ای وارد

باشد، پیوند اعضا از جمله اعمال جراحی ساده محسوب میشود.

در مورد پیوند قلب يك مشکل فنی دیگری هم پیش می آید و آن اینست که در مدت زمانیکه قلب توسط جراح دستکاری میشود باید ترتیبی داده شود که جریان خون در مابقی بدن بیمار ادامه داشته باشد. این امر با استفاده از دستگاه های مخصوصی امروز کاملاً امکان پذیر است و جراحی «قلب باز» که ۲۰ سال پیش بسیار دشوار به نظر میرسید در حال حاضر در بسیاری از بیمارستان های جهان بطور روزمره و بصورت عادی انجام میگيرد و در ایران هم این گونه اعمال جراحی در دانشگاه تهران انجام گرفته. نکته جالب توجه اینجاست که بسیاری از اعمال جراحی را که میتوان بر روی قلب انجام داد و ظرافت و دقت و مهارت جراح در موفقیت نهائی آن شرط است، به مراتب دشوارتر از عمل تعویض قلب میباشد. با این توضیح می توان بضرر قاطع گفت که مشکلات فنی اعمال جراحی پیوند تمام اعضا بدن باستثناء مغز امروز دیگر حل شده اند.

مشکل ایمنی: هر جسم زنده ای در وهله اول از همبستگی دو تخم یکی نر و یکی ماده بوجود می آید و از آن پس با تولید مثل سلول های دیگر موجود نهائی درست میشود. این، يك موهبت الهی است که تمام سلول های زنده بدن هر حیوان یا انسان، برای همیشه سایر سلول های تمام بدن خود را شناخته و قبول دارند ولی در عین حال قادر هستند که وجود سلول خارجی در میان خود را تشخیص دهند و چون آن را قبول ندارند از میان خود میرانند یعنی باعث طرد آن می شوند. اگر بلافاصله پس از تولید سلول اولی يك جنین این سلول نصف شود دوقلوی هم جنس تولید میشوند و اگر چه در این صورت دو حیوان یا انسان مجزا تولید خواهند شد چون از يك مبدأ و منشأ میباشند سلول های بدن این دو جانور همدیگر را نیز برای همیشه قبول دارند.

این امتیازی که سلول های بدن يك موجود زنده برای سایر سلول های بدن خود قائل میشوند و برعکس از قبول سلول های بدن موجود دیگری خودداری می کنند، در علم پزشکی مربوط به بحث ایمنی شناسی می باشد. بر این اساس سلول های بدن يك

جنین حتی در رحم مادر سلولهای مادر خود را قبول ندارد و در جفت جنین یاخته‌های بدن طفل با مادر تماس مستقیمی ندارند. تا آخر عمر نیز پیوند اعضا مادر یا پدر هر فرد و یا سلولهای اعضا تمام موجودات زنده دیگر به بدن او بشدت متفاوتی دفع یا طرد میشوند.

سوالهاست که در این زمینه تحقیقات دامنه‌داری انجام میگیرد ولی علم ایمن - شناسی هنوز نتوانسته است اصول این خاصیت سلولهای بدن را کشف کند چه برسد باینکه آنرا تحت اختیار خود درآورد. البته تجسسات در زمینه ایمنی شناسی دارای نتایج درخشانی بوده است و بر اساس این علم و تلقیح بر ضد بیماریهای مختلف و همچنین انتقال خون بین افراد امکان پذیر میباشد و بدون پیشرفتهای متعدد آن بهداشت امروزه قابل تصور نبود. محققین بسیاری در این رشته موفق بدریافت جایزه نوبل در قسمت پزشکی شده اند ولی هنوز هیچ دانشمندی قادر نشده است اصل مطلب را کشف کند، و مادامیکه اساس تشخیص سلولهای خارجی و دفع آنها توسط بدن هر موجود زنده از مجهولات طبیعت بماند، پیوند هر عضو بدن بطور دائم از یک فرد به فرد دیگر امکان پذیر نیست و نخواهد بود. بنابراین اگر مشکل اولی یعنی مشکل فنی پیوند اعضا هم حل شده باشد، مشکل دوم یعنی مشکل ایمنی لاینحل مانده است. امروز مسلم شده است که دفع یا طرد یک عضو پیوندی بسوسیله گلوبولهای سفید خون بطریق مرموزی انجام میگیرد و این سلولهای سفید هستند که عمل عدم پذیرش پیوند یا طرد آن را انجام میدهند. پس اگر بتوان بطریقی تماس گلوبولهای سفید خون را با عضو پیوندی قطع کرد یا تعداد آنها را تقلیل داد، ممکنست عضو پیوند شده تا اندازه‌ای در بدن گیرنده محفوظ بماند. این فرضیه صحت دارد و عملاً با اشعه ایکس یا استفاده از داروهای متعدد منجمله بعضی از داروهای ضد سرطانی میتوان بمدت مدیدی بدن یک گیرنده پیوند را در مقابل عضو دهنده خلع سلاح نمود. متأسفانه گلوبولهای سفید خون غیر از عمل طرد یک نقش بسیار مهم و حیاتی دیگر را هم بازی میکنند و آن دفاع از میکربها میباشد و اگر شخصی فاقد تعداد کافی از گلوبولهای سفید در خون خود باشد مقاومتی در قبال امراض عفونی نخواهد داشت

در واقع وقتی عضوی از بدن يك نفر به بدن دیگری که دوقلوی همجنس خود نباشد پیوند شود، باید مادام العمر گلوبولهای سفیدگیرنده را بنحوی از انحاء بعد اقل رساند و در آن حد نگه داشت. و هرگاه خطر هر عفونتی پیش آید باید بلافاصله میزان دارو را کم کرد. از طرف دیگر چون خطر طرد پیوند مانند شمشیر «دامو کلس» آویخته بموئی بالای سر بیمار پیوسته مواجه جان او میباشد لازمست با آزمایشهای دقیق و مکرر شروع عمل طرد سلولهای بدن را بدون فوت وقت تشخیص داد و میزان داروی ضد گلوبولهای سفید را زیادتر کرد. بعبارت دیگر، تعادل بسیار دقیقی را باید دائماً مراعات نمود که انحراف از آن بهر طرف برای بیمار خطر جانی دارد. با این وضع پیوند يك عضو با اختتام عمل جراحی پایان نمیباید و بیمار را نمیتوان کاملاً سالم دانست و مسئولیت بسیار سنگین تا آخر عمر بیمار بردوش پزشك معالج قرار میگیرد.

مشکل اجتماعی: برفرض اینکه عمل جراحی پیوند با موفقیت انجام گیرد و وسائل و امکانات مواظبت دقیق بعدی بیمار هم فراهم باشد یا انشاءالله روزی اسرار علم ایمن شناسی کشف شود و دیگر موضوع تعادل تعداد گلوبولهای سفید مطرح نباشد باز مشکل دیگری مواجه عمل جراحی پیوند اعضا میباشد.

این مشکل سوم یا مشکل اجتماعی چندین جنبه دارد: در وهله اول این سؤال پیش میآید که بطور کلی بازده عمل پیوند چیست؟ در حال حاضر مخارج هر يك عمل پیوند کلیه برای بیمارستان یا سازمانی که بخواهد آنرا انجام دهد، جمعاً و تخمیناً با در نظر گرفتن تمام احتیاجات منجمله وجود پرستار و متخصصین و آزمایشهای گوناگون بالغ بر ۱۰ هزار دلار است. گرچه قسمت عمده این مخارج در سایر مخارج يك بیمارستان که بهر حال باید انجام گیرد، منظور شده است، معذلك تدوین و اجرای برنامه مداوم پیوند کلیه بسیار گران تمام میشود و همیشه باید پرسید که نسبت به سایر احتیاجات اجتماع برنامه پیوند اعضا صرف میکند یا نه؟ البته جواب این سؤال این است که حتماً صرف میکند چون نتایج عمل پیوند اعضا فی المثل کلیه انسان خواه ناخواه به پیشرفت سایر برنامه های پزشکی کمک میکند، گذشته از آنکه

بزرگترین سرمایه اجتماع افراد سالم آن هستند و هیچ خرجی برای این امر، گزاف نیست. ولی از طرف دیگر اگر تمام بیمارستانها و جراحان يك اجتماع به پیوند اعضا مصمم شوند، نه تنها وضع اقتضای آن اجتماع فلج میشود بلکه هزاران بیمار روزمره دیگر که احتیاج به پیوند اعضا ندارند فدای عده بسیار قلیلی خواهند شد و البته این کار صحیح نیست و هیچ اجتماعی حاضر باجرا چنین برنامه‌ای نخواهد بود. به عبارت دیگر اگر چه بازده پیوند اعضا از نقطه نظر بهداشت عمومی بسیار ناچیز است انجام این عمل از روی يك برنامه محدود و صحیح که تمام جوانب امر را در نظر گرفته باشد و قبلاً مطالعه دقیقی بر احتیاجات و امکانات کرده باشد کاملاً منطقی است.

ولی يك جنبه دیگر این نوع اعمال جراحی از جنبه بازده آن هم مهمتر است و آن محدود بودن منبع اعضا پیوندیست. تعداد بیمارانی که در ممالک توسعه یافته به تعویض یکی از اعضا خود احتیاج داشته باشند، در آن واحد از تعداد اعضایی که ممکنست برای پیوند در دسترس باشد، به نسبت غیر قابل تصویری زیادتر میباشد. نباید فراموش کرد که هر گیرنده يك عضو پیوندی يك دهنده عضو را از نعمت خدائی محروم میسازد. لذا توجه خاصی به برداشت اعضا از متوفیات شده است ولی چون مدت زمانیکه پس از مرگ يك نفر، اعضا بدن او برای پیوند مناسب میباشد بسیار محدود است (فقط چند دقیقه)، بیمارانی بدرد يك برنامه پیوند اعضا میخورند که تحت شرایط معینی مثل حادثه اتومبیل در نزدیکی يك گیرنده در گذشته باشند و بلافاصله اعضا آنها از بدنشان خارج شود. البته احتمال بروز چنین موقعیت بالنسبه کم است. از روی همین اصل جراحان و متخصصین بیهوشی در صدد هستند که اعضا ماشینی کوچک و قابل اعتمادی تهیه کنند که بتوان در داخل بدن بیمار قرارداد و چنانچه روزی این برنامه تکمیل شود دیگر احتیاجی به پیوند اعضا زنده نمیشود. يك جنبه دیگر از مشکلات اجتماعی پیوند اعضا، جنبه قانونی یا حقوقی پزشکی است. آیا فردی قانوناً حق دارد یکی از اعضا بدن خود را برای پیوند به دیگری عرضه دارد؟ و اگر قبول داشته باشیم که خودکشی یا ضرر رساندن به بدن

خود غیرقانونی میباشد و اجتماع موظف است که مانع آن شود آیا همان اجتماع میتواند اجازه بدهد یا بلکه تشویق کند که بعضی افراد سالم آن اجتماع خسود را ناقص العضو سازند تا افراد دیگری بهره مند شوند؟ جواب این سئوالات هنوز در هیچ جا نیامده است و قوانینی هم در این مورد وضع نشده اند و اقدام پزشکان در این موارد صرفاً بر اصول نوع دوستی متکی میباشد ولی دیر یا زود باید قوانین روشن در این زمینه تدوین گردد و تا آن زمان مشکلات اجتماعی پیوند اعضا همچنان برقرار خواهند ماند.

مشکل اخلاقی: تماس نزدیک يك پزشك با بیمار و تسلطی که پزشك بر جان و سلامت و بلکه اسرار بیمار خود دارد از ۳۰۰۰ سال باین طرف موازین محکم اخلاقی پزشکی را سراسر جهان متداول ساخته است. پیشرفت و توسعه عجیب علم پزشکی در قرن بیستم که باعث تماس بیشتر و نزدیکتری بین پزشك و بیمار شده است و همچنین امکانات درمانی گوناگون را چندین برابر کرده است، ایجاب مینماید که این موازین اخلاقی پزشکی بیش از پیش مراعات شوند. همان کلام در اصول و موازین اخلاقی پزشکی این است که در وهله اول پزشك نباید به بیمار خود عمداً یا سهواً گزند و در وهله دوم از هیچ کوششی در تأمین بهبود او فرو نگذارد براساس این قاعده کلی يك پزشك یا جراح وقتی میتواند اخلاقاً معالجه بیماری را عهده دار شود که بر اساس شرائط موجود و امکانات فنی احتمال موفقیت درمان مورد نظر بیش از امکان شکست آن باشد و در غیر این صورت پزشك باید به جلوگیری از پیشرفت بیماری اکتفا کند. قبول خطر در امر معالجه ای که با خاطر جمعی و بنحو احسن نتوان انجام داد تهور پزشك را میرساند نه مهارت او را چون در هر حال بیمار است و نه جراح که متقبل خطر و متضرر عوارض شوم معالجه میشود. در این مرحله از بحث همیشه معترضانه پرسیده میشود که آیا وقتی مرگ يك بیمار حتمی بنظر رسید قبول هر خطر جائز نیست؟ فقط میتوان پاسخ داد که کدام پزشك یا جراح است که قادر باشد مرگ بیماری را بدون شك و شبهه قبل از مراحل آخری اعلام

دارد؟ هرگاه امکان مرگ بیماری واقعاً زیاد باشد منطق ایجاب میکند که پزشک متقابلاً احتمال توفیق معالجه بخصوص را نیز با دقت بسنجد. اینجاست که حداقت واقعی پزشک نمودار میشود که آیا با توجه به نتیجه نهائی درمان مورد نظر تصمیم صحیح میگیرد یا اینکه با امید موفقیت و اتکاء به بخت خوب خود درمانی مشکل و خطرناک را عهده دار میشود. پس مطالعه دائم و آشنائی کامل به آخرین پیشرفتهای علمی و عملی پزشکی از شرائط مسجل و لازمه وجود يك پزشک یا جراح خوب است. در مورد پیوند اعضا میتوان صریحاً گفت که نتایج نهائی پیوند کلیه در حال حاضر تقریباً مشخص شده است و پزشکان میتوانند بدون گزند به بیمار خود، یعنی بدون نقض شئون اخلاقی پزشکی چنین درمانی را در صورت لزوم تجویز کنند ولی در مورد پیوند قلب نتیجه آن بهیچوجه هنوز روشن نیست.

گذشته از اینکه بین نتیجه نهائی پیوند کلیه و پیوند قلب در حال حاضر فرق فاحشی موجود است، اختلافات دیگری نیز بین پیوند این دو عضو وجود دارد که جراح لازمست برای مراعات موازین اخلاقی پزشکی در نظر داشته باشد: اولاً نباید فراموش کرد که قلب عضو است منفرد و دهنده قلب پیوندی همیشه باید يك جسد مرده باشد چون در این مرحله از تمدن بشر، قتل يك نفر بمنظور برداشتن قلبش برای استفاده فرد دیگری نمیتواند مطرح باشد. ولى يك فرد سالم چون دو کلیه دارد میتواند یکی از کلیه های خود را بدیگری عرضه دارد و با مواظبت از کلیه دیگر زندگی طبیعی خود را ادامه دهد. برخلاف آنچه تصور میشود مردن، يك امر آنی نیست بلکه پس از توقف گردش خون، اعضا مختلف بدن بسرعت متفاوتی از بین میروند. گرچه با توقف جریان خون مغز از همه اعضا زودتر از کار میافتد آیا میتوان گفت وقتی مغز بظاهر از کار افتاده باشد قلب هم مرده است؟ و آیا جراح اخلاقاً مجاز است حتی برای نجات جان دیگری آنرا بردارد؟ چون اعضا جسد مرده باید در واقع هنوز زنده باشند که بمصرف پیوند برسند آیا جراح برای اینکه فرصت مناسب از دست نرود در برداشتن قلب يك جسد قبل از مرگ واقعی و قطعی عجله

نخواهد کرد؟ چه بسا اتفاق افتاده است که اقدام سریع و استفاده بجا از وسائل و داروهای گوناگون در آخرین لحظات باعث احیاء مجدد بیماری شده است. اینجا است که اقدام جراح ممکنست شدیداً با موازین اخلاقی نسبت به دهنده عضو اصطکاک پیدا کند. البته کم کم ضوابط مرگ حقیقی مشخص خواهد شد ولی در هر حال مسئولیت تشخیص مرگ دهنده يك عضو پیوندی کار آسانی نمیباشد و از عهده يك پزشك و جراح بتهائی بر نمیآید و اتخاذ چنین تصمیم مسئولیت بسیار سنگین قانونی و اخلاقی دربر دارد.

ثانیاً، همانطور که شرح داده شد پزشك معالج موظف است پس از پیوند عضو طرد آنرا نیز در اولین فرصت تشخیص دهد تا بتواند از آن جلوگیری کرده یا آنرا خفیف تر سازد. در مورد پیوند کلیه این کار نسبتاً آسان است. با آزمایشهای خون و ادرار بیمار میتوان دریافت که کلیه پیوندی مورد حمله سلولهای بدن گیرنده قرار گرفته اند یا نه. در مورد پیوند قلب هیچ نموداری حتی نوار قلبی هم برخلاف ادعای بعضی از متخصصین نمیتواند حاکی از طرد آن باشد.

ثالثاً، اگر کلیه پیوندی بعللی از کار بیافتد، می توان بآستگاه مخصوص معروف به کلیه مصنوعی بیمار را هفته ها و بلکه سالها بطور طبیعی جهت دریافت پیوند کلیه دیگری نگه داشت در حالیکه هیچ دستگاهی در حال حاضر وجود ندارد که بوسیله آن بتوان بیماری را که قلب پیوندی او از کار افتاده باشد حتی برای یکروز زنده نگه داشت. در واقع عدم توفیق پیوند قلب بعلمت اشکالات فنی یا ایمنی به مرگ حتمی بیمار منجر خواهد شد و عذر اینکه بیمار اگر عمل نمیشد در هر حال زنده نمی ماند از نقطه نظر موازین اخلاقی پزشکی دلیل بسیار غلبی است و جراح معالج را مستعفی نمیکند.

عمل پیوند کلیه ۱۵ سال پیش برای اولین بار در بیمارستان «برینگهام» در شهر بوستون وابسته به دانشگاه هاروارد در آمریکا انجام گرفت. تا این تاریخ متجاوز از ۲۰۰۰ بار عمل پیوند کلیه در سراسر جهان تکرار شده است و نتایج نهائی این اعمال

بصورت آمار دقیقی جمع آوری شده و در اختیار همه جراحان دنیا قرار گرفته است. بنابراین می توان مدعی بود که پیوند کلیه از مرحله تجربه ای در آمده و عمومیت بالینی یافته است. اما در مورد پیوند قلب می توان صریحاً ادعا کرد که در حال حاضر نوع عمل هنوز در مرحله تجربه و آزمایش میباشد. اگر چه قلب هزاران حیوان در صدها آزمایشگاه پیوند شده اند نتایج حاصله از تجربیات بر روی حیوانات نه تنها رضایت بخش نبوده اند بلکه قابل انتقال به انسان هم نمیشدند. موفقیت درخشان دکتر بارنارد و دکتر کولی در آمریکا یاد دکتر کایرل فرانسوی وعده ای دیگر از جراحان معدود بوده و در زمینه تحصیل تجربه کافی عده این اعمال جراحی بسیار محدود میشدند و هنوز عمل پیوند قلب را از مرحله تجربه ای در نیاورده اند. نتایج رضایت بخش عده قلیلی نباید باعث شود که سایر جراحان نیز بدون مطالعه تمام جوانب امر بچنین اعمالی دست زنند و برعکس نتیجه شوم تعداد زیادی از جراحان دیگر هم نباید موجب یأس شود و رجاء واثق همه را ازین ببرد.

البته تعداد اعمال پیوند قلب در سراسر دنیا روز بروز زیادتر خواهد شد بالاخره نتایج نهائی آن یا بحساب اصول کار و بخصوص طرز جلوگیری از طرد قلب پیوند شده مشخص خواهد شد. سؤال اساسی امروزه این است که چه افرادی یا چه مؤسساتی قانوناً و اخلاقاً مجازند عمل جراحی پیوند قلب را انجام دهند تا نتیجه نهائی پیوند قلب روشن شود. بسیار جالب است که دکتر «هارکنس» جراح قلب همان بیمارستان «بریگهام» و شخصی که برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ در پیچه میترا ل قلب را عمل کرد اخیراً صریحاً در يك مجمع جراحان و پزشكان قلب بین المللی اظهار داشته است که بادر نظر گرفتن تمام جوانب امر و باتوجه باطلاعاتی که فعلاً در این زمینه در دست می باشد و باوجود اینکه امکانات وسیع و متخصصین طراز اول در اختیار او هستند، افتخار میکند که هنوز عمل پیوند قلب را انجام نداده است. اظهارات این جراح قلب مجرب و آزموده دال بر چین او نمی تواند باشد بلکه روشن بینی و ایمان

راسخ او را به حفظ اصول اخلاقی پزشکی میرساند. تیم دکتر بارنارد مشتمل بر ۵۷ متخصص مجرب آزموده بوده که هر يك سالها پس از فراغت از تحصیل در زمینه ایمنی‌شناسی کار کرده‌اند. امثال او و دکتر کولی آمریکائی، در جهان انگشت شمارند. متقابلاً صدها مراکز مجهز و پزشکان آزموده در آمریکا و انگلیس و سوئد و فرانسه هستند که خود را تحت هیچگونه فشاری برای اجراء برنامه تعویض قلب نمی‌بینند و از خودداری چنین عمل ابداً احساس حقارت یا عقب ماندگی نمیکنند.

در دومر حله دیگر از عمل پیوند باید متوجه مشکلات اخلاقی ناشی از انجام چنین عمل بود: اول این که باید پرسید هنگام دریسافت عضو پیوندی فی‌المثال کلیه، تاچه اندازه باید دهنده عضورا در موقعیتی قرارداد که حس نوع دوستی او بر حفظ سلامت بدن خود غلبه کند؟ و بخاطر بهبود فرد دیگری خود را از یکی از نعمتهای غیر قابل جبران الهی یعنی وجود يك کلیه سالم محروم سازد؟ البته اگر دهنده کلیه پدر یا مادر یا اقوام نزدیک گیرنده باشند موضوع نسبتاً آسان است ولی اگر اقوام مناسب بیمار در دسترس نباشند تکلیف چیست؟ قیمت يك کلیه در بازار امروزه چیست و چقدر باید باشد تاهیچیک از طرفین مغبون نشده باشند؟ و اگر گیرنده متمکن نباشد راه حل چیست؟ بهمین دلیل برخی از جراحان معتقدند که در پیوند کلیه هم باید حتماً دهنده عضو جسد مرده باشد و در این صورت باز مشکلات اخلاقی دیگری که در مورد پیوند قلب توضیح داده شد پیش میآید. و بالاخره باید در نظر داشت که جراح یا پزشك معالج اخلاقاً نمیتواند اصرار و تقاضای بیمار را که ناشی از یأس او میباشد ملاک عمل خود قرار دهد. البته پزشك موظف است که جزئیات کار و میزان خطر احتمالی و امکان موفقیت را تا آنجا که بتوان پیش بینی کرد برای بیمار خود شرح دهد ولی تصمیم نهائی برای انجام عمل یار دآن وظیفه ایست منحصر به پزشك معالج نه بیمار که فاقد اطلاعات لازم است و اگر هم در کلیات مطلع باشد نمیتواند واقف بر جزئیات امر باشد.

از بحث در پیرامون چهار مشکل اصلی پیوند اعضاء بگذریم. بجاست که بطور کلی عمل پیوند را از نقطه نظر جراح و سپس از دید اجتماع یعنی مردم بطور کلی بسنجیم:

شکی نیست که پیشرفت حقیقتاً بهت‌آور علم پزشکی از اواخر قرن نوزدهم باین طرف مدیون تحقیقات خستگی‌ناپذیر دانشمندان مختلف می‌باشد. حمایتی که مقامات دولتی و مؤسسات ملی طی سالهای اخیر با خرج میلیاردها، از تجسسات علمی میکنند، به سرعت این پیشرفت افزوده است.

بدیهی است که موفقیت محققین در تجسسات پزشکی اغلب مستلزم شهامت و از خودگذشتگی آنان نیز می‌باشد. شجاعت دکتر بارنارد قابل تحسین است ولی آیا اقدام او و چندتن دیگر نظیر او باید برای سایر جراحان دنیا مرجع تقلید باشد و آنها نیز بدنبال اینکار بروند؟ همانطور که شرح داده شد در عمل پیوند دیگر اشکالات فنی وجود ندارد که با دوختن چند شریان و ورید جراحان بخواهند شهرت جهانی دکتر بارنارد را برای خود کسب کنند گرچه اکتساب چنین شهرت ممکنست براساس مشکلات ایمنی که توضیح داده شد جان بیمار را بخطر بیاندازد. عده‌ای معتقدند که وظیفه حرفه‌ای پزشکان و جراحان ایجاد میکند که سهم خود در پیشرفت علم طب بکشند و در این راه با کارشناسان دیگر همگام باشند ولی بجه قیمت باید این وظیفه را انجام داد، صرف نظر اینکه معلوم نیست بیمار مورد نظر واقعاً حاضر و مایل باشد در راه پیشرفت علم پزشکی شهید شود. با توجه کامل باین که برای گذراندن عمل جراحی پیوند قلب از مرحله تجربه‌ای بمرحله بالینی و قابل قبول لازم است این عمل در سایر نقاط جهان بکرات انجام گیرد و با در نظر گرفتن اشکالات ایمنی و اجتماعی و اخلاقی مربوطه، اخیراً آکادمی ملی علوم آمریکا شرایط صریح و دقیقی برای انجام چنین اعمال تدوین کرده است که مورد قبول مؤسسات جراحی دنیا و جراحان ممتاز قرار گرفته است. حتی اخیراً دولت آفریقای جنوبی عمل پیوند قلب را بدون اجازه وزارت بهداشتی آن کشور قانوناً منع کرده است. بعبارت دیگر برخلاف سایر اعمال جراحی تعویض قلب را اخلاقاً و حتی قانوناً یک جراح یتیم او نمیتواند با اختیار خود بعهده بگیرند. در این تصمیم باید اشخاص دیگر و مؤسسات رسمی و سازمان‌های پزشکی نیز نظارت کامل داشته باشند.

گرچه هر پزشک یا جراح وجداناً موظف است در پیشرفت علمی رشته خود

بکوشد ولی وظیفه اصلی و اولی پزشکان و جراحان یعنی شفای بیماران را هم نمیتوان کاملاً از نظر دور داشت. طبیبی که با صداقت و حذاقت و از روی اصول صحیح به معالجه بیماران روزمره خود میپردازد همان اندازه قابل ستایش است که از یک برنده جایزه نوبل در علم پزشکی تقدیر میشود. ارتقاء مقام یک محقق علمی در اثر کشف او نمیتواند دال بر عقب ماندگی پزشکان گمنامی باشد که با ایمان در راه بهبودی بیماران خود عمری میگذرانند و نتایج کشفیات محققین را بکار میبرند. مقام علمی و شهرت این افراد ممکنست جهانگیر نباشد ولی ارزش معنوی خدمت آنان محفوظ است و همان اندازه قابل تحسین و تشویق هستند که جراحان پیوند قلب میباشند.

متأسفانه یک عامل قدیمی و یک پدیده نسبتاً تازه موضوع پیوند اعضا را پیچیده تر کرده است. عامل قدیمی عقائد بی اساس مردم در مورد قلب انسان است: سالها بلکه قرنهاست که قلب آدمی در افکار مردم بصورت یک عضو خارق العاده ای در آمده است. عوام آنرا مرکز احساسات و مسکن عشق یا حتی اطاق خواب روح میپندارند. گرچه از قرن هفدهم باین طرف مسلم شده است که قلب انسان برخلاف نظریه فلاسفه و شعرا فقط کار یک تلمبه ای را انجام میدهد، معذک عوام ترجیح میدهند عقاید عشاق قلب شکسته را باور کنند تا تحقیقات عمیق دانشمندان را. ولی در هر حال قلب انسان نه معبد سحر است و نه جراح قلب یک ساحر ماهر. بدبختانه نویسندگان مقالات که حتی از لطائف اشعار عاشقانه بی خبرند دست بدست ناشرین شیرین سخن ولی عوام فریب بین المللی داده اند و موضوع پیوند قلب را بزرگتر از آنچه واقعاً هست و میتواند باشد در اذهان جلوه میدهند.

تشویق دستگاه های تبلیغات خارجی و حتی فیلمبرداران بتازگی از جراحان قلب دنیا باعث شده است که چهار مشکل اساسی پیوند اعضا برای افراد اجتماع که در آخر امر باید از پیشرفت این رشته بهره مند شوند اصلاً مطرح نباشد. البته این عمل عکس العمل ناپسندی خواهد داشت و هم اکنون در انگلستان زیاده روی در این گونه تبلیغات عده زیادی از افراد خیر خواه را از عرضه داشتن کلیه خود برای پیوند بیماران

محتاج به کلیه منصرف کرده است. بدبختانه احتمال آن هست که وقتی اشکالات ایمنی و اجتماعی و اخلاقی پیوند اعضا حل شوند و پیوند قلب مثل پیوند کلیه عمومیت بالینی یابد، تعداد اشخاصی که حاضر شوند عضو خود یا عضو جسدی متعلق بآنان را بدیگری بدهند، بسیار ناچیز باشد و پیشرفت این علم بسیار مهم را در آن مرحله حساس بعقوبت بیاندازد.

با همه این توصیف چه نتیجه میتوان گرفت؟ باختصار و بطور خلاصه میتوان گفت که عمل جراحی پیوند اعضا از مرحله مشکلات فنی یعنی صرفاً جراحی سالها درآمده است ولی هنوز دچار مشکلات ایمنی است و چنانچه از این مرحله هم رد شود با دو مشکل دیگر روبرو خواهد شد یکی مشکل اجتماعی و دیگری اخلاقی. برای سیر از این مراحل لازم است که خود مردم با فکری باز و بامنطق نه با احساسات موضوع را جرح و تعدیل کنند تا اینکه حقایق امر آشکار شود و آنوقت است که منافع همه محفوظ خواهند ماند.

عمل پیوند در ایران با نتایج بسیار رضایت بخش بر اساس اصول صحیح در محیط علمی دانشگاهی انجام گرفته است. شکی نیست که پیوند قلب هم در موقع خود در ایران جامه عمل خواهد پوشید ولی بمراتب بهتر است که این امر با تأمل و دقت و تحت شرایط مناسب پس از این که مشکلات ایمنی حل شد انجام گیرد، تابا شتاب. زدگی و براساس رقابت بیمورد، پیش از اینکه تمام نکات مبهم آشکار شده باشند. آنچه از نقطه نظر پزشکی مهم است و شاخص حقیقی و معیار واقعی پیشرفت پزشکان و جراحان ایرانی خواهد بود، اصولی بودن کار دائم آنها میباشد نه اقدامات مهیج و موقت آنان. و بالاخره گرچه بنی آدم اعضا یکدیگر هستند ولی برای جلوگیری از هرج و مرج باید نزدیک کردن این اعضا یکدیگر بر اساس اصول صحیح انجام گیرد.

حافظ و خاقانی

موارد استفاده مسلم یا محتمل حافظ از شعر خاقانی تا آنجا که من جمع آوری کرده‌ام و اینجا عرضه میدارم لااقل هفتاد و پنج فقره است که بیست تا از آنها مربوط به غزل‌های تمام و پنجاه و پنج مورد بقیه مربوط به ابیاتی از حافظ میشود.

حافظ سرتاسر دیوان خاقانی را مطالعه و از قصاید و غزلیات و ترکیبات و رباعیات و قطعات او استفاده کرده است. در این میان موارد استفاده او از غزلیات خاقانی نسبتاً خیلی متعددتر از موارد استفاده او از اشعار غیر غزل خاقانی میباشد. شاید برای بزرگترین غزل‌سرای جهان همین نکته یعنی توجه بیشتر به غزل‌ها تا به سایر اشعار خاقانی طبیعی بلکه قهری بوده است.

یگانگی یا نزدیکی در میان شعر خاقانی و حافظ، بلکه هر دو شاعری، منحصر به سه نکته است.

۱- قالب (یعنی وزن، قافیه و ردیف)

۲- لفظ

۳- مفهوم

و در هر مورد، چنانکه خواسته‌ام با کلمات «یگانگی» و «نزدیکی» برسانم، آنچه در شعر خاقانی آمده یا عیناً و یا با تغییری در شعر حافظ نیز مشاهده میشود. جالب است که در هیچیک از این هفتاد و پنج مورد حافظ به تکرار عین مضمون خاقانی دست نزده است. این هفتاد و پنج مورد را به ترتیب ذیل در این مقاله تنظیم کرده‌ام:

اول - بیست غزل تمام از حافظ به ترتیب حرف آخر و در صورت لزوم حرف ماقبل آخر.

دوم - پنجاه و پنج بیت حافظ باز به ترتیب حرف آخر و ماقبل آخر،

در هر مورد شعر حافظ در دست‌چپ و شعر مربوط از خاقانی در ستون دست راست ضبط شده است.

برای این مطالعه، از دیوان خاقانی که با مقدمه و حواشی و تعلیقات دقیق و فاضلانه استاد دکتر سید ضیاءالدین سجادی دوست عزیز و محترم من تدوین شده و بی گفتگو بهترین چاپ این دیوان بزرگ است استفاده کرده‌ام و شمارهٔ صفحه که برای هر مورد نقل از اشعار خاقانی در این مقاله داده شده است مربوط به شماره صفحه در همین چاپ خاقانی است.

حافظ علاوه بر آنکه حافظ قرآن مجید بوده (و در روایت معتبری «سلطان القراء» خوانده شده است) با جمیع کتب معتبر ادبی فارسی تا زمان خود آشنائی داشته از آنها استفاده‌های دقیق کرده است. از آن جمله میتوان آثار بیست و پنج شاعر یا نویسنده ذیل را نام برد:

انوری	اوحدی	خواجو	خاقانی	خیام	ذوالفقار شیروانی
روح‌الامین	رودکی	سعدی	سلمان	ظهیر	عبید

فخری (ویس و رامین) عراقی، عطار، فردوسی ابوالمعالی (کلیله و دمنه)

کمال اسماعیل	کمال خجندی	ماسکوس یونانی	مختاری	مسعود
--------------	------------	---------------	--------	-------

معزی مولوی نظامی همام (حتی قطعهٔ او از یک شعر، سکوس یونانی متأثر است پس جای شک نیست که حافظ مرد بسیار فاضل و کتاب خوانده‌ای بوده و افسانهٔ بیسواد بودن او (به شهادت مطالعاتی که در کتب متقدمین و حتی معاصرین کرده) بکلی مردود است.

یکی از مباحث مهم انتقادی در بارهٔ حافظ همین مطالعات او در کتب دیگران است که هنوز چنانکه شاید و باید مورد تحقیق قرار نگرفته است و این مقاله به جزء کوچکی از اجزای این بحث دقیق و مفصل، یعنی استفاده‌های حافظ از خاقانی موقوف است.

البته توأم با استقصاء در موضوع استفاده‌های حافظ از کلام الله مجید و کتب شعرا و نویسندگان پیشین و معاصر خودش باید بحث دقیق و مشبعی نیز از موارد تأثیر حافظ در معاصرین و اخلاف فرهنگی او در ایران و خارجه بعمل بیاید که یقین دارم کتاب بسیار مفصل و بسیار جالبی خواهد شد.

خاقانی

حافظ

قسمت اول: غزلها

۱-ص ۵۵۳

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی دردست
 نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
 نیمشب دوش به بالین من آمد بنشست
 سر فراگوش من آورد به آواز بلند
 گفت «ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟»

*

عارفی را که چنین باده شبگیر دهند
 کافر عشق بود گر نشود باده پرست

بروای زاهد و بر درد کشان خرده مگیر
 که ندادند جزین تحفه به ما روز الست
 آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
 اگر از خمر بهشت است و گراز باده مست

*

خنده جام می و زلف گرگیر نگار
 ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

مست تمام آمده است، بر در من نیمشب
 آن بت خورشید روی، و آن مه یاقوت لب
 کوفت به آواز نرم حلقه در، کای غلام
 گفتم کاین وقت کیست بر در ما، ای عجب
 گفت منم، آشنا، گرچه نخواهی صداع
 گفت منم میهمان، گرچه نکردی طلب

*

او چو در آمد ز در بانگ بر آمد ز من
 کاین شکاری شگرف، وینت شبی بلعجب
 کردم بر جان رقم شکر شب و مدح می
 کآمدن دوست را بود ز هر دو سبب
 گر نه شبستی، رخس کی شودی بی نقاب
 ورنه می استی، سرش کی شودی پر شغب

*

گفتم «اگر چه مرا توبه درست است، لیک
 در شکم طرف شب با توبه شکر طرب
 حالی از بهر خرج، هدیه پذیرد ز من
 عارض سیمین تو این رخ زرین سلب؟»
 گفت که خاقانیا روی تو زرقام نیست.
 گفتم «معذور دار، زرنماید به شب»

۱-ص ۴۶

شاهد سر مست من صبح در آمد ز خواب
 کرد صراحی طلب دید صبوحی صواب

در برم آمد ، چو چنگ گیسودر پاکشان
من شده از دست صبح دست به سر چون رباب

*

یوسف من گر گمست باده به کف صبح فام
وزدولب باده رنگ سر که فشان در عتاب
یافت درستی که من توبه نخواهم شکست
کرد چو صبح نخست روی نهان در نقاب
گفت چرا در صبح باده نخواهی کنونک
حجله بر انداخت صبح، چهره پر داخت خواب
گفتمش ای صبح دل ، سکه کارم مبر
زر و سر اینک ز من سکه رخ بر متاب
من نکنم کار آب ، کاو ببرد آب کار
صبح خرد چون دمید ، آب شود کار آب

۲-ص ۵۶۷

ای دل به عشق بر تو که عشقت چه در خور است باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
درسرشدی ندانمت ای دل چه در سراست شمشاد سایه پرور من از که کمتر است؟

۳-ص ۶۶۶

ای سرو غنچه لب ز گلستان کیستی ؟ یارب این شمع شب افروز ز کاشانه کیست ؟
وی ماه روزوش ، ز شبستان کیستی ؟ جان ما سوخت ، بپر سید که جانانه کیست ؟

۴-ص ۵۵۸

دیدم که یار چون زدل ما خبر نداشت دیدم که یار جز سر جور و ستم نداشت
مارا شکار کرد و بیفکند و بر نداشت ؟ بشکست عهد و ز غم ما هیچ غم نداشت

یارب مگیرش ، ارچه دل چون کبوترم
افکند و کشت و حرمت صید حرم نداشت
بر من جفا ز بخت بد آمد ، و گرنه یار
حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
با اینهمه هر آنکه نه خواری کشید ازو
هر جا که رفت هیچکسش محترم نداشت

*

ساقی بیار باده و با مدعی بگو
انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت
هر راهرو که ره به حریم درش نبرد
مسکین برید وادی وره در حرم نداشت
خوش وقت رند مست که دنیا و آخرت
از دست داد و هیچ غم بیش و کم نداشت
حافظ بیر توگوی فصاحت ، که مدعی
هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت

ما بی خبر شدیم که دیدیم حسن او
او خود ز حال بی خبر ما خبر نداشت
مارا به چشم کرد که تا صید او شدیم
ز آن پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت
گفتا دوئی نجویم وزین خود گذر نکرد
گفتا یگانه باشم وزین خود گذر نداشت
وصلش زدست رفت ، که کیسه وفا نکرد
زخمش به دل رسید که سینه سپر نداشت
گفتند خرم است شبستان وصل او
رفتم که بارخواهم ، دیدم که در نداشت
گفتم که بر پرم سوی باغ وصال او
چه سود مرغ همت من بال و پر نداشت
خاقانی ار چه نبرد وفا باخت با غمش
در ششدر اوفتاد که مهره گذر نداشت

۵-ص ۵۵۷

ای هدهد صبا به سبا میفرستمت
بنگر که از کجا به کجا میفرستمت
حیف است طایری چو تو در خاکدان دهر
زینجا به آشیان وفا میفرستمت
در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست
می بینمت عیان و دعا میفرستمت
هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر
در صحبت شمال و صبا میفرستمت
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب
جان عزیز خود به نوا میفرستمت

ای باد صبح بین که کجا میفرستمت
نزدیک آفتاب وفا میفرستمت
این سر بمهر نامه بدان مهربان رسان
کس را خبر مکن که کجا میفرستمت
تو پرتو صفائی از آن بارگاه انس
هم سوی بارگاه صفا میفرستمت
باد صبا دروغ زن است و تو راستگوی
آنجا برغم باد صبا میفرستمت
زرین قبا زره زن از ابر سحرگهی
کانجا چو پیک بسته قبا میفرستمت

دست‌هوا به رشته‌جان برگره زده است
نزد گره‌گشای هوا میفرستمت
جان‌یک نفس درنگ ندارد، گذشتنی است
ورنه بدین شتاب چرا میفرستمت
این دردها که بر دل خاقانی آمده است
یک یک نگر که بهر دوا میفرستمت

ساقی بیا که هاتف غیم به مؤده گفت
با درد صبر کن که دوا میفرستمت
ای غایب از نظر که شدی همنشین دل
میگویمت دعا و ثنا میفرستمت
در روی خود تفرج صنع خدای کن
کائینه خدای نما میفرستمت
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند
قول و غزل به ساز و نوا میفرستمت
هر دم غمی فرست مرا و بگو به ناز
کاین تحفه از برای خدا میفرستمت
حافظ، سرود مجلس ما ذکر خیرتوست
تعجیل کن، که اسب و قبا میفرستمت

۶-ص ۵۷۲

بگشا نقاب مه که ز ره در بر آیمت
بر بند عقد در که کنون بر در آیمت
ای غایب از نظر بخدا میسپارمت
جانم بسوختی و به‌جان دوست دارمت

۷-ص ۷۷۰

عهد عشق نیکوان بدرود باد
وصل و هجران هر دوان بدرود باد
بر بساط ناز و در میدان کام
صلح و جنگ نیکوان بدرود باد
تا توانی خون گری خاقانیا
کآن جوانی و آن توان بدرود باد
روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت
بانگ نوش شاد خواران یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد من
از من ایشان را هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند بلا
کوشش آن حقگزاران یاد باد

گرچه صد رود است درچشمم مدام
 زنده رود و باغ کاران یاد باد
 این زمان در کس وفاداری نماند
 ز آن وفاداران و یاران یاد باد
 نیک در تدبیر غم بیچاره‌ام
 چاره آن غمگساران یاد باد
 راز حافظ بعد از این ناگفته ماند
 ای دریغا رازداران یاد باد



۸ - ص ۵۹۳

دیر است که دلدار پیامی نفرستاد
 نوشت کلامی و سلامی نفرستاد
 صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
 پیکری ندوانید و پیامی نفرستاد
 سوی من وحشی صفت عقل رمیده
 آهو روشی، کبک خرامی نفرستاد
 دانست که خواهد شدن مرغ دل‌ازدست
 و ز آن خط چون سلسله دای نفرستاد
 فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
 دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
 چندانکه زدم لاف کرامات و مقامات
 هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
 حافظ، به ادب باش، که واخواست نباشد
 گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد

چشم به راهم که مرا از تو پیامی برسد
 وز می وصل تو لبم بر لب جامی برسد
 گرچه رسولان و فسا نامه نیازند ز تو
 هم به زبانهای جفا از تو پیامی برسد
 گرچه نئی در بر من، رغم ملامتگر من
 هم به سلامت بر من از تو سلامی برسد
 برگذر توست مرا ساخته صد دام حیل
 آخر یک راه تو را پای به دای برسد
 عقل من اندر پی تو می‌دود آواره شده
 گرچه به کویت نرسد هم به مقامی برسد
 در طلب وصل لب‌ت گام زند همت من
 تا دل خاقانی از و بو که به کامی برسد

۹ - ص ۶۰۸

مرد که بسا عشق دست در کمر آید
گر همه رستم بود ز پای در آید
بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست به کاری ز نم که غصه سر آید

۱۰ - ص ۴۷۴

پند آن پیر مغان یاد آورید
بانگ مرغ زند خوان یاد آورید
معاشران ز حریف شبانه یسار آید
حق و بندگان مخلصانه یسار آید

۱۱ - ص ۵۸۸

چشم ما بردوخت عشق و پرده ما بردید
از درما چون در آمد دل ز روزن بر پرید
ابر زاری بر آمد ، باد نوروzy وزید
وجه می خواهم و مطرب که می گوید رسید

۱۲ - ص ۱۰۴۷

پیام دوست نسیم سحر دریغ مدار
بیا ز گوشه نشینان خبر دریغ مدار
به چشم من نکند هیچ کار سر مه نور
غبار تازه ازین رهگذر دریغ مدار
کنون که بر کف توست آبروی من موقوف
ز دامنم گهر ای چشم تر دریغ مدار
علاج رخنه دل به ازین نمی باشد
دوباره کاوش یک نیست دریغ مدار
به جام پیرمغان برزهوش خاقانی (را؟)
برای گمشده ای راهبر دریغ مدار
صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو به عاشق مسکین خبر دریغ مدار
به شکر آنکه شکفتی به کام دل ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار
حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی
کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار
کنون که چشمه نوش است لعل شیرینت
سخن بگوی و زطوطی شکر دریغ مدار
جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
مکارم توبه آفاق می برد شاعر
ازو وظیفه و زاد سفر دریغ مدار
چو ذکر خیر طلب می کنی سخن این است
که در بهای سخن سیم وزر دریغ مدار

مراد ما همه موقوف يك كمرشمه توست
ز دوستان قدیم این قدر دریغ مدار
غبار غم برود حال خوش شود حافظ
تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار

۱۳ - ص ۷۷۶

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
ای دل غمدیده حالت به شود ، دل بد مکن
وین سرشوریده باز آید بسامان غم مخور
دور گردن گرد و روزی بر مراد ما نبود
دایماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نئی از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغلان غم مخور
حال ما و فرقت جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون تورا نوح است کشتییان ز توفان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور
حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

در جهان کس نیست اندوه جهان کس مخور
کوس عزلت زن دوال رایگان کس مخور
دامن اندر چین ، بساط احتشام کس مبین
گردن اندر کش قنای امتحان کس مخور
آن که کس دبدی کنون مغلوب کس شد ، هان و هان
شیر مردها هیچ سوگندی بجان کس مخور
چون فلک با تو نسازد باد گر کس گومساز
گر خوری غبنی از آن خود خور آن کس مخور
چون سگ و زاغ استخوان خوردن بمانا کنون چو کرم
از تن خود گوشت خور ، از استخوان کس مخور
در هنر فرزندان باری ، نه کیبوتر بیچه ای
صید دست خویش خور ، طعم از دهان کس مخور
نی تو آنی کز گفت روحانیان شربت خوردند
قدر خود بشناس و قوت از خوان و خان کس مخور
آب باران خور صدف کردار ، گاه تشنگی
ماهی آسا هیچ آب از آبدان کس مخور
تا کی از پرز کسان روزی خوری همچون چراغ
شمع وار از خود غذا میخور ز خوان کس مخور
گر کسی را زعفران شادی فزاید ، گو فزای
چون تو با غم خوگرفتی زعفران کس مخور
چون تو اندر خانه خود می هم آن خود خوری
یاد جان خویش خور ، یا دروان کس مخور
های خاقانی جهان را آزمودی ، کس نماند
خون دل میخور ، که نوشت بادنان کس مخور

ص-۵۳۹

یوسفی از برادران گم شد
آفتاب از میان انجم شد



ص-۵۱۵

یوسف دلها پدیدار آمده است
عاشقی را روز بازار آمده است

۱۴ - ص ۱۰۴۷

فتاده‌ام به طلسم کشاکش تقدیر
نه گرد خانه به دوشم نه خاک دامنگیر
نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

۱۵ - ص ۶۴۸

ص-۵۵۷

عیسی لب است یار و دم از من دریغ داشت
بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت



ص-۶۸۰

به رخت چه چشم دارم که نظر دریغ داری
به رخت چه گوش دارم، که خبر دریغ داری



طاقتی کو که به سر منزل جانان برسم
ناتوان مورم و خود کی به سلیمان برسم
خضر لب تشنه درین بادیه سرگردان است
راه نمود که بر چشمه حیوان برسم
شب تار، و ره دور، و خطر مدعیان
تادر دوست ندانم به چه عنوان برسم
عوض شکوه کنم شکر چو یوسف اظهار
خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
گرچه دانم که به جائی نبرد راه غریب
من به بوی خوش آن زلف پریشان بروم
چون صبا با دل بیمار و تن بی طاقت
به هواداری آن سرو خرامان بروم
دل از وحشت زندان سکندر بگرفت

من به دولت اگر از سیلی اخوان برسم
 بلبلان، خوبی صیاد بیان خواهم کرد
 اگر این بار سلامت به گلستان برسم
 قطره اشکم و اما ز فراوانی ضعف
 طاقتی نیست که از دیده به مژگان برسم
 در شهادتگاه عشق است رسیدن مشکل
 خاقانی راه چنان نیست که آسان برسم

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت
 بادل زخم کش و دیده گریان بروم
 نذر کردم گر ازین غم بدر آیم روزی
 تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
 به هواداری او ذره صفت، رقص کنان
 تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 نازکان را چو غم حال گرانباران نیست
 پارسایان مددی تاخوش و آسان بروم
 ورچو حافظ نبرم ره ز بیابان بیرون
 همره کوکبه آصف دوران بروم

۱۶ - ص ۷۸۵

با بخت در عتابم و با روزگار هم
 و زیار در حجابم و از غمگسار هم

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
 از بخت شکر دارم و از روزگار هم



۱۷ - ص ۶۴۵

ما دل به دست مهر تو ز آن باز داده ایم
 کاندل طریق عشق تو گرم اوفتاده ایم
 ما رطل های درد تو ز آن در کشیده ایم
 کز رمزهای درد تو سری گشاده ایم
 گفتی که «دل بداده و فارغ نشسته اند»
 اینک برای دادن جان ایستاده ایم
 ما آستین ناز تو از دست کی دهیم
 چون دامن نیاز به دست تو داده ایم
 ما همقدم شدیم سگک پاسبانت را

ما بیغمان مست دل از دست داده ایم
 همراز عشق و هم نفس جام باده ایم
 بر ما بسی کمان ملامت کشیده اند
 تا کار خود ز ابروی جانان گشاده ایم
 ای گل تو دوش داغ محبت چشیده ای
 ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم
 پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
 گو باده صاف کن که به عذر ایستاده ایم
 کار از تو می رود، مددی ای دلیل راه

انصاف میدهیم که از ره فتاده‌ایم
چون لاله می به بین و قدح در میان کار
این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم
گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مخوان که همان لوح ساده‌ایم

از فرق فرقدین قدم بر نهاده‌ایم
کس را چه دست بر ما گر عاشق توایم
مولای کس نشیم که آزاد زاده‌ایم
ماهم به باده همدم خاقانی‌ایم و بس
کو راه باده خانه؟ که جویای باده‌ایم



۱۸-ص ۶۲۰

نکته دلکش بگویم خال آن مهر و بین
عقل و جان را بسته زنجیر آن کیسو بین

آن خال جو سنگش بین و آن روی گندم گون نگر
در خاک راه او مرا جو جودل پر خون نگر

۱۹-ص ۵۶۰

دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده
صد ماهرو زرشکش جیب قصب دریده

در دست او فتادم چون مرغ پر بریده
در پشت ایستادم چون شمع سر بریده

۲۰-ص ۶۶۱

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی

ای از پی آشوب ما از رخ نقاب انداخته
لعل تو سنگ سرزنش بر آفتاب انداخته

قسمت دوم: ابیات منفرد

۲۱-ص ۵۴۰

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گذارا

به زبان چربت ای جان بنواز جان مارا
به سلام خشک خوش کن دل ناتوان مارا

۲۲-ص ۶۸۰

همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنائی بنوازد آشنا را

به امید تو بسا شب که به روز کردم از غم
تو چرا نسیمت از من به سحر در ریغ داری؟

۲۳-ص ۲۶

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

ز افسار خرش افسر فرستم
به خاقان سمرقند و بخارا

۲۴- ص ۳۳۷

با صباهمراه بفرست از رخت گلدسته‌ای
بو که بوئی بشنویم از خاک بستان شما

دل ز بستان خیال او به بوئی خرم است
مرغ زندانی تماشا بر نتابد بیش ازین

۲۵- ص ۶۴۸

شب تاریک و بیم موج و گرداب چنین‌هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

شب تار و ره دور و خطر مدعیان
تا در دوست ندانم به چه عنوان برسم

۲۶- ص ۲۸۶

بیا که قصرا مل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

دل‌جهان همه باد است و خلق باد پرست
نه آتشم، چه فروزی به باد رخسارم؟

۲۷- ص ۵۸۳

هر روز دلم به زیر بار دگر است
در دیده من ز هجر خار دگر است

هر زمانی بر دلم باری رسد
وز جهان بر جانم آزاری رسد

۲۸- ص ۷۲۷

آن‌سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم می‌گون لب‌خندان دل‌خرم با اوست

سروی است سیاه چرده آن ماه تمام
بر آب دو عارضش خطی آتش فام

۲۹- ص ۱۶۷

گر من آلوده دامنم چه عجب
همه عالم گواه عصمت اوست

دانش من گواه عصمت اوست
بشنو آنچ این گواه می‌گوید

۳۰- ص ۱۳

به تن مقصرم از خدمت ملازمت
ولی خلاصه جان خاک آستانه توس

گر زدرت غایب است جسم طبیعت پذیر
معتکف صدر توس جان طریقت‌گزین

۳۱-ص ۱۳

خرد به ماتم و تن در نشاط خوش نبود
که دیو جلوه کند بر تو و پری رسوا

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بلعجبی است

۳۲- ص ۵۶۱

دردی است درد عشق که درمان پذیر نیست
از جان گریز هست و ز جانان گریز نیست

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

۳۳- ص ۶۸۶

مارا غم فراقت بحری است بی کرانه
ایکاش با چنین غم دل در کنار بودی

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

۳۴-ص ۶۲۳

تا ملاححت را به حسن آمیخته است
هر که آن می بیند آن میخواندش

حسنست به اتفاق ملاححت جهان گرفت
آری به اتفاق جهان میتوان گرفت

۳۵-ص ۵۴۹

خوش خوش خرامان میروی ای خوشتر از جان تا کجا ؟

میر من خوش میروی کاند سر ایا میر مت

۳۶-ص ۸۴۰

گر چه ز انعام او مرا شکر است
شکر او را ز من شکایتهاست

ز آن یار دلنوازم شکری است با شکایت
گر نکته دان عشقی خوش بشنواین حکایت

۳۷-ص ۶۲۳

تا ملاححت را به حسن آمیخته است
هر که آن می بیند « آن » میخواندش

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
بندۀ طلعت آن باش که « آنی » دارد

۳۸- ص ۷۷۸

دل درد زده است از غم زنهار نگه دارش
کو میوه دل ، باری بر بار نگه دارش

قره العین من آن میوه دل یادش باد
که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

ص ۵۵۲

درد زده است جان من میوه جان من کجا ؟
درد مرا نشانه کو ؟ درد نشان من کجا ؟

ص ۵۰۶

گوئی سر زخمه شاخ طوبی ست
کاو میوه جان چنان فرو ریخت

ص ۳۹- ۶۷۴

تو خود نهان نباشی ، کاندن نهان مائی
خاقانی از تحیر پرسان که تو کجائی ؟
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور «خدا یا» میکرد

ص ۳۰۴

در جانی وزانس و جانت پرسم
نزدیکی و دور جات جویم

ص ۴۰- ۸۹۷

همه درگاه خسروان دریاست
يك صدف نی و صد هزار نهنگ
کشتی آرزو درین دریا
نمکنند هیچ صاحب فرهنگ
يك گهر نهد و به جان ستن
هر زمان باشدش هزار آهنگ
در پناه خرد نشین که خرد
گردن آز راست پالا هنگ
تو و کنجی ، مه صدر و مه ایوان
تو و کنجی مه می میر و مه سرهنگ

*

قطعه از شاعر دیگر

(خجسته در گه محمود غزنوی دریاست)
چگونه دریا، کان را کرانه پیدانیست

شدم به دریا، غوطه زدم نجستم در
گناه بخت من این است، گناه دریا نیست.

۴۱- ص ۶۸۸

شعر تر خاقانی چون در لب آویزد کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
گوئی که همی آتش با آب در آمیزی يك نکته از این معنی گفتیم و همین باشد
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
اینقدر دانم که از شعر ترش خون میچکد اینقدر دانم که از شعر ترش خون میچکد

۴۲- ص ۷۲۷

او خود نپذیرد دل و مالم اما روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
اختر به گذشتن است فالی زده ام زده ام فال و گذشت اختر و کار آخر شد

۴۳- ص ۶۴۳

دوست در روی ما چوسنگ انداخت شکر شکر به شکرانه بیفشان حافظ
ما به شکرانه شکر اندازیم که نگار کش شیرین حرکاتم دادند

۴۴- ص ۶۲۹

خاقانی وار در خرابات آسمان بار امانت نتوانست کشید
موقوف امانت عظیمیم قرعۀ فال به نام من دیوانه زدند

۴۵- ص ۶۶۲

زاهدان را آشکارا می بده شاهدان گر دلبری زین سان کنند
شاهدان را بوسه پنهانی بخواه زاهدان را رخنه در ایمان کنند

۴۶- ص ۱۶۰

گیسوی چنگ و رگ بازوی بر بط ببرد گیسوی چنگ ببرد به مرگ می ناب
گریه از چشم نی تیز نگر بگشاید تا عزیزان همه خون از مژه ها بگشایند

۴۷-ص ۹۱۰

مسلمانان مرا وقتی دلی بود
که با وی گفتمی گرمشکلی بود
ز من ضایع شد اندر کوی جانان
چه دامنگیر یارب منزلی بود

دلی داشتم وقتی ، اکنون ندارم
چه پرسی ز من حال دل چون ندارم
غریق دو توفانم از دیده و لب
ز خوناب این دل که اکنون ندارم

۴۸-ص ۱۸۳ - ۱۸۲

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
وین بحث با ثلاثه غساله میرود

بلبله برداشت زود، کرد پس آنکه سلام
گفت بود سه شراب داروی درد خمار
جام زعشق لبش خنده زنان شد چو گل
وز لب خندان او بلبله بگریست زار
چون سه قدح کردنوش درج گهر برگشاد
قند فشان شد ز لب آن صنم قندهار
بعد سه رطل گمران مدح وزیر جهان
گفت که خاقانیا ، یاد چه داری ، بیار

۴۹-ص ۵۸۷

دست از طلب ندارم تا کار من بر آید
یا تن رسد به جانان یا جان زتن بر آید

آوازه جمالت چون از جهان بر آمد
آواز بی نیازی از آسمان بر آمد

۵۰-ص ۶۴۶

بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست به کاری زنم که غصه سر آید

دارم سر آن که سر بر آرم
خود را ز دوکون بر سر آرم

۵۱-ص ۶۰۸

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و سرخ گل به بر آید

فته شدن برگیه خشک نه مردی است
خاصه به وقتی که تازه گل به بر آید

۵۲- ص ۸۶۱

فارغ آنکه شود دلت که درو دیو پنداشت را خیال نماند
خلوت دل نیست جای صحبت اصداد دیو چو بیرون رود فرشته در آید

۵۳- ص ۴۸۳

اسب در تاز تا جهان طرب به سر تازیانه بستانیم
سمند دولت اگر چند سرکش است ولی ز همراهن به سر تازمانه یاد آرید

۵۴- ص ۵۹۹

دل مرا که دو اسبه ز غم گریخته بود
هوای تو به سر تازیانه باز آورد

۵۵- ص ۷۲۱

ای زلف بتم به شب سیاهی ده باز
وی شب، شب وصل است درم باش و دراز
ای ابر ، برای دیده بر ماه طراز
وی صبح کرم کن به عدم ز آن سو یاز
(از ظهیر :

ای شب، نه ز زلف او ست در پای تو بند !
بس دیر و دراز در کشیدی. تا چند ؟
ای صبح تو نیستی چو من عاشق زار
من میگیرم بس است، باری تو بخند
(از مسعود :

ترسم ما را ستارگان چشم کنند
تا زود رسد ز دور در وصل گـزـند
خواهی تو که روز ناید ای سرو بلند
زلف سیه دراز در شب پیوند

خاقانی

۵۶- ص ۳۳۲

لاله چون جام شراب پاره افیون درو
نرگس کان دید کرد از زر تر جرعه دان

۵۷- ص ۶۷۲

گر زیر بند زلف او باد صبا جا یافتی
صد یوسف گمگشته را در هر خمی و ایافتی

۵۸- ص ۳۴۷

خاقانی امید را مکن قطع
از فضل خدای حال گردان

۵۹- ص ۵۴۳

دارم از چرخ تهی دو گله چندان که می پرس
دو جهان پر شود از يك گله سرباز کنم

۶۰- ص ۹۱۱

شده ام سیر زین جهان زیراك
نیست خیری درین جهان که منم
که مرا هیچکس نمیداند
داند ایزد مرا چنان که منم

۶۱- ص ۷۹۹

خاقانی صبح خیز هر شامی
نگشاید جز به خون دل روزه

۶۲- ص ۶۷۸

دلَم که مرغ تو آمد به دام بازگرفتی
نه خاك تو شدم؟ از من چه گام بازگرفتی؟

حافظ

ازین افیون که ساقی در می افکند
حریفان را نه سر ماند و نه دستار

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
جمله میدانند خدای حال گردان غم مخور

دارم از زلف سیاهت گله چندان که می پرس
که چنان زوشده ام بی سرو سامان که می پرس

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم
کو کب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

هر مرغ فکر کز سر شاخ طرب بجست
بازش ز طره تو به مضراب میزد

۶۳- ص ۶۰۸

زلف تو گربه عادت، خود را کمند سازد
مرغ از هوا در آرد، مه ز آسمان بگیرد

۶۴- ص ۶۲۷

تو هم چو صبحی و من شمع خلوت سحر
تبسمی کن جان بین که چون همی سپرم

بی تو چو شمعم که زنده دارم شب را
چون نفس صبح در دمید بمیرم

۶۵- ص ۵۱۹

زهد رندان نو آموخته راهی به دهیست
من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم؟

کم زن کوی مغان برده به سی ره به ده
رسته دل از شهر بند جان بدر انداخته

۶۶- ص ۶۱۱

عمری است تا من در طلب هر روز گامی میزنم
دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
بی ماه مهر افروز خود تا بگذرانم روز خود
دامی به راهی مینهم، مرغی به دامی میزنم

عمری است که چون جام جگر تشنه عشقم
و ایام به من جرعه جامت نرسانید
مرغی است دلم طرفه که بردام تو زد عشق
خود عشق چنین مرغ به دامت نرسانید

۶۷- ص ۳۳۷

خاک کویت زحمت ما بر نتابد بیش از این
لطفها کردی بتا تخفیف زحمت میکنم

کوی عشق آمد شد ما بر نتابد بیش از این
دامن تر بردن آنجا بر نتابد بیش از این
ما به جان مهمان زلف او او با ما به جنگ
کاین شبستان زحمت ما بر نتابد بیش از این

۶۸- ص ۲۴۸

در پس آینه طوطی صفتیم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو میگوییم

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است
لاجرم معنورم ارجز خویشتن می ننگرم
هر چه عقلم در پس آئینه تلقین میکنند
من همان معنی به صورت بر زبان میاورم

خاقانی

حافظ

۶۹- ص ۲۹۹

طوطی هر آن سخن که بگوئی زبر کند
هر گه که شکل خویش ببیند در آینه

۷۰- ص ۲۱۰

چو طوطی کاینه ببند شناسد خود بیفتد پی
چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخن رانش

۷۱- ص ۹۵

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند
کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند
گرچه ز آن آینه خاتون عرب را نگرند
در پس آینه رومی زن رعنا بینند

۷۲- ص ۳۷۵

خاقانیا مرنج که سلطان گدات خواند
آری گدای روزی و سلطان صبحگاه

۷۳- ص ۶۵۳

تا مرا سودای تو خالی نگرداند زمن
با تو ننشینم به کام خویشتن بی خویشتن
چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند زمن
ور بگویم دل بگردان رو بگرداند زمن

۷۴- ص ۶۴۹

دل دردمند است بادی بر افکن
بر افکنده خود نظر بهتر افکن
میفکن بر صف رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گذری بهتر ازین

۷۵- ص ۱۳

مجرد آی درین راه تا زحق شنوی
«الی عبدی، اینجا نزول کن، اینجا»
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

خاقانی

حافظ

۷۶- ص ۶۶۰

گوئی کی بینم آسیای فلک را ز شور و عربده شاهدان شیرین کار
آب زده ، سنگ سوده ، بام شکسته شکر شکسته ، سمن ریخته ، رباب زده

۷۷- ص ۲۲۷

در پرده دل آمد دامن کشان خیالش دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده
جان شد خیال بازی در پرده وصالش صد ماهر و زرشکش جیب قصب دریده

۷۸- ص ۶۰۹

روز جهان گران کند دیدن ای فتی مکدر است دل ، آتش به خرقة خواهم زد
خورشید چشم شب پرهر را میل از آن کشید بیا بین ، که گرامی کند تماشائی

۷۹- ص ۵۸۴

از زحمت خاقانی مازار که بد نبود ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست
گر خوان و وصال را چون او مگسی باشد عرض خود میبری و زحمت ما میداری

۸۰- ص ۶۸۷

زهد شما و فسق ما چون همه حکم داور است بیا که رونق این کارخانه کم نشود
داورتان خدای باد این همه چیست دآوری ؟ به زهد هم چو توئی یا به فسق هم چو منی

این بود موارد مشابهت با حافظ که بر اثر يك نوبت مطالعه اجمالی دیوان خاقانی به نظر من رسید . خواننده دقیق میزان و نوع شباهت را در هر مورد البته درك خواهد کرد . بر اثر مطالعات بیشتر ممکن است موارد دیگری برای تکمیل این تحقیق یافت شود . ضمناً شایان تذکر است که خاقانی در غزلها و سایر اشعار خود سکتۀ شعری را آزادانه به کار برده و یکی از مظاهر پیشرفت ادبی ایران این است که شعر حافظ تقریباً بکلی عاری از سکتۀ است .

در پایان مقال میخواهم دو شباهت شخصی میان این دو شاعر بزرگ را خاطر نشان کنم خاقانی و حافظ هر دو سحر خیز بودند و هر دو اهل مطابقه بودند . بعضی از نامه های خاقانی در دست ولی از نامه هایی که حافظ به دیگران نوشته یا دیگران به حافظ نوشته اند عجالتاً هیچ در دست نیست و من آرزو مندم که وقتی لا اقل چندتا از آنها پیدا شود .

در شصت سالگی

۱۳ نوروز ۱۳۳۵ با جمعی از دوستان چنانکه مرسوم است بیکی از

گردشگاههای اطراف شهر مشهد رفته بودیم - این قطعه یادگار آن روز است

من زنده‌ام بشوق بهاران و فصل عشق	وانکس که نیست نیست، سزاوار زندگی
وین فرودین که زندگی از سر گرفت گل	در باغ و راغ تازه شد آثار زندگی
بردیم رخت جانب صحرا و کوهسار	با دوستان، که این بود اظهار زندگی
لختی پیاده رفت بیایستمان که راه	پست و بلند بود و نمودار زندگی
در طی ره بدوش گرفتند مرد و زن	هر يك یکی ز توشه و ابزار زندگی
جز من که داشتند معافم ز حمل بار	یعنی ترا بس است همان بار زندگی
تو شصت باردیده‌ای این روز و شصت ره	پیموده‌ای تو این ره دشوار زندگی
فرسوده است جسم تو در سنگلاخ عمر	بخوده است پای تو از خار زندگی

زین مردمی، که رفت بجای سپاس و شکر	بر دل غمی نشست و بشد یار زندگی
وهنی برای خویش شمردم کزان قبیل	بر من روا نبوده در ادوار زندگی
گفتم که روز روشن عمرم مگر گذشت	و اکنون مگر رسید شب تار زندگی
عقلم نوید داد که (فرخ) بفر عشق	اندیشه نیست از کم و بسیار زندگی
با عشق میتوان بهمه عمر بد جوان	وین نکته شد مسلم از اسرار زندگی

نیز در شصت سالگی

گرفتم آنکه نصیبم ز عمر هشتاد است	چو شصت شدن توان گفتم عمر من طی نیست
بچار فصل کنی عمر را اگر تقسیم	بقسم آخر و پیریش نام جز وی نیست
ربیع و صیف و خزان طی شدند از پی هم	رسید دی که بهاریش نیز در پی نیست
چه زندگی که در او یأس و بیم هر دم هست	چه زندگی که دگر هیچ، امید در وی نیست

بيك امید توان زنده ماند و ان عشق است
خوشا دلم که در او این امید گو کی نیست

محمود فرخ

گرد برف

هنوزم، بیاد آید آن روز بخت
 ز سامان خویشم ، به افسون عشق
 بلبخنده ، بازو به بازو ، مرا
 نیموده گامی دو، بادی شکفت
 پرافشان چو پروانه ، گلبرگ برف
 عروسانه ، بر فرق شمشاد و کاج
 دلارام من ، پیش من ، درخرام
 گه از مرغزارم ، بدان بیشه برد
 همیدون، چو سرگشته نخجیر مست
 تو گفתי ، گوزنی سبکپویه بود
 چولختی چنین ، بر شدیم از ستیغ
 به رنگین کمان ، مهر تابنده چهر
 در آندم ، سیه چشم گیسو فشان
 بران صخره بنشست و ، لبریز مهر
 نگه، درنگه بست و جانم بسوخت
 بدوشم ، سرافکند و مستانه خواند
 بدو گفتم ، ای گنج الهام و عشق
 به برگشته مژگان ، این گرد برف
 ترا دوست دارم ، که هر بوسه ات

که آن دلفروزم ، بصحرا کشید
 به سوزنده آغوش سرما کشید
 ز جنگل ، به دامن دریا کشید
 به سر ، تیره ابری گهرزا کشید
 به هر سو ، پرندی دلارا کشید
 یکی دلربا تور زیبا کشید
 چو شیدا ، که زنجیر شیدا کشید
 گه از کوهسارم ، ببالا کشید
 ز دنبال خویشم ، بهر جا کشید
 کران دشت خارم ، به خارا کشید
 فلک ، پرده زان سقف مینا کشید
 بسی تیر زر بست و بر ما کشید
 ز رفتن ، به افسونگری ، پاکشید
 غم آلوده آهی ، جگر سا کشید
 ز گرداب رازم ، به رؤیا کشید
 سرودی ، که با ناله غوغا کشید
 که آشوب نازت ، به یغما کشید
 چه زیبا خطی ، شبنم آسا کشید
 مرا کشت و ، بازم به دنیا کشید

فریدون توللی : بهمن ماه ۴۷ : دهویه

پیوند با تاریکی

سینه‌ام آتش فشانی میکند	باز خاموشی‌گرانی میکند
باز می‌پیچد طنین زنگها	باز می‌آید بگوش آهنگها
میفشارد دست گرمی پیکرم	شعله برمیخیزد از خاکسترم
گاه بانگی آید از اعماق گور	گاه بر ساحل رسد موجی زدور
گاه با دیوار زندانم بجنگ	گاه بادی میزند بر سینه‌چنگ
گاهگاهی سردهد آوازا	سینه‌ام مرداب و غوک رازها
میکند اندیشه‌ام جایی درنگ	میدود بر تیرگی امواج رنگ
کای ز پای افتاده‌ان برخیزهان	میرسد آوایی از اعماق جان
بار دیگر عشق را در کار باش	روشنائی میدمد بیدار باش
اختری آهسته میتابد ز دور	زنده تا کی خفته در آغوش گور
تیرگیها را زمانی چاره کن	تارهای عنکبوتان پاره کن
تیره جان را روشنائی نیستی	وای من بنشسته بر در کیستی
چشمه‌ایم بهر دیدن باز نیست	باهیا هو جان من دمساز نیست
کوبه را بر در رها کن باز گرد	همچو گور افتاده‌ام خاموش و سرد
چندش آرد ز نك خورده آهنش	چند کوشی بهر از جا کشتنش
بر نهال خشك آب افشانند	در لب آید زهر خند از ماندنت
وین سکوت شام بی فرجام من	وای من برهم مزن آرام من
جز بتاریکی ندارم رغبتی	نیست بار و زم چو خفاش الفتی
نیست جز در تیره شام آسودنم	از سیاهی مایه گیرد بودنم
گفتگوئی بهر دمسازیم نیست	با کسی افسانه پردازیم نیست
و زغم امروز و فردا رسته‌ام	در بروی آرزوها بسته‌ام

مرگ را می بینم و دروازه اش	رفته تا اعماق جان آوازه اش
خسته گامی جان و تن فرسوده ام	از غبار عمر گرد آلوده ام
نیست بر جانم دگر بار غمی	نه سروری در دلم نه مایمی
نه امیدی تا که بر خیزم ز جای	نه هراسی تا که بشینم ز پای
نیست چیزی خوشتر از تنهائیم	وین بتنهایی روان فرسائیم
دیگرم با هیچکس پیوند نه	انتظار دیدن لبخند نه
چند دیدن بامداد و شام را	وین تکاپوهای بی فرجام را
دیگرم از آشیان پرواز نیست	سینه ام در جستجوی راز نیست
آنچه نامش روزگاری درد بود	در هوای زندگانی گرد بود
خالی است امروز چون دیروز من	تا کجا شد التهاب و سوز من
با کسی سودای همتائیم نیست	بیمی از فردای رسوائیم نیست
حالیامرگ است و بی دردی مرا	نوبت بیزاری و سردی مرا
فارغ از هر درد بودن درد نیست	شور و حال آنچه باید کرد نیست
مرگ می پیچد چو ماری بر تنم	میخزد آهسته در پیراهنم
وای من از او هراسی نیستم	گر که شیطان نیستم پس کیستم

خیمه شب بازی است جز مرگ آنچه هست

جاودان باید بدستش داد دست

دکتر نورانی وصال

بزم اضداد

تو خود حجاب خودی حافظ ، از میان برخیز

زود برخیز از میان ، زیرا حجاب خود توئی
پاره ابر تیره پیش آفتاب خود توئی
روی گردانی زخضر و دربیابان طلب
رهزن و چاه خود و غول و سراب خود توئی

*

حاصل جمع تلاشت صفر حرمان است و بس
و آنکه صدها سهو کرد اندر حساب خود توئی

**

بزم اضداد است برپا در سرای خاطرت
سوگ و سور خود توئی، عیش و عذاب خود توئی
در شب تاریک توفانی که هستی نام اوست
خواب شوم خود توئی تعبیر خواب خود توئی

*

نیست کس را جرم گر نشناخت کس راز تورا
زانکه در فطرت سؤال بی جواب خود توئی

شیراز ۲۴ دی ۱۳۴۷

مسعود فرزاد

«واحه ۶»

تا کسی جلوی چاپخانه ایستاد و پیاده شدم و آمدم طرف در، که دولنگه خاکستری بزرگی بود و بالای در درشت نوشته بود چاپخانه مروزی. از در که می رفتی تو دست راست دیوار گچی سفیدی بود و حیاط بزرگ را باموزائیک فرش کرده بودند. دست چپ باغچه کوچکی بود از گل‌های شمعدانی که خیس بودند و وسط باغچه حوض کوچک چهارگوشی بود و ماهی قرمز درشتی سرش را آورده بود بالا و آب حوض سبز بود. چهار گوشه چهارتا درخت نارنج بود و اینجا و آنجا روی حوض را برگ‌های زرد نارنج پوشانده بود. دورتر چپ آنطرف باغچه و حوض ساختمان کوچکی بود که یکی از سه تا درهاش باز بود و بوی آبدارخانه می‌آمد و چائی که دم کرده بودند و ته حیاط ساختمان دوطبقه‌ای بود که سفید بود و سقف شیروانی داشت و وسطش، بالای در، پنجره‌ای بود با شیشه‌های مات که مربع‌های کوچک بود و ساختمان را دو قسمت میکرد و هر طرف ساختمان پنجره‌های دولنگه بزرگ بود که توی دست راستی مردی ایستاده بود و دستهایش را زده بود به کمرش. جلوی ساختمان حوض بزرگی بود که بیضی بود و سرشیلنگی توی حوض بود و سر دیگرش به شیر کنار و حوض بسته شده بود و دو طرف حوض دو تا تکه خاکی بود که ردیف بندی شده بود ولی چیزی تویش کاشته نشده بود و میان حوض و خاکی‌ها موزائیک بود حوض را دور زدیم و رفتیم طرف ساختمان که مرد مرادید و آمد پائین و گفت چه فرمایشی دارید و دکه‌های کتش را بست و یقه پیرهنش را صاف کرد و گفتم آقای محمود را می‌خواستم ببینم. گفت ساعت نه تشریف میارن و ساعت هشت و نیم بود که برگشتم طرف در و توی درگاهی مکث کردم و دستم را بردم پشت گردنم و موهام را گرفتم و آمدم بیرون و پیچیدم دست راست و تاسر خیابان آمدم. آنطرف خیابان یک دکان بقالی بود که شیشه‌هایش را قاب‌های چوبی

آبی رنگ رفته‌ای گرفته بود و از پشت شیشه توی دکان دیده میشد. رفتم آنطرف خیابان و رفتم توی دکان وسیگار گرفتم و آمدم بیرون. جلوی دکان جوب بود که آب مانده‌ای تهش بود و کنار جوب ایستادم و با سر انگشتم صورتم را خارا ندلم و سیگاری در آوردم و آتش کردم و نگاهی به دو طرف خیابان انداختم و برگشتم طرف چاپخانه. مرد کنار دیوار زیر آفتاب ایستاده بود و جلوی پایش را نگاه میکرد و ساعت را نگاه کردم که نه و ربع بود و محمود هنوز نیامده بود و رفتم طرف مرد که میان دو ستون آجری، روی زمینه سفید دیوار، ایستاده بود و قلم و کاغذ خواستم و گفتم که یادداشت را بدهد به محمود و آمدم بیرون. به دانشکده که رسیدم ساعت نه و نیم بود و آفتاب کاملاً بالا آمده بود و گرم میکرد و صحن دانشکده خلوت بود که روز جمعه بود و باغچه گرد وسط حیاط را زیر و رو کرده بودند که هر سال میکردند و آنسو تر ساختمان نیمه تمامی بود که از پله‌ها رفتم بالا و صندوق نامه‌ها را نگاه کردم که نامه نداشتم و برگشتم اعلانهای تو تابلو را بخوانم که صدای بچه‌ها از پشت در بسته سالن نزدیک میشد و در را که باز کردند و برگشتم سلام کردم و فریدون با خنده پرسید کجا بودی که گفتم.

از در که آمدم بیرون خانم پرچمدار خدا حافظی کرد و باریک بود و نرم رفتار و صورت کشیده داشت و از حیاط که خارج شدیم من و جمشید نشستیم روی دیواره سنگی دور حیاط که میله‌های آهنی تویش کار گذاشته بودند و فریدون روی زمین چمباتمه زد و پشتش را داد به دیوار و سرش را گرفت میان دستهایش. فریدون چهارشانه بود و سبزه و ابروهای پر داشت و مکزیک‌ها را میمانست و شلوار سفیدی پوشیده بود و ژاکت سبزرنگی که دکمه‌اش را باز گذاشته بود و جمشید موهای بلند داشت و موجدار و چشمهای میشی‌اش نگاه گیر بود و صورتش نرم مینمود و پاها را انداخته بود روی هم و پای چپش را تکان میداد و آفتاب نزدیک ظهر بود و آسمان صاف بود که نمی‌توانستی چشمهات را کاملاً باز کنی که فریدون پرسید چکار کنیم و برگشتیم همدیگر را نگاه کردیم و پاشدیم و راه افتادیم به پائین خیابان و خیابان خلوت بود و زن و مرد جوانی آنطرف خیابان دست در دست گذرداشتند و زن سرش را تکیه داده بود به شانه مرد که نگاهشان کردیم. پرسیدم تمرین چطور بود که جمشید گفت خوب بود و فریدون

خیلی پیشرفت کرده و فریدون بلند خندید و گفت چه کنیم و جمشید از مسابقه فوتبالی که می آمد صحبت میکرد و از وضع دو طرف و بازیکنها و فریدون هم میگفت که پرسیدم تو چکار میکنی و جایش را در تیم گفت . جلوی میوه فروشی که رسیدیم انار خریدیم و انگور و پاکتها را دادم دست جمشید که فریدون آنسوی جدول پشت به ما ایستاده بود و خیابان را نگاه میکرد و حساب کردم و راه افتادیم و هر کدام اناری برداشتیم و پاکت خالی را انداختیم توی جوی آب و دو طرف خیابان جدول بود و کنار جدولها درختها بودند و اسفالت خیابان ترك برداشته بود و پای درختها انبوه برگهای زرد مرده بود که می رفتیم و سر چهار راه ساختمان دونهشی بود که چمنهای سبز سبز داشت و درختهای کاج را مرتب تویش کاشته بودند و بیمارستان بود و دو بیمار با پالتوهای سربازی بردوش توی چمن کنار دیوار راه میرفتند و صحبت میکردند انارها را با دودست گرفته و میخوردیم که جمشید دوباره از فوتبال میگفت و فریدون گوش میکرد که دستهامان کشیف شده بود و جلوی فشاری که رسیدیم دستهامان را شستیم و آمدیم روی نرده های پل نشستیم که فریدون نشست و تکیه داد و من دستهام را گرفتم به نرده ها و سرم را برگردانم و رودخانه را نگاه کردم که آب نداشت و ریگها کف رودخانه بود و جمشید سرش پائین بود و جلوی پایش را نگاه می کرد و فریدون داشت از هم اطاقیش میگفت که دیشب تا ساعت دو چراغ را خاموش نکردم و کفرش در آمده بود و اصلا بروی خودم نمی آوردم و با دودست موهای کنار گوشم را صاف کردم و از نرده آمدم پائین و گفتم بریم ناهار که ساعت دوازده بود و آفتاب خیابان را بی سایه کرده بود .

رستوران شلوغ بود و رفتیم پشت پنجره نشستیم و خیابان زیر پایمان بود و صندلی ها نرم بود و حاشیه بالائی دیوار را قاب های عکس گرفته بود . ناهار استیک خواستیم و من سیب زمینی برشته هم خواستم و من و فریدون آبجو خواستیم و جمشید ودکا . ناهار را که خوردیم جمشید گفت نمیدونم این پدر سوخته ها کی میخوان حقوقمو بدن . حسابی بی پول شدم . پرسیدم مگر کی باید میدادن گفت دو هفته پیش . مشروبمان را که تمام کردیم حساب کردیم و آمدیم بیرون . جمشید از نقاشی آخریش

صحبت میکرد و راه افتادیم طرف کلوب و جلوی کلوب که رسیدیم خدا حافظی کردم و آمدم خانه و سرخیابان از تا کسی پیاده شدم و از پله ها آمدم بالا. کسی توی خانه نبود و خانه ساکت بود و خالی و آمدم توی اطاق و کفشهام را در آوردم و روی تخت دراز کشیدم .